بررسی فقهی

طلاق و آثار آن

در حقوق زوجین

با مقدمه‌ای از استاد ارجمند جناب دکتر غلامعلی پیراسته
رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان



مؤلف: علی رفیعی
مدرس دانشگاه

بررسی فقهی

طلاق

و آثار آن در حقوق زوجین

با مقدمهٔ دکتر غلامعلی پیراسته
رئیس دانشگاه آزاد اسلامی، واحد لاهیجان

مؤلف:
علی رفیعی
مدرس دانشگاه

رفیعی، علی
بررسی فقهی طلاق و آثار آن در حقوق زوجین / تألیف علی رفیعی. ـ تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۸۰.
۱۶۰ ص.   ISBN 964-6153-97-6
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. ۱۵۶ ـ ۱۶۰.
۱. طلاق (فقه). ۲. حقوق خانواده (فقه). الف. عنوان.
۴ ب ۷ر/BP۱۸۹/۶/   ۲۹۷/۳۶
کتابخانه ملی ایران   ۷۹ـ۲۲۶۹۳م

بررسی فقهی طلاق و آثار آن در حقوق زوجین

مؤلف: علی رفیعی

ناشر: انتشارات مجد

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۸۰

شابک: ۶-۹۷-۶۱۵۳-۹۶۴
ISBN: 964-6153-97-6

دفتر مرکزی مجد: میدان انقلاب ـ ابتدای خیابان ۱۲ فروردین ـ پلاک ۱۰ ـ طبقه دوم

تلفن: ۶۴۹۵۰۳۴ـ۶۴۹۰۹۹۸ دورنگار: ۶۹۵۰۸۴۱

فهرست مطالب

بخش سوم: اقسام طلاق ۵۵

مقدمه دکتر پیراسته

کتاب، بررسی فقهی طلاق و آثار آن در حقوق زوجین نوشته آقای **علی رفیعی** را که از شروع مرتّب از اینجانب راهنمایی می‌گرفتند به دقت مطالعه کردم، درحد خود مفید و جامع می‌باشد. از ویژگی‌های آن: این است که نگارنده تمام سعی و تلاش خود را برآن داشت تا مسائل فقهی و حقوقی را به زبان سادهٔ روز و دور از اصطلاحات فنی و پیچیده بیان کند، پدیده‌ها و انگیزه‌های این بلای خانمان سوز را بررسی و با ذکر اسناد ارائه دهد. در مجموع حاوی مطالب پر ارزش و زنده می‌باشد.

جا دارد از نویسنده جوان که تمام تلاش خود را در اولین اثر خویش با نقل اقوال فقهاء در تبین احکام فقهی و حقوقی برخی از مسائل مبتلا به جامعه مصروف داشته است، با طبع و انتشار اندیشه او و در دسترس قرار دادن دیگران تقدیر به عمل آید تا شاهد شکوفائی بیشتر استعداد و تلاش او در امر تحقیق مسائل غامض و پیچیده جامعه باشیم.

دکتر غلامعلی پیراسته

رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان

پیشگفتار

مساله طلاق از مسائل مهم روز بوده و مبتلا به جامعه کنونی ما می‌باشد و بقول استاد شهید مرتضی مطهری[1] « طلاق بیماری قرن یا طاعون قرن » می‌باشد که البته تاکنون روانشناسان و جامعه شناسان و فقها و حقوقدانان کتابهای فراوانی درباره طلاق وعوامل و پی آمدها و راه‌های جلوگیری از آن را بر اساس تخصص و تحقیقات خود به رشته تحریر درآورده‌اند تا شاید کمکی برای رفع این بلای خانمان سوز و یا حداقل چیزی برای پیشگیری از این شوم ناخواسته شود. در این کتاب سعی شده است که طلاق را تشریح کرده و عوامل و آثار مرتب آن را بیان کنم و به اندازهٔ توان اندک علمی خود زوایای آن را روشن سازم.

بطور کلی مساله طلاق را می‌توان از چند جنبه مورد تحقیق و تفحص قرار داد، ازجمله از جنبه‌های روانی ـ اجتماعی ـ حقوقی و... وموارد دیگر. ولی در این کتاب بیشتر سعی شده مساله فقهی و حقوقی آن درنظر گرفته شود و ازکتب تخصصی فراوانی نیز استفاده شده است که به اهمیت و کیفیت آن جلوه‌ای خاص بخشید.

ولی از آنجاکه مسائل روانی واجتماعی دخالت مستقیم در بروز طلاق دارد بطور گذرا مسائل روانی و اجتماعی را در مقدمه مولف آورده‌ام که خالی از لطف نخواهد بود.

---

۱ ـ استاد مطهری مرتضی ـ نظام حقوق زن در اسلام ـ ص ۲۹۲ ـ انتشارات صدرا ـ چاپ هفدهم ـ ۱۳۷۲هـ‌ش .

در تالیف و تدوین این اثر از بزرگانی چون جناب دکتر غلامعلی پیراسته ریاست محترم دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان بهره وافرو کافی را برده که استاد عزیز بر این حقیر منت فراوان نهاد و این کتاب را با مقدمه‌ای هر چند اندک مزّین فرمودند و اکنون با این قلم شکسته و با زبان نارسا ازاستاد مسلم خود تشکر و قدردانی نموده و دست او را می‌بوسم.

همچنین از استاد ارجمند خود جناب دکتر محمد جعفری هرندی بخاطر زحمات فراوان تشکر و قدردانی می‌کنم. و از کلیه عزیزانی که در تدوین این اثر مشوق و همدل ما بودند ازجمله استاد محسن قربانزاده استاد دانشگاه تنکابن تشکر و قدردانی می‌کنم.

گر چه برای تهیه و نگارش این اثر متحمل رنج و زحمت فراوان شدم و سعی نمودم بهترین نگارش و تحقیق را ارائه دهم با این وجود نقص و ضعف این اثر را در پاره‌ای از موارد که ناشی از بضاعت ناچیز علمی حقیر است معترفم و از سروران گرامی و خوانندگان بزرگوار خواهانم که بر بنده منت نهاده ومعایب آن را تذکر دهند و بنده را از صمیم دل و سویدای جان مرهون الطاف خویش سازند چون که:

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید — هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

در پایان خداوند یکتا را سپاس می‌گویم که به حقیر توفیق انجام این امر را مرحمت فرمود وگره‌گشای مشکلاتم بود امیدوارم که این اثر ناچیز، اولاً: راه‌گشای این معضل شوم برای خانواده‌ها شود، ثانیاً: منبع تحقیق مناسبی برای اهل مطالعه ودانشجویان عزیز باشد که بزرگان فرمودند: «در دل دوست بهر حیله رهی باید جست» که البته «تا چه در خاطر عاطر افتد.»

کتاب حاضر ران ملخی است تقدیم به پیگاه سلیمانی صاحب نظران.

و آخر دعوانا الحمدالله رب العالمین

علی رفیعی

مقدمه

ازدواج و تاسیس زندگی مشترک خانوادگی یک خواسته طبیعی است که غرائزش در وجود انسانها نهاده شده است و این خود یکی از نعمتهای بزرگ الهی است خداوند بزرگ در قرآن مجید از این نعمت بزرگ یاد کرده می‌فرماید:

«یکی از آیات لطف الهی آنست که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در بر او آرامش یافته و با هم انس گیرد و میان شما رأفت و مهربانی برقرار فرمود در این امر نیز برای مردم با فکرت (اندیشمندان) ادّله علم و حکمت حق آشکار است.[1]

روایتی از پیغمبر اسلام که فرمودند:

«مردی که زن نداشته باشد مسکین و بیچاره است گرچه ثروتمند باشد وزنی که شوهر نداشته باشد مسکین و بیچاره است گرچه ثروتمند باشد».[2]

حضرت صادق (ع) از مردی پرسید:

«همسری داری؟ عرض کردنه، حضرت فرمود: دوست ندارم یک شب بی همسر بمانم گر چه مالک تمام دنیا باشم.»[3]

و در روایتی رسول خدا (ص) فرمودند:

«هیچ بنایی در اسلام پایه گذاری نشده که نزد خدا محبوبتر و عزیزتر از ازدواج

---

۱ ـ سوره روم – آیه ۲۱.

۲ ـ نورالدین علی بن‌ابی بکر الهیثمی ـ مجمع‌الزوائد ـ ج۴ـص ۲۵۲ـمکتبه‌اندلسی-۱۳۵۲هش.

۳ ـ مجلسی ـ محمدباقر ـ بحارالانوار ـ ج ۱۰۳ ـ ص ۲۱۷ـوزارت‌ارشاداسلامی-۱۳۶۵ـهش.

باشد.»[۱]

با آیه و روایاتی که نقل شد مشخص می‌شود که نزد دین اسلام ازدواج یک امر بسیار مهم و موکد می‌باشد و دارای ارزش معنوی فراوانی است تا جایی که حضرت محمد (ص) می‌فرماید:

«النکاحُ سُنتیٍ فَمَنْ رَغَبَ عَنْ سُنتیٍ لیس منی، و اِن من سُنتیِ النکاح».[۲]

یعنی: نکاح سنت من است و هرکس از آن عدول کند از من نیست.

از روایت فوق به سادگی می‌توان به اهمیت و ارزش ازدواج پی برد.

درست است که هدف اصلی اسلام از تشریع ازدواج بقاء نسل است (تزاوجو تناسلوا).

لیکن ارضای غریزه و دست یابی به آرامش نیز مدنظر شارع بوده است.[۳]

حال این سوال مطرح است که در مورد ازدواج که اینقدر تاکید شده است و سفارشهای فراوانی دربارهٔ آن شده است آیا از بین بردن نکاح و ازدواج (یعنی طلاق) یک ضدارزش و یک امر ضداخلاقی نخواهد بود؟ اگر بگوئیم طلاق مثل نکاح موردپسند و باارزش است در این جا اجتماع نقیضین پیش می‌آید و آن باطل است ولی سخن حق آن است که اگرچه در دین اسلام طلاق حلال اعلام شده است اما منفورترین و بدترین حلالها می‌باشد چنانکه امام صادق (ع) می‌فرماید:

«منفورترین چیزها نزد خدا طلاق است »

و یک روایت دیگر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که:

«ان الله عزوجل یحب البیت الذی فیه العرس و یبغض البیت الذی فیه الطلاق و مامن شییء ابغض الی الله عزَّوجل من الطلاق».[۴]

ترجمه: همانا خداوند عزیز و بلندمرتبه دوست دارد خانه‌ای را که در آن زن

---

۱ ـ مجلسی ـ محمدباقر ـ بحارالانوار ـ ج ۱۰۳ ـ ص ۲۲۲ـ وزارت‌ارشاداسلامی‌ـ۱۳۶۵ـهش.

۲ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۲۶۵ ـ مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان ـ قم ـ ۱۳۷۳ ش.

۳ ـ هادی اسماعیل ـ دورنمای ازدواج موقت ـ ص ۱۵ ـ دفترنشرفرهنگ‌اسلامی ـ چاپ دوم ـ ۱۳۷۴ ش.

۴ ـ شیخ حرعاملی ـ وسائل الشیعه ـ ج ۱۵ ـ ص ۲۶۷ ـ تهران ـ اسلامیه ـ ۱۳۷۶ هق.

(رابطه خانوادگی و زناشوئی) باشد و غضبناک می‌شود در مورد خانه‌ای که طلاق رخ دهد و هیچ چیزی نزد خدا مبغوض‌تر از طلاق نیست.

در مقدمه به بیان چند مطلب می‌پردازیم

الف: چگونگی بوجود آمدن طلاق

اگرچه بطور دقیق معلوم نیست که از چه زمانی طلاق رایج گردید اما به تحقیق می‌توان پیدایش طلاق را با انحطاط نظام هرج و مرج جنسی مرتبط دانست. قدیمی‌ترین قانون مدونی که در این خصوص بدست آمده است قانون حمورابی است این قانون مشتمل بر ۲۸۲ ماده بوده است که متاسفانه حدود ۶۰ مادهٔ آن توسط فاتح ایلامی که آن را به شوش می‌برده محو گردیده است. آنگونه که از قانون مزبور استنباط می‌شود خانواده در بابل اساس اجتماع محسوب می‌شده و همچنان که در سومر و آکد و آشور معمول بوده است رئیس خانواده (مرد) می‌توانست در مواردی که زن تا مهلت معین صاحب فرزند نمی‌شد وی را طلاق دهد و نیز اگر زنی بیماری مزمن داشت مرد بدون آنکه او را طلاق دهد می‌توانست زن دیگری اختیار کند و همسر اول اختیار داشت که یا به خانهٔ پدرش برود یا با وضعیت موجود ساخته و در خانه شوهر بماند.[1] بر طبق این قانون اگر زن مورد بی‌اعتنایی همسر خویش قرار می‌گرفت می‌توانست در صورت اثبات آن در محکمه و با رای محکمه به خانهٔ پدر خود بازگردد و در صورت طرح دعوی و عدم امکان اثبات ادعای خود در محکمه می‌توانست او را در رودخانه غرق کند و بطورکلی متارکهٔ مرد با زن بدون قید و شرط ممکن بود اما در مواردی که طلاق بدون علت واقع می‌شد مرد برای زن نفقه‌ای تعیین می‌کرد و نگهداری فرزندان مشترک به دست زن سپرده می‌شد اما زنی که به علت بدرفتاری و بی‌اعتنایی به امور خانه مطلقه می‌شد از مزایای طلاقهای

---

۱ ـ دانای علمی ـ منیژه ـ موجبات طلاق در حقوق ایران و اقلیتهای غیرمسلمان ـ ص ۲۲ ـ انتشارات اطلس ـ ۱۳۷۴ هش.

دیگر محروم و مجبور بود که به عنوان کنیز در خانهٔ شوهر خویش خدمت کند.[۱]

در بابل مرد می‌توانست زن خود را طلاق گفته و تنها مکلف بود که جهیزیهٔ زن را به وی بازگرداند و به او بگوید «تو زن من نیستی» ولی هرگاه زن به شوهر خود می‌گفت «تو شوهر من نیستی» بر شوهر واجب بود که با غرق کردن او را بکشد. نازائی و زنا و بد اداره کردن خانه و ناسازگاری از عللی بود که بر حسب قانون، طلاق زن را مجاز می‌ساخت، زن نیز در صورت اثبات وفاداریش به شوهر و ستم ناروایی او نسبت به خودش می‌توانست از وی طلاق بگیرد.[۲]

در بین اعراب دوران جاهلیت طلاق بدون قید و شرط صورت می‌گرفت و به حدی آسان بود که اعراب بدوی مکرراً اقدام به طلاق می‌کرد بدون پرداخت هیچ حقوقی به مطلقه، بعد از اسلام توجه بیشتری به حقوق زن شده است و دامنه طلاق را به نفع زن محدود کرده است و حقوق خاصی به مطلقه تعلق گرفت.

روی هم رفته در زندگی روزمره و عادی خواه‌ناخواه اختلاف بین زن و مرد پیش می‌آید و ممکن است این اختلاف نظرها کوچک یا بزرگ باشند و این بستگی به بینش زن و مرد از زندگی دارد که چطور با مشکلات و اختلافات برخورد کنند و آن را حل کنند. اما گاهی اوقات از حد اختلاف سلیقه و نظر می‌گذرند و زندگی خانوادگی به عرصه جدل و کشمکش بدل می‌شود و با رفتار ناشایست یکی از دو همسر اساس زندگی مشترک را متزلزل می‌سازد.[۳]

در جایی که مشکلات و اختلافات به درجه بالائی برسد طوری که طرفین یا یکی از طرفین نتوانند دیگری را تحمل کند کار به جدائی می‌کشد و طلاق این شوم ناخواسته و این ابغض الحلال باعث متلاشی شدن یک خانواده می‌شود.

در این جا یک مقایسه‌ای از طلاق قبل از اسلام و بعد از اسلام را در نظر بگیریم و

---

۱ ـ دکتر بهمنش ـ احمد ـ تاریخ ملل آسیای غربی ـ ص ۹۱ ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۳۳.

۲ ـ ویل دورانت ـ تاریخ تمدن ـ ج اول ـ ص ۳۷۵ ـ انتشارات اقبال ـ ۱۳۵۹ هش.

۳ ـ عراقی ـ عزت الله ـ آیا می‌دانید طلاق ومسائل آن کدامند؟ ص ۱۶ ـ نشر رهنما ـ ۱۳۶۹هش

آن این است که در دوران قبل از اسلام از آنجایی که زن هیچ اهمیتی و ارزشی در خانواده و جامعه نداشت چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید:

«و برای بدست آوردن پول آنان را به فحشا وامی داشتند».[۱]

«و نیز چون زنها در جنگ شرکت نداشتند از ارث محروم بودند بلکه آنها را جزء اموال مرده به ارث می‌بردند.»[۲]

لذا طلاق دادن در دوران جاهلیت یک مساله عادی بود و اهمیتی نداشت چون ازدواج هیچ قداستی نداشت.

ب: مبغوض بودن طلاق در اسلام

آیات و روایات فراوانی در دست است که طلاق را مبغوض‌ترین حلالها نزد خدا می‌داند که در این قسمت به برخی از آنها اشاره می‌کنم.

«وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها اِن یرید اصلاحایوفق الله بینهما.»[۳]

ترجمه آیه: و اگر ترسیدید از پدید آمدن شقاق بین آنها (زن و شوهر) تعیین کنید داوری از فامیل شوهر و داوری دیگر از بستگان زن اگر قصد و نظرشان اصلاح باشد خداوند (در این صورت چه بسا) سازگاری بین آن دو فراهم آورد و آن دو را به یکدیگر نزدیک گرداند (و خانواده از انحلال نجات یابد) از این آیه چنین استنباط می‌شود که قرآن مجید قانون طلاق را در صورت شقاق (ناسازگاری شدید) بین زن و شوهر تشریع می‌کند در صورت دوام شقاق که با آن زندگی زناشوئی به مراحل بسیار حساس منفجر کننده‌ای رسیده باشد که امکان دارد آن را بسیار سخت و مشکل می‌نماید.[۴]

---

۱ ـ سوره نور آیه ۳۳.
۲ ـ سوره نساء آیه ۱۹.
۳ ـ سورهٔ نساء آیه ۳۵.
۴ ـ زنجانی ـ حسین حقانی ـ طلاق یا فاجعه انحلال خانواده ـ ص ۲۵ ـ نشر فرهنگ اسلامی ـ ۱۳۷۱ هش.

البته باید یادآور شد که به مجرد پدید آمدن شقاق بین زن و مرد رشته زناشویی از هم گسیخته نمی‌شود بلکه از همان ابتدا باید تلاش کرد تا خصومتها و اختلافها را حتی‌الامکان اصلاح کرد.

امام صادق (ع) از رسول اکرم (ص) چنین نقل می‌کند که می‌فرمود:

«مامن شئی احب الله عزوجل من بیت یعمر بالنکاح و مامن شییء ابغض الی الله عزوجل من بیت یخرب فی‌الاسلام بالتفرقة.[1] (یعنی طلاق).

ترجمه حدیث فوق به قرار زیر است:

هیچ امری نزد خدا محبوبتر از این نیست که خانواده‌ای با ازدواج برپا و استوار گردد و هیچ چیزی مبغوض‌تر از این نیست که خانواده‌ای در اسلام با طلاق و جدائی برهم خورده منحل گردد.

از این حدیث اهمیت ازدواج و مبغوض بودن طلاق در دین مبین اسلام استنباط می‌شود.

در حدیث دیگری امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید:

«مامن شئی مما احله الله ابغض الیه من الطلاق و ان الله عزوجل یبغض المطلاق الذواق».[2]

یعنی: هیچ چیزی در میان حلالها مبغوض‌تر از طلاق نزد خداوند نیست، خدای تعالی هر شخص طلاق دهنده از روی اشتها و هوس های زودگذر را مبغوض می‌دارد.

یک روایت دیگر از امام محمد باقر (ع) که فرمودند:

«روزی رسول خدا با مردی در راه مصادف شد و از او سوال کرد با همسر خود چه کردی؟ پاسخ داد ای رسول خدا او را طلاق دادم. حضرت پرسید آیا بدون اینکه سوء اخلاقی داشته باشد طلاق دادی؟ جواب گفت آری، بدون اینکه اخلاق

---

۱ ـ الحرالعاملی ـ شیخ محمد حسین‌بن الحسن ـ وسائل الشیعه ـ ج ۷ ص ۲۶۷ ـ تهران ـ اسلامیه ـ ۱۳۷۶ هق.

۲ ـ همان منبع.

عذری داشته باشم، پس آن حضرت فرمود: خداوند مبغوض می‌دارد و لعن می‌کند هر مرد و زن طلاق دهنده‌ای را و طلاق گیرنده‌ای را که از روی اشتها و هوس به این کار مبادرت نماید.»

به همین دلیل در روایت دیگری نیز وارد است که:

«تزوجوا و لاتطلقوا فان الله لایحب الذواقین و الذواقات »

یعنی: ازدواج کنید و آن را منحل نسازید زیرا خداوند مرد و زن طلاق دهنده و طلاق گیرندهٔ اشتهایی و هوسی را دوست ندارد.[۱]

و روایت است از ابوموسی اشعری از پیامبر اکرم (ص):

«لاتطلقوا النساء الامن ریبه فان الله لایحب الذواقین و الذوقات».[۲]

یعنی: طلاق ندهید زنان را الا از تهمتی که خدای تعالی، ذواقان را دوست ندارد.

یعنی کسانی که هر وقت خواهند زن نو کنند از مردان و از زنان که هر وقت خواهند شوهر کنند.

طلاق کلمه‌ای است که درگوش مردم در جامعه اسلامی طنین نفرت و اندوه را به همراه دارد و طلاق یک چالش ناهنجاری در روند طبیعی زندگی یک انسان است و در صورتی که جهان و جامعه محتاج ساختن و پیشرفت است با این وجود طلاق یک تخریب است، تخریب جامعه، طلاق ویرانگر است.

از نظر شرع مقدس طلاق به عنوان یک امر مکروه و ناپسند یاد شده و در یک روایت پیامبر آن را گناه به حساب آورده است و بعضی طلاق را داروی تلخ لقب دادند.

مولانا تجویز این داروی تلخ را در مثنوی شریف چه خوب بیان فرمودند:

تا توانی پا منه اندر فراق　　　ابغض الاشیاء عندی الطلاق[۳]

همچنین حافظ شیرازی در شعر خود مفهوم طلاق را چنین بیان می‌کند:

---

۱ ـ حقانی زنجانی ـ حسین ـ طلاق یا فاجعه انحلال خانواده ـ ص ۲۳ـ نشر فرهنگ اسلامی ـ ۱۳۷۱ هش.

۲ ـ شیخ طوسی ـ تفسیر مجمع البیان ـ ج اول ـ ص ۳۰۴ ـ ابوالفتوح رازی ـ ج ۵ ـ ص ۴۳۲ ـ نقل از دکتر کاتوزیان ـ حقوق خانواده ـ ۱۳۶۸ ـ ج اول ـ انتشارات بهنشر ـ ص ۳۰۷.

۳ ـ مولوی ـ جلال‌الدین محمد رومی ـ مثنوی معنوی ـ چاپخانه آینده ـ چاپ دوم ـ ۱۳۷۳ هش.

ازســـرمستی دگــر بــا شــاهد عـهد شـباب
رجعتی می‌خواستم لیکن طلاق افتاده‌بود[1]

ج: علت مشروعیت طلاق در دین اسلام

از آیات و روایات فراوانی می‌توان فهمید که طلاق ابغض الحلال می‌باشد و قبل از اینکه به بحث مورد نظر بپردازیم این سئوال پیش می‌آید که اگر طلاق تا این انـدازه مبغوض است پس چرا اسلام طلاق را تحریم نکرده است؟ چه مانعی وجود داشت که اسلام طلاق را تحریم کند؟ و فقط در موارد خاص و معینی آن را مجاز شمارد و اگر طلاق حلال است مبغوض نیست و اگر مبغوض است حلال نیست، مبغوض بودن با حلال بودن ناسازگار است این پرسش بسیار بجا است. خداوند بزرگ با بیان شیوا و کامل طلاق را در قرآن تشریح کرده است. خداوند در قرآن می‌فرماید زنان خود را طلاق ندهید.

همانطوری که در سیرت پیشوایان دین مشاهده می‌شود که تا حد امکان از طلاق پرهیز و اجتناب می‌شد لذا از طرف آنها طلاق به ندرت اتفاق مـی‌افـتاد و هـر وقت صورت می‌گرفت دلیل منطقی و معقولی وجود داشت.

طلاق در شرع مقدس اسلام از احکام امضائی[2] است نه تاسیسی.[3]

بدین بیان که قبل از آن که دنیا به نور انور محمد (ص) روشن گردد طلاق در بین بشر خصوصاً در بین اعراب جاهلیت باب بوده اما بدون قید و شرط صورت می‌پذیرفته و به حدی آسان بوده که اعراب بدوی کراراً نسبت به طلاق منکوحه خویش اقدام و او را

---

۱ ـ دیوان حافظ ـ به تصحیح سیدعلی‌محمد رفیعی ـ ص ۳۴۵ـ انتشارات ستارگان ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۲ هش.

۲ ـ احکام امضائی: امضاء در لغت به معنای اجازه و تنفیذ است و در اصطلاح به شناسایی و تنفیذ عرف یـا عادتی از طرف شارع گفته می‌شود در مقابل حکم تاسیسی مثل نکاح ـ طلاق ـ بیع ـ اجاره ... ولایی ـ عیسی ـ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول ـ ص ۱۹۳ و ۱۹۴ ـ انتشارات نشرنی ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۴ ـ تهران.

۳ ـ احکـام تـاسیسی: تـاسیس در لغت بـه مـعنای پـی نـهادن و ایـجاد کـردن است و در اصــطلاح احکامی‌راگویندکه‌درعرف وجود نداشته و شارع آن را ابتدائاً تاسیس کرده باشد.مثل نماز ـروزه و..

بدین بیان که قبل از آن که دنیا به نور انور محمد (ص) روشن گردد طلاق در بین بشر خصوصاً در بین اعراب جاهلیت باب بوده اما بدون قید و شرط صورت می‌پذیرفته و به حدی آسان بوده که اعراب بدوی کراراً نسبت به طلاق منکوحه خویش اقدام و او را بدون پرداخت هیچ حقوقی مطلقه می‌نمود. اسلام هر چند اصل طلاق را امضاء نمود لیکن دایره آن را به نفع زن هرچه بیشتر محدود نموده است.[۱]

و فلسفه حلال بودن طلاق در عین ابغض بودنش این است که اسلام طلاق را آخرین راه‌حل اختلاف شدید زن و مرد می‌داند در جایی که تحمل زندگی برای دو طرف یا یکی از آن دو طرف امکان‌پذیر نباشد و جدایی به نفع و مصلحت طرفین باشد در این صورت طلاق جایز دانسته می‌شود.

مثلاً یک پزشک برای معالجه بیمار خود بعد از معاینه برای او دارو تجویز می‌کند و مراقبتهای ویژه‌ای را برای او در نظر می‌گیرد اگر این داروها و مراقبتها موثر نبود و جان بیمار به خطر افتاد آنگاه پزشک مجبور می‌شود دست به چاقوی جراحی برده و بیمار خود را عمل جراحی کند و طلاق هم حکم چاقوی جراحی را دارد اگرچه چاقوی جراحی بدن را می‌برد و هیچ ترحمی نسبت به انسان ندارد اما در نتیجه به نفع شخص بوده و او را از مرگ حتمی نجات می‌دهد، طلاق هم همین‌طور است به خاطر این است که اسلام طلاق را مشروع دانسته است اگرچه در بسیاری از موارد آن را نفی کرده است تا حدی که طلاق را ابغض الحلال بیان می‌کند.

د: آثار طلاق بر روی فرزندان

خانواده همانند عمارتی است که زن و شوهر ستونهای آن را تشکیل می‌دهند و

---

۴ ـ احکام تاسیسی: تاسیس در لغت به معنای پی نهادن و ایجاد کردن است و در اصطلاح احکامی‌راگویندکه‌درعرف وجود نداشته و شارع آن را ابتدائاً تاسیس کرده باشد.مثل نماز ـروزه و..

۱ ـ دانای علمی ـ منیژه ـ موجبات طلاق در حقوق ایران و اقلیتهای غیرمسلمان ـ ص ۳۱ ـ انتشارات اطلس ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۴ هش.

فرو ریختن هر ستون استحکام و استواری عمارت را دچار تزلزل و گسستگی می‌کند فرزند حکم روح وحدت و تقدس ربانی را دارد که در سایه او محیط خانواده از گرمی و عشق بیشتری برخوردار خواهد بود، وجود فرزند مرواریدی است که مایه جلال و رونق خانه و خانواده است و بر پدر و مادر لازم است تا با از خودگذشتگی و ایثار این شمع دل‌افروز را گرمی بیشتری بخشند و به اتفاق، از خاموشی و سردی آن جلوگیری کنند. طلاق هرگز پدیده دلپسند و زیبا نبوده و نیست و فراموش نکنیم که طلاق یک فاجعه است اما اگر تنها راه‌حل موجود باشد وظیفه داریم اثرات مخرب آن را به حداقل برسانیم.

عوارض ناشی از طلاق و بویژه اثرات شدید روحی آن بر روی فرزندان بسیار ناهنجار و نامطلوب می‌باشد و کودکان قربانیان بلافصل طلاق والدین خویشند.[1]

طلاق عقده‌ای غیرقابل تحمل و توام با نفرت را در فرزندان بوجود می‌آورد که شدیدتر از وضع یتیمی است و یکی دیگر از مشکلاتی که فرزندان با آن روبرو هستند اسیر دست زن پدر یا پدرخوانده است که در بعضی از موارد غیرقابل تحمل می‌باشد.

از عمده‌ترین آثاری که طلاق بر روی فرزندان خانواده می‌گذارد عبارتند از: ارتکاب جرم ـ کشیدن به فساد ـ فقر و یتیمی ـ وارد شدن به مواد مخدر ـ دزدی ـ قتل و غیره که امروزه نشان می‌دهد که اکثر ارتکاب جرم و جنایت مربوط به خانوادهٔ از هم پاشیده است[2]

یک روان شناس کودک با مطالعه دقیق توانست این اشکالات را در کودکان و نوجوانان بزرگتر که پدر و مادرشان از یکدیگر جدا شده‌اند دریابد:

۱) ترس بدون دلیل

۲) بی‌خوابی

---

۱ ـ تمدن ـ توراندخت ـ بچه های طلاق ـ خلاصه‌ای از صفحه ۲۵ ـ ۱ ـ تهران ـ روشنفکران ـ ۱۳۶۹ هش.

۲ ـ کی‌نیا ـ مهدی ـ مبانی جرم شناسی ـ ج ۲ـ ص ۸۰۷ ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۷۰ هش.

۳) تجاوز به دیگران

۴) اختلال در تغذیه

۵) لکنت زبان

۶) عقب ماندگی در مدرسه

۷) سرگرمی های غالباً مضر و پناه بردن به مواد مخدر

۸) یاس و ناامیدی و شکست در صحنه زندگی آینده و غیره...[۱]

بنابراین اگر جلوی طلاق را بگیریم باعث می‌شود که فرزندان اسیر این ناهنجاریها نشوند.

و به قول شیخ اجل سعدی شیرازی که فرمودند:

الا تا نگرید که عرش عظیم بلرزد همه گر بگرید یتیم

ه: عوامل موثر در بروز طلاق

عوامل بسیار زیادی در بروز طلاق موثر است که اگر بخواهیم به طور کامل به شرح آنها بپردازیم از حوصله بحث و موضوع کتاب خارج است اما چون این عوامل در ایجاد طلاق بسیار موثر و تا حدودی علت تامه آن می‌باشند به طور خیلی مختصر و گذرا بدان اشاره می‌کنم.

طلاق معلول و عوامل متعدد و پیچیده حیاتی و روانی و اجتماعی است و در بنیان هر واقعه اجتماعی آنقدر عوامل گوناگون وجود دارد که برشمردن همه آنها اگر تقریباً غیرممکن نباشد قطعاً امری است بسیار دشوار.

طلاق هم مانند هر پدیدهٔ نامطلوب اجتماعی دیگر مولود چندین عامل است که بعضی از آنها با ریشه های اجتماعی و فرهنگی و محیطی و برخی دیگر به صور بنیادهای شخصی اعم از نارسایهای بیولوژیک و یا کمبود روانی جلوه گرند.

---

۱ ـ حقانی زنجانی ـ حسین ـ طلاق یا فاجعه انحلال خانواده ـ ص ۱۱۰ ـ نشر فرهنگ اسلامی ـ چاپ سوم ـ ۱۳۷۱ هش.

در اینجا لازم است به دو نوع ازدواج سست و بی‌پایه و زودگذر که نقش مهمی را در ایجاد طلاق ایفاء میکند اشاره می‌کنم.

۱ـ ازدواجهای سست.

۲ـ ازدواجهای کورکورانه.

۱ـ ازدواجهای سست

بطورکلی هر نوع ازدواجی که هدف آن بر مقاصد عالی و ملکوتی ازدواج منطبق نباشد و ازدواجی که به منظور سودجوئی و رسیدن به مال و منال یا جاه و مقام و یا هدف سیاسی صورت می‌گیرد.

ویل دورانت[1] می‌نویسد:

ازدواج بخاطر سود و مصالح هنوز برجای مانده است، در بسیاری از ممالک پدر و مادر هنوز هم دختر خود را به کسی می‌دهند که استعداد میلونر بودن را داشته باشد.

۲ـ ازدواجهای کورکورانه

ازدواجهای کورکورانه و دور از دقت و مطالعات کافی و صرفاً تسلیم هوی و هوس شدن و سر به فرمان دل نهادن نیز ازدواجهای سست و ناپایدار است، دکتر اسنل پنتی[2] یکی از کارشناسان بزرگ آمریکائی در مورد این نوع ازدواجها می‌نویسد:

به خاطر عشق ازدواج نکنید ازدواج عشقی زهرآگین‌ترین ازدواج است افسانه عشق یکی از مخرب‌ترین اختراعات بشر است، عشق میان زن و مرد وجود ندارد هرچه هست تصور و پندار است و هیچ تصور و پندار جاودانه نیست.[3]

---

1 - Will Durant   2 - Dr. Esnl Pentie

۳ـ کی‌نیاـ مهدی ـ مبانی جرم شناسی ـ ج ۲ ـ ص ۸۰۸ ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۷۰ هش.

و بقول مولوی که در این مورد فرمودند:

عشقهایی کز پی رنگ بود   عشق نبود عاقبت ننگی بود

بطورکل روانشناسان و جامعه شناسان عوامل موثر در وقوع طلاق را سه عامل می‌دانند:

۱) عوامل زیستی

۲) عوامل روانی

۳) عوامل اجتماعی

۱ـ عوامل زیستی

دانشمندان عوامل زیر را از عوامل زیستی موثر در وقوع طلاق می‌دانند:

۱) عدم تناسب بدنی

۲) ازدواج زودرس یا کم سالی

۳) بیماری مسری

۴) بیماریهای طویل‌المدت

۵) عقیم بودن مرد و نازایی زن

۶) ناتوانی مرد

که هر یک از عوامل فوق به نوبه خود سهم بزرگی در بروز طلاق دارند.

۲ـ عوامل روانی و اخلاقی

عوامل روانی و اخلاقی موثر در بروز طلاق بسیار فراوانند و روانشناسان و جامعه شناسان تقسیم بندی های فراوانی در این باره نمودند که به ذکر بعضی از آنها می‌پردازم.

۱) تزلزل پایه های ایمان و سقوط مبانی اخلاقی

۲) عدم توافق اخلاقی

۳) فقدان محبت بین زوجین

۴) تحقیر یکدیگر

۵) خودبینی یا خودمداری

۶) حسادت فوق‌العاده و بیجا

۷) بدبینی و بیماری سوءظن

۸) لجاجت و سختگیری بیجا

۹) نداشتن گذشت

۱۰) خست

۱۱) تجمل پرستی زن

۱۲) فقدان کف نفس

۱۳) ناپختگی

۱۴) زودباوری

۱۵) پیش داوری ناصواب

۱۶) دروغگوئی

۱۷) عدم رعایت ادب و نزاکت

۱۸) خرافات

۱۹) بی‌نظمی

۲۰) بی‌سلیقگی

۲۱) افسردگی یا غمگینی

۲۲) خستگی روان

۲۳) جنون

۲۴) ناهماهنگی روابط جنسی

۲۵) سردمزاجی زن

۲۶) عیاشی و هوس بازی مرد

۲۷) زیاده طلبی و نامتعادل بودن زن و مرد

۲۸) انحرافات یا اختلالهای منش

۲۹) تندخویی و خشونت یا پرخاشگری

۳۰) سادیسم

۳۱) عقده‌های حقارت

این عوامل از جمله عوامل روانی موثر در بروز طلاق می‌باشند که بطور فهرست وار و بطور اجمالی ذکر شد که هر یک به نوبه خود می‌توان سهم عظیمی در بروز اختلاف و طلاق داشته باشند.

۳ـ عوامل اجتماعی

عوامل اجتماعی موثر در بروز طلاق عبارتند از:

۱) تاثیر شهر و روستا

۲) مسکن

۳) ناهماهنگی طبقاتی

۴) دخالتهای بی‌مورد دیگران

۵) دوستان ناباب

۶) ازدواج اجباری

۷) تعّدد زوجات

۸) الکلیسم بودن زن و مرد یا هردو

این عوامل به نوبه خود در زمینه سازی یک فاجعه خانمان‌سوز که همان طلاق است تاثیر فراوانی دارند.[1]

درباره عوامل سه‌گانه موثر (زیستی ـ روانی ـ اجتماعی) که تاثیر مستقیم بر طلاق

---

۱ ـ تلخیصی از فصل دوم بخش سوم ـ کتاب مبانی جرم شناسی ـ دکتر مهدی کی نیا ـ ج ۲ ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۷۰ هش.

دارند. ویل دورانت[1] می‌گوید:

سال به سال ازدواجها دیرتر و جدائی ها زودتر فرا می‌رسند و کمتر کسی پیدا می‌شود که اخلاص و وفاداری را ستایش کند. به زودی زمانی خواهد رسید که هیچ مردی نخواهد خواست با زنی که با هم از تپه زندگی بالا رفته بودند پایین بروند و ازدواج بی‌طلاق چنان نادر خواهد شد که دوشیزه در شب زفاف.[2]

و: راه‌های جلوگیری از طلاق

طلاق در عصر ما یک مشکل بزرگ است و تنها به آمریکا یا منحصر به فرانسه یا کشور خاصی نیست، بیماری عمومی قرن است.

همه از طلاق می‌نالند و شکایت دارند. هیچ عصری مانند عصر ما خطر انحلال کانون خانواده و عوارض سوء ناشی از آن را مورد توجه قرار نداده است و در هیچ عصری مانند این عصر عملاً بشر دچار خطر و آثار سوء آن نبوده است. در سالهای اخیر طبق گواهی آمار، طلاق افزایش سریع یافته و ازدواج کاهش پیدا کرده است و ۸۰ درصد طلاق بر طبق آمار به پیشنهاد زنان صورت می‌گیرد، کشور ایران چهارمین کشور پرطلاق دنیا است.[3]

این کار نفرت‌انگیز گاهی ضرورت پیدا می‌کند و یک امر حیاتی می‌شود حقوقدانان و روانشناسان و جامعه شناسان هر کدام با وسایل و تخصص که در اختیار دارند سعی می‌کنند ازدواجها را استوارتر و پایدارتر و خلل ناپذیرتر سازند. معمولاً هر وقت یک بیماری مورد توجه قرارگیرد تمام مساعی مادی و معنوی برای مبارزه و جلوگیری از آن بکار می‌رود و از میزان تلفات آن کاسته می‌شود و احیاناً

---

1 - Will Durant

۲ ـ ویل دورانت ـ لذت فلسفه ـ ص ۱۸۰ ـ انتشارات علمی وفرهنگی‌ـچاپ‌هشتم‌ـ۱۳۷۳هش.

۳ ـ حقانی زنجانی ـ حسین ـ طلاق یا فاجعه انحلال خانواده ـ ص ۸۹ ـ نشر فرهنگ اسلامی ـ چاپ سوم ـ ۱۳۷۱ هش.

ریشه کن می‌گردد. اما بیماری طلاق برعکس همه بیماریهاست طلاق بیماری قرن است.[۱]

چرا که باید با طلاق و مسائل بوجود آورندهٔ آن برخورد جدی و قاطع نمود و با شناخت اساسی و بنیادی از مسائل و مشکلات، بطور تخصصی به جنگ با طلاق رفت، بررسیهایی که روی عوامل جدائی مرد و زن شده است پرده از روی حقایق تلخی برمی‌دارد که می‌توان راهنمای دیگران باشد.

عموماً کارشناسان راه‌های زیر را برای جلوگیری از طلاق موثر می‌دانند و این راه‌ها عبارتند از:

۱) همکاری گروهی از متخصصان

۲) نقش داوران خانواده‌ها (دوطرف)

۳) تربیت اجتماعی و رشد معنوی

۴) تفهیم پیمان مقدس زناشوئی و نامزدی

۵) معاینه روانی

۶) استفاده از موسسات راهنمایی و مشاوره

۷) رهبری صحیح و سالم خانواده

۸) رسانه های گروهی

این موارد عوامل مختلفی هستند که در جلوگیری از بروز طلاق نقش اساسی دارند البته گفتن این نکته ضروری است که دولت و مسئولین می‌توانند با برنامه‌ریزی صحیح و همه جانبه نقش موثرتری داشته باشند.

همچنین صدا و سیما و رسانه های گروهی و خبری و مطبوعات نقش مهمی می‌توانند ایفا کنند به طوری که با برنامه‌ریزی و مصاحبه های تلویزیونی متخصصین در این امر و تبادل نظر و آراء آنها می‌توان استفاده کرد و موثر واقع شد و همچنین با پخش فیلمهای سینمایی و یا سریالهای تلویزیونی در زمینه طلاق و راه‌های معقول

---

۱ ـ استاد مطهری ـ مرتضی ـ نظام حقوق زن در اسلام ـ ص ۲۹۲ ـ انتشارات صدرا ـ چاپ هفدهم ـ ۱۳۷۲ هش.

و منطقی جلوگیری از آن، می‌توان جامعه را نسبت به این بیماری قرن واکسن نمود و جلوی این شوم ناخواسته را گرفت. «به امید آن روزی که این بیماری قرن از بین برود. انشاءالله».

ز ـ طلاق از دیدگاه ادیان و مذاهب

طلاق و پی‌آمدهای آن از مشکلات بزرگ جوامع کنونی به شمار می‌رود حال که پذیرفتیم که طلاق بعنوان یک بیماری در جوامع بشری پیشرفت کرده است باید دیدگاه ادیان بزرگ توحیدی یعنی یهود و مسیحیت و اسلام را درباره مساله طلاق و مقرراتی که در بین این سه دسته وجود دارد را بیان کنیم:

ادیان بزرگ توحیدی دربارهٔ مساله طلاق مقررات یکسانی ندارند. در آیین یهود طلاق، دست کم به صورت طلاق از جانب شوهر، مجاز شناخته شده است اما پیامبران بنی‌اسرائیل از لحاظ معنوی و اخلاقی آن را مکروه و ناپسند دانسته‌اند. یکی از پیامبران یهود می‌گوید:

من از طلاق نفرت دارم، هیچکس نباید نسبت به زن دوران جوانی خود بی‌وفایی و خیانت کند. به عبارت دیگر از نظر ایشان مرد نباید از اختیار طلاق سوءاستفاده کند از جمله نباید این وسیله را برای جدایی از زن روزگار جوانی که اینک پیر شده است بکار برد.[1]

اما در مسیحیت این طور نیست زیرا در زمان قدیم یعنی بعد از سال ۳۱۳ میلادی و پس از انتشار فرمان «میلان» بوسیله «کنستانتین بزرگ» و آزاد شدن تبلیغ دین مسیح در ایتالیا (روم قدیم) این دین بعد از اندک مدتی آئین اکثر مردم ایتالیا شد و به کشورهای دیگر بسط وگسترش یافت و پاپ هاکه در رم اقامت داشتند و علاوه بر قدرت مذهبی، حیثیت سیاسی قابل ملاحظه‌ای نیز کسب کردند و در رعایت اصل «غیرقانونی بودن طلاق» دقت زیادی به خرج دادند و هرکس حتی از بزرگان

---

۱ ـ عراقی ـ عزت الله ـ آیا می‌انید طلاق و آثار آن کدامند؟ ص ۱۶ ـ نشر راهنما ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۹ ش.

اگر این اصل را نقض می‌کرد با حربه تکفیر به جنگ او می‌رفتند، با دلیل اینکه در اناجیل تعریف یافته موجود، عقد نکاح غیرقابل انحلال اعلام شد، غیرقابل انجام بودن این اصل دنیای مسیحیت را دچار بحرانهای شدید اجتماعی می‌نمود و باعث گسترش روابط نامشروع در اروپا و سایر مشکلات ناشی از آن شد که باعث شد اکثر مردم و بزرگان و حتی پاپ ها به مبارزه با این قانون بپا خیزند سرانجام «هنری هشتم» پادشاه انگلستان که تصمیم گرفت همسر خود را طلاق دهد و با ندیمه همسرش ازدواج کند که با مخالفت شدید پاپ روبرو شد او ناچار شد شخصاً بطلان ازدواج خویش با همسرش را اعلام نمود و ریاست روحانیون انگلستان را بر عهده گرفت و این امر مقدمهٔ ظهور مذهب مخصوص انگلستان (انگلیسکان) شد که تلفیق از دو فرقهٔ کاتولیک و پروتستان است.[1]

تا اینکه در زمان انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ ـ م) ازدواج را عقدی مانند سایر عقود دانست و اعلام کرد که زن و شوهر در صورت تراضی می‌توانند از هم جدا شوند و از آن پس طلاق قانونی شد.

رویهم رفته در انجیل[2] طلاق محکوم شده است. با این تفاوت که گاه این محکومیت جنبه مطلق دارد همانند آنچه که در انجیل لوقا و مرقس آمده است وگاه بطور ضمنی، در صورت زنا طلاق مجاز شمرده شده است این تفاوت سبب شده است که مسیحیان مشرق زمین طلاق را یکسره محکوم نکنند و به انجیل (متی) استناد نمایند و کاتولیکهای وابسته به کلیسای رم به طورکلی طلاق را نادرست دانسته و ازدواج را غیرقابل انحلال اعلام کنند. با جنبه تقدسی که کاتولیک ها برای ازدواج قائل‌اند طلاق در نظر آنها با دست کشیدن از اعتقادات مذهبی چندان فرقی ندارد، از سوئی کشورهایی که پیرو مذهب کاتولیک هستند یکی پس از دیگری در

---

۱ ـ حقانی زنجانی ـ حسین ـ طلاق یا فاجعه انحلال خانواده ـ خلاصه‌ای از ص ۱۱ ـ ۹.

۲ ـ می‌دانیم که انجیل کتاب مقدس مسیحیان به چهار روایت نقل شده و بنام چهار حواری حضرت عیسی (ع) به نامهای (لوقا ـ یوحنا ـ مرقس ـ متی) خوانده می‌شود.

قوانین مدنی و غیرمذهبی خود طلاق را جایز می‌شمارند.

مسیحیان پروتستان که ازدواج را جزیی از ایمان مسیحیت نمی‌دانند و برای آن جنبه تقدس به صورتی که کاتولیکها در نظر دارند قائل نیستند و طلاق را مجاز می‌شمارند.

اما نزد پروتستانها نیز مواردی که طلاق مجاز است زیاد نیست. با این همه در کشورهایی که تحت تاثیر مذهب پروتستان قرار دارند مانند: آلمان، سوئد، نروژ، دانمارک، انگلستان مقررات طلاق آسانتر است.[۱]

سرانجام قانونگذاران کشورهای مسیحی به قدری در شرائط طلاق گشاده دستی کردند که اکنون آنان خیلی آسانتر از مسلمین زنان خود را طلاق می‌دهند و در این مساله به حد افراط رسیده‌اند.[۲]

اسلام مردانی راکه مرتب زن عوض می‌کنند و طلاق می‌دهند دشمن می‌دارد چنانکه رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «خداوند دشمن می‌دارد و لعنت می‌کند مردی راکه‌دلش می‌خواهد زن عوض‌کندو زنی که مرتب می‌خواهد شوهر عوض کند».[۳]

اما اگر در صورت شقاق و عدم تفاهم زوجین باعث شود که زندگی مشترک زناشوئی به یک بحران تبدیل شود عوارض سوء آن غیرقابل جبران باشد در این صورت اسلام به صلاح و مصلحت طرفین طلاق را مباح می‌داند تا با توسل به آن زوجین زندگی راحت‌تر و آسوده‌تری داشته باشند.

---

۱ ـ عراقی ـ عزت الله ـ آیا می‌دانید طلاق و آثار آن کدامند؟ ص ۱۸ و ۱۷ ـ نشر راهنما ـ چاپ دوم ـ ۱۳۶۹ هش.

۲ ـ مصطفوی ـ سیدجواد ـ بهشت خانواده ـ ص ۴۹ و ۴۸ ـ انتشارات دارالفکر ـ ۱۳۶۴ هش.

۳ ـ استاد مطهری ـ مرتضی ـ نظام حقوق زن در اسلام ـ بخش دهم ـ طلاق ـ ص ۳۰۴ ـ انتشارات صدرا ـ چاپ هفدهم ـ ۱۳۷۳ هش.

بخش اول: طلاق

معنی لغوی و اصطلاحی طلاق

طلاق در لغت به معنی گشودن گره است و از ریشه طَلَقَ می‌باشد.

بعضی گفتند: طلاق در لغت به معنی جدا شدن زن از مرد، رها شدن از قید نکاح و رهایی از زناشوئی است.[1]

و برخی رها شدن از قید نکاح است.[2]

و برخی طلاق را به معنای رها کردن عقد نکاح، انحلال رابطه زناشوئی در عقد نکاح دائم می‌دانند.[3]

بعضی طلاق را در معنای بیزاری به کار برده‌اند علامه دهخدا طلاق نامه را به معنی بیزاری نامه می‌خواند و در عرف عام معنای جدائی از آن در ذهن متبادر می‌شود.

طلاق در زبان انگلیسی و فرانسه با واژه (Divorce) آمده است. و خلاصه این که در کتب لغت، برای واژه طلاق معنای متعددی از جمله: رهائی، آزاد کردن، ترک کردن، واگذاشتن و...ذکر شده است. اما در اصطلاح شرعی طلاق عبارتست از:

«ازالة قید النکاح بصیغة مخصوصة»[4]

---

۱ ـ لویس معلوف ـ المنجدفی الغة ـ ص ۴۷۰ ـ نشر پرتو ـ چاپ سوم ـ ۱۳۷۱ هش.

۲ ـ سیاح ـ احمد ـ فرهنگ بزرگ جامع نوین ـ ج ۲ ـ انتشارات اسلام ـ چاپ پانزدهم ـ ۱۳۷۱ هش.

۳ ـ علامه علی‌اکبر دهخدا ـ فرهنگ دهخدا ـ ج ۲۳ ـ ص ۱۸۲ ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۴۱ هش.

۴ ـ جواهر الکلام ـ ج ۳۲ ـ ص ۲ـکشف الثنام ـ ج ۱ ـ ص ۱۱۳ ـ به نقل از حقوق خانواده ـ محقق داماد ـ

«یعنی زائل نمودن قید و پیوند نکاح با صیغه مخصوصی است».

شهید ثانی در مورد معنی اصطلاحی طلاق می‌گوید:

«طلاق عبارت است از ازاله نمودن و از بین بردن قید نکاح بواسطه صیغه «طالق» بدون آنکه عوضی در مقابلش ملاحظه شود.»[۱]

ذکر قید «صیغهٔ مخصوص» در تعریف فوق به این جهت است که تعریف فسخ نکاح از تعریف طلاق خارج شود، زیرا در مواردی که عقد نکاح به علت تدلیس و یا عیب فسخ می‌شود دیگر نیازی به صیغه مخصوص نیست.

گاهی در تعریف طلاق، قید «بغیر عوض» را نیز اضافه کرده‌اند تا بدینوسیله خلع و مبارات را از طلاق مطلق متمایز نمایند.

بهرحال طلاق یعنی انحلال عقد نکاح دائمی با صیغه مخصوص و رعایت تشریفات ویژه.

دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی راجع به طلاق چنین می‌نویسد:

و طلاق (مدنی ـ فقه) انحلال رابطه زناشوئی در عقد دایم خواه به قصد و رضای زوج باشد (ماده ۱۱۳۳ ـ ۱۱۳۹ ق ـ م) خواه بوسیلهٔ نماینده قانونی زوج مانند طلاق دادن زوجهٔ مجنون دائمی بوسیلهٔ ولی او (ماده ۱۱۳۷ ق ـ م) یا مانند موردی که زوجه به استناد وکالت از زوج، خود را مطلقه می‌سازد (ماده چهارم قانون ازدواج مصوب ۲۳ / ۵ / ۱۳۱۰) طلاق ممکن است بصیغه طلاق خالی یا به صیغه طلاق با خلع یا مبارات و یا بدون آنها (مانند ظهار و لعان) باشد.[۲]

طلاق از ایقاعات است

بطورکلی مباحث فقهی به چهار قسم یعنی «احکام ـ عبادات ـ ایقاعات ـ عقود» تقسیم می‌شود. و ذکر این نکته لازم است که طلاق ایقاع می‌باشد.

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۷۸ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ـ ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ ترمینولوژی حقوق ـ ص ۴۳۰ ـ گنج دانش ـ چاپ ششم ـ ۱۳۷۲ هش.

در تعریف ایقاع دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی چنین می‌نویسد:
(مدنی ـ فقه) عملی است قضائی و یک طرفی که به صرف قصد انشاء و رضای یک طرف، منشاء اثر حقوقی می‌شود و بدون اینکه تاثیر یک طرفی قصد و رضای مذکور ضروری بغیر داشته باشد (مگر در موارد مصرح در قانون مانند طلاق) ابراء و اعراض و فسخ از مصادیق ایقاعات است. اینکه گفته‌اند ایقاع عمل قضائی یک طرفی غیرقابل فسخ و رد است باطل است زیرا وصیت تملیکی حقاً ایقاع است و حال اینکه قابل رد از طرف موصی له می‌باشد ایقاع ممکن است لازم یا جایز باشد ولی غالباً جائز است.[۱]

طلاق در قرآن

در قرآن سوره‌های مختلف در شرائط و مناسبتهای متفاوت به یک سری از اسباب ضروری طلاق اشاره شده است ولی آنها را در حوادث معین، محدود نمی‌سازد زیرا اسباب طلاق نسبت به افراد بر حسب افکار و خصوصیات روحی آنها متفاوت و دگرگون می‌باشد و از این رو یک قانون کلی همه جانبه‌ای برای مسلمانها ارائه می‌دهد که برای همه کس با همه جمیع حالات و افکار و در تمام زمانها و مکانها قابل تطبیق باشد.

خداوند یکتا در قرآن کریم قانون طلاق را در صورت شقاق (ناسازگاری شدید) بین زن و شوهر تشریع می‌کند و در صورت تداوم این ناسازگاری بین طرفین (زن و مرد) که این طرفین طلاق را جایز دانسته است و سوره نساء آیه ۳۵[۲] دلیل این مدعا است.

قرآن مجید با صراحت هرچه تمام در سوره نساء در دو آیه تجاوز به حقوق زن را محکوم کرده است و مرد را از تجاوز به حقوق زن برحذر داشته است.

---

۱ ـ ترمینولوژی حقوق ـ ص ۱۰۰ ـ گنج دانش ـ چاپ ششم ـ ۱۳۷۲ هش.

۲ ـ و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها ان یریدا اصلاحاً یوفق الله بینهما یعنی: اگر ترسیدید از پدید آمدن حالت شقاق بین آنها (زن و مرد) تعیین کنید داوری از فامیل شوهر و داوری دیگر از وابستگان زن اگر قصد و نظرشان اصلاح باشد خداوند (در این صورت چه بسا) سازگاری بین آنها را فراهم آورد و آن دو را به یکدیگر نزدیک گرداند (و خانواده از انحلال نجات یابد).

است.

قرآن مجید با صراحت هرچه تمام در سوره نساء در دو آیه تجاوز به حقوق زن را محکوم کرده است و مرد را از تجاوز به حقوق زن برحذر داشته است.

آیه اول

«یا ایهاالذین آمنوا لاتحل لکم آن ترثوالنساء کرها و لاتعضلو هن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهّن الا ان یأتین بفاحشة مبینه و عاشروهن بالمعروف فان کرهتمو هن فعسی آن تکرهوا شیاً و یجعل الله فیه خیراً کثیراً».[1]

ترجمه این آیه چنین است:

ای اهل ایمان برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه و جبر به میراث گیرید و بر زنان سختگیری مکنید که قسمتی از آنچه مهر آنها کرده‌اید به جور بگیرید مگر آنکه عمل زشتی از آنها آشکار شود و به آنها در زندگی با انصاف و خوشرفتار باشید و چنانکه زن دلپسند شما نباشد، بسیار چیزها ناپسند شمااست و حال آنکه خدا در آن خیر بسیاری برای شما مقدر فرموده است.

«خداوند در این آیه، دو تکلیف و وظیفه مهم را به مردها توصیه می‌کند:

۱) اول آنکه مردی زنی را به نکاح خود درآورد بر او حرام است که او را بلاتکلیف نگاه دارد (یعنی نه او را طلاق بدهد تا آزاد باشد و نه با او خوشرفتاری کرده و به وظیفه زن و شوهری عمل نماید) (و نظرش از این کار این باشد) که مال وی را از مهر و غیر آن از چنگ او بیرون آورد.[2]

و این نوع طلاق مستبدانه، در دوران جاهلیت وسیله‌ای برای تعدی به مال و ثروت همسرش قرار دهد. و از این طریق سوء استفاده نموده و حقوق حقیقی و واقعی زن را پایمال کند.

---

۱ ـ سوره نساء آیه ۱۹.

۲ ـ تفسیر علی بن ابراهیم قمی ـ تفسیر قمی ـ ص ۱۲۱ ـ چاپ قم.

۲) وظیفه دوم اینکه رفتار مرد نسبت به زن خود باید بسیار نیکو و پسندیده باشد احیاناً اگر از رفتار همسرخود در مواردی خوششان نمی‌آید آن را تحمل کنند چون که چه بسا آدمی چیزهای زیادی را ناپسند بدانند در حالی که آن چیز به نفع آنهاست که در نهایت به خیر و خوشی تبدیل می‌شود و منفعت زیادی در آن وجود دارد و در استحکام بنیان خانواده موثر است و فقط در یک مورد است که در این آیه به مرد حق می‌دهد که می‌تواند از زن خود جدا شود و آن هنگامی است که زن با وجود شوهرش خود، راه انحراف را پیشه خود بسازد و راه فساد را انتخاب کند واضح است که اسلام در این صورت به خاطر مصالح خانواده و حفظ نسل و فرزندان از فساد و تباهی، اختیارات خاصی به مرد داده است تا همسر خود را بدین وسیله متوجه کند و او را به راه مستقیم وارد سازد و مرد طبق این اختیارات می‌تواند از او کناره‌گیری کند و با او معاشرت نداشته باشد این عمل در حقیقت تجاوز به زن نیست بلکه یک نوع احقاق حق است.[1]

آیه دوم

«و ان اردتم استبدال زوج و آتیتم اَحَداً هُنَّ قنطاراً فلا تاخذوا منهن شیئاًاتأخذنه‌بهتاناًواثماًمبیناً».[2]

ترجمه آیه شریفه فوق چنین است:

و اگر خواستید زنی را رهاکرده و زن دیگری به جای او اختیارکنید و مال بسیاری مهر اوکرده‌اید البته نباید بازگیرید، چیزی که مهر او آیا بوسیله تهمت زدن به زن مهر او را می‌گیرید؟ در این گناهی فاحش و زشتی این کار آشکار است.

این آیه هم به صراحت بیان می‌کند که حقوق حقهٔ زن باید رعایت شود و در این، مهر را باید بطورکامل به زن مطلقه پرداخت نمود چون حق طبیعی اوست.

---

۱ ـ عبدالکریم خطیب ـ تفسیر القرآن للقرآن ـ ج ۱ ـ ص ۷۲۸ ـ قاهره ـ دارالفکر عربی ـ ۱۳۸۹ ـ هـق.
۲ ـ سورهٔ نساء آیه ۲۰.

ـ «ابن جارود» از امام باقر (ع) در شأن نزول این آیات چنین نقل می‌کند:
که در عصر جاهلیت در اوایل ظهور اسلام هنگامیکه یکی از وابستگان مردی می‌مُرد آن مرد لباس خود را بر روی زن می‌انداخت (و این نشانهٔ تصاحب و مالکیت زن بود!) بدین ترتیب او را مثل مال و ثروتش به همان مهری که به عهده میت بود به ارث می‌برد چنانکه در تواریخ معتبر و تفاسیر شیعه و اهل تسنن نقل شده است.[1]
رویهمرفته قرآن صراحتاً برای ازدواج و روح مقدس خانواده ارزش خاصی قائل است و رعایت حقوق دو طرف را تاکید نموده است و طلاق را مردود و قبیح معرفی می‌سازد اما اگر تنها راه چاره و مصلحت طرفین باشد آن را مباح می‌داند.

---

۱ ـ تفسیر نورالثقلین، ج ۱ ـ ص ۴۵۸ / اسباب النزول ـ ص ۸۴ ـ به نقل از حقوق خانواده در اسلام طلاق یا فاجعه انحلال خانواده ـ حقانی زنجانی ـ حسین ـ ص ۴۲ ـ نشر فرهنگ اسلامی ـ ۱۳۷۱ هش.

بخش دوم: ارکان طلاق

ارکان طلاق چهار است:

۱) صیغه

۲) مطلق

۳) مطلقه

۴) گرفتن شاهد بر صیغه[۱]

۱) صیغه

صیغه در لغت به معنای طور ـ طریقت ـ ریخت ـ شکل ـ و هیأتی است که حاصل شود کلمه را به اعتبار تقدم و تاخر حروف و حرکات و سکون آن.[۲]

(مدنی ـ فقه) در عقود و ایقاعات تشریفاتی الفاظ معین را گویند که عقد یا ایقاع بدون آن الفاظ درست نیست (ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی) در قانون کنونی فقط در طلاق باید صیغه رعایت شود. عوام نکاح منقطع و زوجهٔ منقطعه را صیغه گویند! چنانکه می‌گویند زن صیغه و زن عقدی.[۳]

فقها در خصوص اینکه چه چیزی می‌تواند یک صیغه طلاق صحیح تلقی شود و

---

۱ ـ شهید اول ـ لمعه دمشقیه ـ ص ۱۸۱ ـ موسسه فقه شیعه ـ بیروت ـ ۱۴۱۰ ق.

۲ ـ ابن منظور ـ لسان العرب ـ ج ۷ ـ ص ۴۵۴ ـ دارالحیاء التراث العربی ـ ۱۴۰۸ هق.

۳ ـ جعفری لنگرودی، محمد جعفر ـ تومینولوژی ـ ص ۴۱۲ ـ گنج دانش ـ چاپ ششم ـ ۱۳۷۲ هش.

موجب انحلال عقد نکاح گردد مباحث زیادی را طرح نموده‌اند.

آنچه که مسلم است اینکه صیغهٔ طلاق را می‌بایست از ناحیه شارع به ما برسد. و تا شرع مقدس صریحاً عباراتی را در این خصوص بیان نکرده باشد، نمی‌توانیم الفاظ و جملات و عباراتی را از سوی خود ابداع نموده و برای این منظور بکار بریم و آثار طلاق را بر آن جاری سازیم.

آنچه که به عنوان صیغهٔ طلاق مخصوصاً یا از طریق اجماع به ما رسیده و طلاق با آن واقع می‌شود. عبارتست از:

«انتِ طالقٌ» «هذه طالق» «فلانةٌ طالقٌ» «زوجتی طالق»

و یا آنکه هر عبارت یا جمله و لفظی که تعیین کنندهٔ زوجهٔ بوده و قبل ازکلمه «طالق» بیاید.[1]

وعلماء امامیه‌اجماعاً معتقدندکه صیغه‌طلاق منحصردر لفظ«طالق»می‌باشد.[2]

و همچنین در صیغه طلاق شرط شده است که باید مجرد و خالی از شرط و صفت باشد.[3] چنانکه قانون مدنی بدان تصریح کرده است.[4]

و طلاق دهنده صیغه را باید به لفظ بیان کند و صیغه باید به لفظ ماضی باشد و کیفیت طلاق دادن شخص لال به این شکل هست که یا با اشاره صیغه طلاق را اجرا کند و یا القاء القناع[5] کند.[6] و همچنین در صیغه وکیل هم می‌توان گرفت.[7]

---

۱ ـ محقق داماد ـ سیدمصطفی ـ حقوق خانواده ـ نکاح و انحلال آن ـ ص ۳۸۲ ـ نشر علوم اسلامی ـ ۱۳۷۲ هش.

۲ ـ محقق حلی ـ شرایع الاسلام ـ ج ۳ـ ص ۵۸۳/ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۷۸/ خمینی ـ روح الله ـ تحریرالوسیله ـ ج ۳ـ ص ۵۸۶ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴هش.

۳ ـ محقق اول نجم الدین جعفربن حسن حلی ـ مختصرالنافع ـ ص ۱۹۸ ـ موسسه بعثت ـ طهران.

۴ ـ قانون مدنی (ماده ۱۱۳۵ ق ـ م): طلاق باید منجز باشد و طلاق معلق به شرط باطل است.

۵ ـ القاءالقناع یعنی انداختن پوشش بر سر زن می‌باشد و آن قرینه است بر وجوب ستر و پوشاندن زن، خودش را از وی و این کنایه است از حصول فراق و جدائی بین آندو.

۶ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۷۹ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

۷ ـ قانون مدنی ـ (ماده ۱۱۳۸ ق ـ م): ممکن است صیغه طلاق به توسط وکیل اجرا نمود.

و در صورتی که مطلق توانایی اجرائی صیغه را به زبان عربی داشته باشد، جائز نیست که به غیر عربی بیان نماید.[۱]

در صیغه یک مساله قابل تامل است و آن این است که آیا صیغه طلاق صرفاً باید با واژه (طالق) انجام شود و یا آن که می‌توان برای این منظور از مشتقات دیگر واژه طلاق و الفاظ دیگر نیز استفاده کرد. چنانکه اشاره شد نصوص وارده و اجماع فقط عبارت معینی را که همراه لفظ (طالق) ذکر شود که مفید و صریح در طلاق دانسته‌اند.

علامه حلی در این مورد می‌گوید:

صریح الطلاق عندنا لفظة واحدة هی قوله: انت او هذه او فلانة (او غیرها من الفاظ التعیین) طالق...[۲]

و در جائی دیگر چنین بیان داشته است که:

(انت طلاق) یا (انت من المطلقات) اعتباری نداشته و با آن طلاق واقع نمی‌شود.[۳] ☆

کیفیت صیغه طلاق از نظر امامیه و اهل سنت

چنانچه توضیح داده شد طلاق جز به صیغه خاصی واقع نمی‌شود و آن گفتن «انت طالق» یا «فلانه طالق» یا «هی طالق» است. پس اگر «الطالق» یا «المطلقه» یا «طلقت» یا «الطلاق» یا «من المطلقات» و مانند آن گفت چیزی نیست و اثری ندارد. اگر چه نیت طلاق کرده باشد زیرا صیغه طالق محقق نشده. اگرچه ماده آن محقق و شرط کرده‌اند که صیغه باید فصیح باشد و غلط و تصحیف[۴] شده نباشد و نیز مجرد از هر قیدی باشد حتی اگر چه مقید معلوم التحقیق باشد مثل طلوع آفتاب و مانند آن

---

۱ ـ علامه حلی ـ مختلف الشیعه ـ ص ۵۸۵ ـ تهران ـ ۱۳۲۳ هق.

۲ ـ علامه حلی ـ تحریرالاحکام ـ ج ۲ ـ ص ۵۳ ـ تهران ـ ۱۳۱۴ هق.

۳ ـ علامه حلی ـ قواعد الاحکام ـ ج ۲ ـ ص ۶۳ ـ فرهانی ـ ۱۳۹۱ هق / علامه حلی ـ تحریر الاحکام ـ ج ۲ ـ ص ۵۳ ـ تهران ۱۳۱۴ ه ق.

۴ ـ کلمه‌ای که غلط خوانده یا نوشته شود.

طلاق دادی او به خیال انشاء طلاق بگوید: آری بازهم طلاق واقع نخواهد شد و اگر گفت: «انت طالق ثلاثاً» یا گفت: «انت طالق، انت طالق، انت طالق» با وجود شرایط یک طلاق واقع می‌شود. و طلاق به نوشتن و اشاره کردن واقع نمی‌شود مگر در مورد لالی که قادر به تکلم نیست. و درصورتیکه قادر به ادای عربی باشد طلاق جز به لفظ عربی واقع نمی‌شود.

بهتر است طرفین غیرعرب و لال در صورت امکان برای طلاق، وکیل انتخاب کنند. و همچنین نزد امامیه طلاق نه به قرار سوگند و نه به نذر و عهد و نه به چیز دیگری جز به لفظ (طالق) با وجود شرایط و قیود، واقع نمی‌شود.

در نتیجه امامیه دایره طلاق را به نهایت و قیود تنگ می‌گیرند و شرایطی بر مطلق و مطلقه و صیغه طلاق و شاهدهای آن واجب می‌دانند و علت این است که ازدواج را عصمت و مودت و رحمت و پیمان الهی دانسته‌اند.

ولی مذاهب دیگر اجازه طلاق را بهر چه بر آن دلالت کند از جمله لفظ یا کتابت یا صراحت یا کنایه داده‌اند مثل اینکه بگوید: تو بر من حرامی، یا تو از من جدائی، یا تو از من بیزاری، یا برو شوهر کن، یا ریسمان تو بر گردنت، یا به خانواده‌ات ملحق شو و مانند آن.

چنانکه اجازه داده‌اند که طلاق مطلق یا مقید باشد مانند اینکه بگوید: اگر از خانه بیرون روی «انت طالق» و یا اگر با پدرت سخن گفتی «انت طالق» یا بگوید با هر زنی که ازدواج کردم «هی طالق» پس به مجرد حصول عقد، طلاق واقع می‌شود و مانند آن آنچه در اینجا گنجایش ندارد و به تحقیق مذاهب اجازه داده‌اند که طلاق را به زن یا غیر او واگذارد، چنانکه سه طلاق را به لفظ واقع شود اجازه داده‌اند و فقهای مذاهب صفحات طویل و عریضی را سیاه کرده‌اند جز خراب کردن عظمت خانواده و گذاشتن آن در کف شیطان، نتیجه‌ای ندارد.[1]

---

۱ ـ محمد جواد مغنیه ـ الفقه علی المذاهب الخمسه ـ ص ۴۱۳ ـ موسسه صادق ـ ۱۳۷۴ هش.

امام مالک معتقد است[۱] اگر مرد تصمیم گرفت زنش را طلاق دهد به صرف عزم، طلاق واقع می‌شود اگر چه به زبان نگوید.

حکومت مصر در بسیاری از مسائل طلاق، کار خوبی کرده که قوانین آن را از مذهب امامیه اخذ کرده است. به هر صورت مذاهب چهارگانه، گواه گرفتن را برای صحت طلاق شرط نکردند به خلاف امامیه که گواه گرفتن را یکی از ارکان طلاق اعتبار داده‌اند.

۲) مطلِّق

مطلق (طلاق دهنده) یا مردی که زن دائمی خود را طلاق می‌دهد.

شرایط مطلق عبارتند از:

۱) بلوغ

۲) عقل

۳) اختیار

۴) قصد[۲]

و همین شروط عیناً در قانون مدنی بیان شده است.[۳]

و اگر یکی از این ۴ شرط در مطلق وجود نداشته باشد طلاق او اعتباری ندارد.

بنابراین:

۱ـ طلاق کودک صحیح نیست اگر چه ولی به او اذن داده باشد و خود ولی هم نمی‌تواند طلاق او را جاری کند و باید صبر کند تا کودک بالغ شود.

۲ـ طلاق دیوانه‌ای که جنونش هیشگی است بطور مطلق باطل است اما ولی[۴] از طرف مجنون می‌تواند طلاق را جاری سازد.

---

۱ ـ دبوسی ـ تاسیس النظر به نقل از الفقه المذاهب الخمسه ـ ص ۴۱۵ ـ موسه صادق ۱۳۷۴ هق.

۲ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۱ و ۳۸۰ موسسه اسماعیلیان ـ قم ـ ۱۳۷۳ هش/ محقق حلی ـ شرایع الاسلام ـ ج ۳ ـ ص ۵۸۱ و ۵۸۰ ـ انتشارات استقلال ۱۴۱۲ هق.

۳ ـ قانون مدنی ماده ۱۱۳۶ ـ طلاق دهنده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد.

۴ ـ قانون مدنی ماده ۱۱۳۷ = ولی مجنون دائمی می‌تواند در صورت مصلحت مولی علیه زن او را طلاق دهد.

۳ـ و با شرط اختیار طلاق شخصی که بر آن اکراه و اجبار کرده باشند اعتباری ندارد.

۴ـ با شرط قاصد بودن برای طلاق، بنابراین اگر ساهی* و نائم** و غالط صیغه طلاق را بخوانند هیچ اعتباری ندارند.[۱]

حکم طلاق توسط ولی صغیر

فقها طلاقی را از سوی ولی زوج صغیر انجام شود، صحیح نمی‌دانند، خواه این ولی پدر یا جدپدری و یا حاکم شرع باشد.

علت و ادله این حکم عبارتند از:

الف: روایات و اصله به مضمون:

« الطلاق بید من اخذ بالساق »یعنی طلاق بدست خود شوهر (صاحب بضع) است، بنابراین به ولایت نمی‌توان طلاق داد.

ب: علاوه بر روایات و اخباری که در این خصوص وارد شده، اجماع فقها نیز در این مساله مستقر می‌باشد.[۲]

۳) مطلقه و شرایط او

در مطلقه که یکی از ارکان تحقق طلاق می‌باشد موارد زیر شرط است:

۱ـ زوجیت

---

* ـ فرق بین ساهی وغالط این است که ساهی اصلاً قصد ندارد نه نسبت به مطلّقه و نه غیر او ولی غالط نسبت به غیر مطلقه قاصد است اما اشتباه کرده و در تلفظ نام کسی را که مورد طلاق قرار داده برده است. / شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۱.

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۱ و ۳۸۰ موسسه اسماعیلیان ـ قم ـ ۱۳۷۴ هش.

۲ ـ وسائل الشیعه ـ باب ۳۲ از ابواب مقدمات طلاق / به نقل از حقوق خانواده ـ محقق داماد ـ ص ۳۹۷ ـ نشر اسلامی ـ ۱۳۷۲ هش.

۲ـ عقد دائم

۳ـ طهارت از حیض و نفاس (مسترابه).[۱]

۴ـ زن مستبرئه باشد.[۲]

۵ـ تعیین مطلقه.[۳]

با توجه به شروط گفته شده بنابراین:

۱ـ در ملک یمین طلاق محقّق نخواهد بود.[۴]

۲ـ در عقد منقطع طلاق جاری نخواهد شد بلکه با انقضاء مدت یا بخشیدن مدت از جانب مرد نکاح منفسخ می‌گردد.

۳ـ نسبت به زنی که در تمتع و نکاح غیردائم است طلاق واقع نمی‌گردد.[۵]

۴ـ طلاق در طهر مواقعه صحیح نیست مگر اینکه زن یائسه یا حامل باشد.[۶]

و طلاق زنی که با وجود اقتضای سن، عادت زنانگی نمی‌شود وقتی صحیح است که از تاریخ آخرین نزدیکی با زن، سه ماه گذشته باشد.

---

۱ ـ زنی که در سن حیض است (نه بالغ است و نه یائسه) ولی حیض نمی‌بیند در اصطلاح فقه او را «مسترابه» گویند این واژه هرچند حقیقتاً باید بر زنانی اطلاق گردد که مشکوک به حمل هستند ولی در کتب فقهی، به پیروی از روایات، بر زنانی که به علت رضاع و یا مرض و یا علل و اسباب دیگر در چنین حالتی قرار گیرند نیز اطلاق شده است و مشمول حکم فوق می‌باشند / سیدعلی طباطبائی ـ ریاض المسائل ـ ج ۲ـ کتاب طلاق / شهید ثانی ـ مسالک الافهام ـ ج ۲ ـ کتاب طلاق ـ محمدباقر نجفی ـ جواهر الکلام ـ ج ۳۲ ـ ص ۴۰ ـ مامقانی عبدالله ـ مناهج المتقین ـ ص ۳۸۸ ـ نجف ـ ۱۳۴۴ هق ـ تحریرالوسیله ـ امام خمینی ـ ج ۳ ـ ص ۵۸۵ ـ انتشارات اسلامی ۱۳۷۴ هش.

۲ ـ زنی که در طهر غیرمواقعه باشد.

۳ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۲ ـ موسسه اسماعیلیان ـقم ـ ۱۳۷۳ هش/ محقق حلی ـ شرایع الاسلام ـ ج ۳ ـ ص ۵۸۱ ـ انتشارات استقلال ـ ۱۴۱۲ هق.

۴ ـ مالک یمین: (فقه) قسمتی از نکاح است که عبارت است از برقراری رابطه مشروع زناشوئی بصرف مالکیت کنیز و تمتع/ جعفری لنگرودی ـ محمد جعفر ـ ترمینولوژی حقوق ـ ص ۶۸۷.

۵ ـ قانون مدنی ـ ماده ۱۱۳۹: «طلاق مخصوص عقد دائم است و زن منقطعه با انقضاء مدت یا بذل آن از طرف شوهر از زوجیت خارج می‌شود.»

۶ ـ قانون مدنی، ماده ۱۱۴۱: «طلاق در طهر مواقعه صحیح نیست مگر اینکه زن، یائسه یا حامل باشد.

ـ قانون مدنی ـ ماده ۱۱۴۲: « طلاق زنی که با وجود اقتضای سن، عادت زنانگی نمی‌شود وقتی صحیح است که از تاریخ آخرین نزدیکی با زن، سه ماه گذشته باشد.»

۵ـ تعیین مطلقه این است که بر مطلق لازم است که یا با لفظ و یا با نیت مطلقه را معین کند و اگر دارای چند زن باشد حتماً باید مطلقه را معین کند.

۶ـ و در مورد زن مستبرئه به این نحو است که رحم او از نقطه پاک باشد و آن این است که بعد از مواقعه حیض دیده باشد.

در مورد شرط سوم (طهارت از حیض و نفاس)[1] خوددارای سه (۳) شرط می‌باشد. که عبارتست از:

۱) مطلقه مدخولٌ بها باشد

۲) حامله نباشد

۳) همسرش حضور داشته باشد

پس اگر یکی از شروط سه گانه فوق مختل شود مثلاً زن مدخول بها نبوده یا حامله نباشد بنابراین که زن حامل حائض شود یا همسر زن از وی غائب بوده و نزدش نباشد در هر یک از این فروض طلاق صحیح است اگرچه زن حائض یا نفساء باشد ولی معلوم باشد که مطلق غایب بودن شوهر از همسر در جواز و صحت طلاق حائض کافی نیست بلکه مقصود غیبت به نحو خاصی است.[2]

اختلاف در کیفیت حضور و عدم حضور زوج

در مقدار غیبتی که مجوز طلاق زن حائض یا نفساء می‌باشد بین فقها اختلاف بوده و در آن اقوال مختلفی است که اجود و پسندیده‌تر از همه آنست که برخی فرموده‌اند و آن این است که:

---

۱ ـ قانون مدنی ـ ماده ۱۴۰ « طلاق زن در مدت عادت زنانگی یا در حال نفاس صحیح نیست مگر اینکه زن حامل باشد یا طلاق قبل از نزدیکی با زن واقع شود یا شوهر غایب باشد بطوری که اطلاع از عادت زنانگی بودن زن نتوان حاصل کند».

۲ ـ شهید ثانی ـ شرع لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۳ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

لازم هست مدتی بگذرد که علم یا ظن حاصل شود که زن از پاکی و طهارتی که مرد در آن با وی نزدیکی نموده به طهارت دیگر منتقل شده است.

البته انتقال از طهارت اول به طهارت دوم به اختلاف عادت زنان متفاوت می‌شود و همین جاست که اخبار نیز در این باب مختلف بوده و در تقدیر مدت مزبور با هم از حیث مضمون فرق دارند و در نتیجه اقوال فقهاء نیز به حسب اخبار متفاوت می‌باشد.

و به هر تقدیر وقتی زوج برایش علم یا ظن حاصل شد که همسرش از طهارت اول به طهارت دوم منتقل شده می‌تواند وی را طلاق دهد و این طلاق صحیح است اگر چه زن در واقع به طهارت دوم منتقل نشده و طلاق در حال حیض واقع شده باشد مشروط بر اینکه بعداً برای شوهر قطع و علم حاصل نشود که زن در حال طلاق حائض بوده اگرچه قطع به واسطه اخبار کسی که به خبرش شرعاً می‌توان اعتماد نمود بدست آمده باشد چه آنکه در صورت حصول چنین علمی طلاق باطل است.

همانطوری که شخص اگر بداند همسرش حائض است نمی‌تواند وی را طلاق دهد در صورتی که نیز بداند او در طهر مواقعه می‌باشد طلاقش جایز نیست.

و در حکم غائب است که می‌تواند همسر خود را طلاق داده و طلاقش صحیح است اگرچه در واقع حائض باشد، مردی که حاضر بوده ولی از حال همسرش بواسطه آن که در حبس بوده یا مانع دیگری وجود دارد مطلع نیست بنابراین اگر وی زن را طلاق داد و در واقع حائض بود طلاقش صحیح می‌باشد چنانچه غائبی که از حال زوجه‌اش بااطلاع بوده یا می‌تواند از آن آگاه شود و یا مدت انتقال از طهارت اول به طهارت دوم منقضی نشده باشد در حکم حاضر است.

و در زن نفساء زمانی ظن به انقضاء نفاسش حاصل می‌شود که زمان متعارفی که در آن زن وضع حمل می‌نماید به اضافه اکثر زمان برای نفاس که ده روز بوده یا عادتش در نفاس منقضی شود بنابراین اگر شوهر به هیچ یک از این امور آگاه نبود و نیز گمان و ظن هم پیدا نکرد حکم آن است که از وقت مواقعه سه ماه که گذشت می‌تواند همسرش را

طلاق دهد همانطوری که اگر زن مسترابه باشد حکمش چنین است.[۱]

۴ـ گرفتن شاهد بر صیغه

رکن چهارم در صحت طلاق شاهد گرفتن بر صیغه می‌باشد.[۲] یعنی حضور دو شاهد عادل مرد که انشای طلاق را بشوند شرط است و چه به آنها بگوید که شاهد باشید یا نباشید و معتبر است که در وقت شنیدن انشاء هر دو با هم باشند پس اگر یکی از آنها شاهد باشد، در مجلس بشنود سپس لفظ را تکرار کند و دیگری به طور منفرد بشنود طلاق واقع نمی‌شود.

ولی اگر شهادت به اقرار او به طلاق بدهند، اجتماع آن دو شاهد معتبر نمی‌باشد. و شهادت زنان و شنیدن آنها نه به صورت این که تنها زنها باشند و نه به همراه مردان شاهد صیغه باشند اعتبار ندارد.[۳]

و همچنین اگر طلاق صورت گیرد و بعداً دو شاهد بگیرد این شهادت اعتباری ندارد.

ادله لزوم اشهاد بر صیغه

دلیل در اعتبار دو شاهد در صحت طلاق، آیه و اخبار و اتفاق اصحاب بر آن می‌باشد این ادله عبارتند از:

الف: خداوند در سورهٔ طلاق می‌فرماید:

«...و اشهدواذوی عدل منکم و اقیموالشهادة الله ذلکم یوعظ به من کان یومن بالله و

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۲ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ قانون مدنی ـ ماده ۱۱۲۴ ـ «طلاق باید به صیغه طلاق و در حضور لااقل دو نفر عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد.»

۳ ـ تحریرالوسیله ـ امام خمینی (ره) ـ ج ۳ ـ ص ۵۸۸ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش.

الیوم الاخر و من یتق الله یجعل له مخرجاً...»[1]

یعنی ... و نیز (بر طلاق آنها) دو مرد مسلمان عادل گوه کنید. بدین وعظ الهی آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورد متعظ و بهره‌مند خواهد شد و هرکس خداترس (و پرهیزکار) شود خدا راه بیرون شدن (از عهدهٔ گناهان و بلا و حوادث سخت عالم) را بر او می‌گشاید.

در این آیه پس از ذکر انشاء طلاق و جواز رجوع امر به شاهد گرفتن آمده است. بنابراین شاهد گرفتن راجع به طلاق مناسب است و علت آوردن شهادت پند الهی برای کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت دارند اشاره به همین و تقویت آنست، زیرا حضور دو شاهد عادل پند نیکوئی به زوجین القاء می‌کند و برای آنان بهانه‌ای برای فرار از طلاق می‌شود.[2]

ب: روایات زیادی در این خصوص وارد است که بر امر اشهاد تصریح دارند از جمله: خبر محمد ابن مسلم که می‌گوید: مردی وارد شهر کوفه شده و به حضور حضرت علی (ع) رسید و گفت: «زنم را طلاق داده‌ام».

حضرت فرمودند: آیا همانطور که خداوند امر کرده است دو شاهد عادل حاضر بودند» گفت: «خیر».

حضرت فرمود: «بازگرد زیرا طلاق تو بی‌ارزش است».[3]

و روایات زیادی به همین مضمون وارد شده که مورد استناد فقها قرار گرفته است.

ج: علاوه بر آیات و روایات وارده اجماع فقهاء نیز بر امر اشهاد بر صیغه تصریح دارد.

کیفیت شهادت

---

۱ ـ سوره طلاق ـ آیه ۲.

۲ ـ محمد جواد مغنیه ـ الفقه علی المذاهب الخمسه ـ ص ۴۱۵ ـ موسسه الصادق ۷۴ هش.۱۳۷۴

۳ ـ شیخ محمدبن حسن حرعاملی ـ وسائل الشیعه ـ ج ۱۵ ـ ص ۲۸۳ طهران ـ اسلامیه ـ ۱۳۷۶ هش.

کیفیت شهادت عبارتند از:

۱) استماع صیغه

۲) شناخت اجمالی مطلقه

۳) حضور هم زمان شاهدان

چگونگی شهادت شهود این است که اول: شهود یا شاهدان خود صیغه طلاق را استماع کرده باشند چنانچه روایت محمدبن ابی نصر از امام رضا (ع) نقل می‌کند که امام فرمودند در هنگام طلاق باید افرادی حضور داشته باشند که کلام زوج را بشنوند. «قوم یسمعون کلامه»[1] دوم: اینکه دو شاهد شناخت اجمالی از مطلقه داشته باشند البته نیازی به شناخت تفصیلی هویت وی نمی‌باشد و سوم: اینکه هر دو شاهد بطور هم زمان در خانه طلاق وجود داشته و صیغه طلاق را بشنوند.

صفات شاهدان بر صیغه طلاق

الف) دو شاهد طلاق باید مرد باشند.

ب) شاهدان طلاق باید عادل باشند.

---

۱ ـ امام خمینی ـ تحریرالوسیله ـ ج ۲ ـ ص ۳۳۱ / علامه حلی ـ قوائد الاحکام ـ ص ۶۴ ـ فراهانی ـ ۱۳۹۱ هق / سیدعلی طباطبایی ـ ریاضی المسائل ـ ج ۲ ـ ص ۱۷۵ ـ افست قم ـ ۱۲۹۲ هق.

بخش سوم: اقسام طلاق

طلاق در کتب فقها از دو نظر و به دو لحاظ مورد تقسیم واقع شد.
الف) تقسیم طلاق به لحاظ حکم شرعی.
ب) تقسیم طلاق از نظر کیفیت وقوع آن.

تقسیم بندی اول: طلاق از جهت حکم شرعی

اقسام طلاق:

۱) واجب (طلاق ظهار و ایلاء).
۲) حرام (طلاق زن حائض ـ نفاس ـ زنی که در طهر مواقعه است).
۳) مکروه.
۴) مستحب (سنت) (در مقابل طلاق بدعی).

تقسیم بندی دوم: طلاق از نظر کیفیت وقوع آن (یا تقسیم طلاق از لحاظ بدعی و سنی بودن)

گاهی طلاق سنی را در مقابل بدعی بکار می‌برند یعنی طلاق جایز و مشروع در مقابل طلاق نامشروع و غیرمجاز که نمای تقسیم بندی آن بدین نحو است.

اقسام طلاق سنی: الف) طلاق بائن ب) طلاق رجعی

۱ ـ طلاق بائن

۱ـ طلاقه زوجه غیرمدخوله

۲ـ طلاق زن یائسه

۳ـ طلاق زوجه صغیره

۴ـ طلاق خلع

۵ـ طلاق مبارات

۶ـ طلاق زنی که برای بار سوم بعد از دو رجوع طلاق داده می‌شود.

۲ ـ طلاق رجعی

۱ـ غیرعدّی

۲ـ عدی (مطلق در زمان عده رجوع کرده و در طهر دیگر زن را طلاق دهد).

گفتار اول ـ اقسام طلاق به لحاظ حکم شرعی

فقها طلاق را از لحاظ حکم شرعی به چهار دسته تقسیم بندی می‌کنند.[۱]

۱) طلاق واجب

۲) طلاق حرام

۳) طلاق مستحب

۴) طلاق مکروه

بنابراین طلاق مباح به معنای متساوی الطرفین وجود ندارد چون که طلاق یا

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرع لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۳ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

راجح است و یا مرجوح و هرکدام از این دو یا با منع از نقیض و تعیّن آن بوده و یا چنین نمی‌باشد پس در حکم طلاق اباحه محلی از اعراب ندارد با این توضیح طلاق به چهار قسم فوق تقسیم می‌شود که بطور کامل و مفصل به شرح هر یک از آنها می پردازم.

الف ـ طلاق واجب

طلاق واجب، آن عبارتست از طلاق مولی (ایلاءکننده) و مظاهر (ظهارکننده) پس طلاق واجب آن طلاقی است که ایلاء نموده و یا ظهار نموده باشد.[1]

مولی کسی است که در مقام اضرار به همسرش قسم خورده با وی نزدیکی نکند، پس از قسم و امتناع از عمل نزدیکی زن می‌تواند نزد حاکم شکایت کند. حاکم به مرد چهار ماه مهلت داده که پس از آن یا از قسم خود برگشته و کفاره بدهد و یا همسرش را طلاق دهد.

و مظاهر به کسی گویند که به همسرش گفتة است «ظهرک کظهر امی مثلا» و در زمان جاهلیت زنان را بدینسان طلاق می‌دادند و حکم آن در شریعت اسلام آنست که بعد از اجراء صیغه زن اگر نزد حاکم شکایت نمود وی مرد را بین رجوع از ظهار با دادن کفاره و طلاق مخیر می‌سازد.[2]

وجه وجوب طلاق ایلاء و ظهار

وجه وجوب طلاق در ایلاء و ظهار آنست که بر مولی و مظاهر یکی از دو امر واجب است یا رجوع از قسم و دادن کفاره نماید و یا اینکه همسرشان را طلاق دهند. پس هرکدام از رجوع یا طلاق موصوف به وجوب تخییری می‌باشند و پرواضح است

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۳ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ ذهنی تهرانی ـ سیدمحدجواد ـ مباحث الفقهیه ـ ج ۲ ـ ص ۶۴ ـ انتشارات وجدانی.

که واجب تخییری را به طور مطلق می‌توان از مصادیق واجب قرار داد.[۱]

اقسام طلاق واجب

۱ـ طلاق ظهار

۲ـ طلاق ایلاء

۱ـ طلاق ظهار

معنای لغوی ظهار

کلمه ظهار بر وزن فعال به کسر ظا، مشتق است[۲] از ظهر به معنی پشت می‌باشد. اشتقاق این کلمه را از این جهت به «ظهر» اختصاص داده‌اند که ظهر محل سواری در مرکوب می‌باشد.[۳]

معنای اصطلاحیِ ظهار

(فقه): فعل مردی که به زنش بگوید (پشت تو مانند پشت مادر من است) یعنی اینکه شخص زنش را به یکی از محارم خود مانند مادر ـ خواهر... تشبیه نماید و این زن بر شوهرش حرام می‌شود مگر به دادن جزای معین (کفاره) در شرع. تشبیه فوق در جاهلیت وسیله‌ای برای انشاء طلاق بود که که اسلام آن را برانداخت و اولین دستور در این باب راجع به زنی بود بنام «خوله» دختر «ثعلبه» زن اوس بن صامت که شوهر او را به این ترتیب طلاق داد و بعد که خواست رجوع کند زوجه رجوع را

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۳ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ طریحی ـ شیخ فخرالدین ـ مجمع البحرین ـ ج ۳ ـ ص ۳۹ ـ دفتر نشر فرهنگ اسلامی ـ ۱۳۶۷ هش.

۳ ـ چه آنکه افراد در وقت سوار شدن بر چهارپایانی که برای سواری صلاحیت دارند بر پشت آنها قرار می‌گیرند و چون مرد در حال تمتع و التذاذ از زن مرکوب واقع می‌شود و لاجرم تناسب مقتضی بود که برای این قسم از طلاق لفظی را که از ظهر مشتق شده باشد انتخاب نمایند ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۳ ـ ص ۱۲ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

صحیح ندانسته و شکایت پیش پیغمبر برد و در این وقت چون در این باب از جانب خداوند بر حضرت حکمی نازل شده بود. بناچار حضرت سکوت اختیار فرمودند، «خوله» به زاری درآمده و به خدای متعال نالید و گفت: «اللهم انی اشکوالیک فاقتی و وحدتی فانزل علی لسان نبیک مافیه خلاصی.» پس از این واقعه حق تعالی آیه مجادله را نازل کرد: «قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی...»[۱]، بنابراین ظهار در جاهلیت عرب نوعی طلاق بوده و به عقیده آنها، حرمت ابدی می‌آورده، لکن شارع اسلام حکم آن را تغییر داد و آن را مایه حرمتی دانست که با کفاره دادن از بین می‌رود.[۲]

صیغه ظهار

صیغه ظهار این است که مردی زن خود را مخاطب قرار داده و بگوید: «انت علی کظهر امی: تو برای من مانند پشت مادرم هستی.

و یا به جای کلمه «انتِ» به آن زن اشاره نموده بگوید: «هذه علی...» یعنی این زن بر من مثل پشت مادرم هست و یا بگوید: «زوجتی علی...» همسر من مثل... و یا بگوید: «فلانة علی کظهر امی» یعنی فلان خانم بر من مثل پشت مادرم هست و یا اینکه مرد زن خود را مخاطب قرار داده و او را به پشت خواهر یا دختر خود تشبیه کرده و بگوید: «هی علی کظهر اختی (ویا) بنتی».[۳]

در تحقق ظهار به صیغه «انت علی کظهر امی» یعنی تشبیه به مادر اختلافی نیست اما تشبیه نمودن زن به سایر محرمات چند قول وجود دارد:

ابن ادریس می‌گوید: ظهار وقتی منعقد می‌شود که زن را فقط به پشت مادر تشبیه

---

۱ ـ ذهنی تهرانی ـ المباحث الفقهیه ـ ج ۲ ـ ص ۳۴۰ ـ انتشارات وجدانی / جعفری لنگرودی ـ محمد جعفر ترمینولوژی حقوق ـ ص ۴۳۷ ـ گنج دانش ـ ۱۳۷۲ هش.

۲ ـ امام خمینی ـ تحریر الوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۶۳۳ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش.

۳ ـ همان منبع.

کنند.[۱]

شیخین[۲] و ابن جنید و صاحب مسالک معتقد هستند به وقوع ظهار و حرام شدن زن بر مرد به واسطه تشبیه زوجه به هر زنی که به نسبت یا به رضاع (شیرخورده) به مرد حرام است.

و علامه در مختلف الشیعه و صاحب کفایه معتقداند علاوه بر آنچه که ذکر شد ظهار منعقد شده، و زن بر مردم حرام می‌شود وقتی که او را به پشت محرمات مصاهری (دامادی) تشبیه کنیم.[۳]

البته وقوع ظهار به غیر مادر از محارم نسبی و واقع شدن آن به محرمات رضایی مطلقاً چه مادر رضایی و چه غیر او (خواهر ...) بنابر قول مشهور است.[۴]

شرایط وقوع ظهار و آنچه در زوجه شرط است

در هنگام ظهار شرایطی باید اجرا شود که در ذیل به آنها اشاره می‌کنم.

اول اینکه حضور دو شاهد مرد عادل که صیغه ظهار را شنیده و شاهد آن باشند.

دوم اینکه زن از حیض و نفاس پاک باشد البته مشروط به دو شرط:

الف) شوهر نزد او حضور داشته و با او بوده و یا در حکم آن باشد.

ب) زن حامل نباشد چه آنکه در صورت حامل بودن این شرط معتبر نیست همانطوری که در طلاق این طور است.

سوم اینکه زوج همسرش را در پاکی ظهار کند که با وی نزدیکی نکرده باشد مشروط بر اینکه شوهر نزد زن حاضر بوده باشد، از این رو در صورتی که غایب بوده و در غیبت به گمان آن که وی از طهر مواقعه به غیر آن منتقل شده و وی را ظهار کند، ظهار صحیح است اگرچه بعداً معلوم شود که آن زن از طهر مواقعه به غیر آن انتقال

---

۱ ـ ابن ادریس ـ السرائر ـ ج ۲۰ ـ ص ۲۳۶ ـ تهران ـ ۱۲۷۰ هق.

۲ ـ شیخین منظور ۱ـ شیخ طوسی ۲ـ شیخ مفید می‌باشند.

۳ ـ یزدی ـ ابوالقاسم بن احمد ـ ترجمه شرایع الاسلام ـ ج ۲ ـ ص ۸۸۵ ـ انتشارات تهران ـ ۳۷۲ ـ هش

۴ ـ شهید ثانی ـ شرح المعه ـ ج ۳ ـ ص ۱۲ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

نیافته است.[۱]

امام راحل معتقد است قول صحیح‌تر مدخول بها بودن زن نیز می‌باشد.[۲]

شرایط مظاهر (ظهارکننده)

در ظهارکننده ۴ شرط معتبر است. و آن عبارتند از:

۱ـ بالغ بودن

۲ـ عاقل بودن

۳ـ مختار بودن

۴ـ قاصد بودن

پس بنابراین از طفل و دیوانه وکسی که به واسطه اکراه و مستی و بیهوشی فاقد قصد بوده و نیز شخصی که در اثر غضب قصد از وی زائل گشته ظهار واقع نمی‌شود.[۳]

کفاره ظهار

کفاره به طورکلی یا به ترتیب است یا میان چند چیز تخییری است و یا به هر دوگونه می‌باشد و یاکفاره جمع است.

کفاره ظهارکفاره مرتبه است. یعنی اول آزاد کردن یک بنده است و اگر نتوانست دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر نتوانست باید شصت نفر را طعام دهد و اگر قادر به این کار نبود به قدری که قادر است مظاهر (ظهارکننده) باید صدقه بدهد.[۴]

---

۱ ـ علامه حلی ـ تبصرةالمتعلمین ـ ص ۱۵۰ / شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۳ ـ ص ۱۵ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ امام خمینی ـ تحریر الوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۶۳۴ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش.

۳ ـ محقق حلی ـ شرایع الاسلام ج ۳ ـ ص ۴۷ ـ انتشارات استقلال ـ ۱۴۱۲ هق.

۴ ـ شیخ صدوق ـ هدایة بالخیر ـ ج ۲۰ ـ ص ۲۰ / امام خمینی ـ تحریرالوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۶۳۵ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش.

ظهار را کفاره پیش از نزدیکی واجب می‌آید و اگر پیش از کفاره مواقعت کند بر وی کفاره دیگر هم لازم می‌آید.

در قسم دوم کفاره واجب نمی‌آید مگر اینکه آنچه را که شرط کرده انجام ندهد، مرتکب شود و یا نزدیکی کند که در این صورت بر وی یک گناه می‌باشد.[۱] و یا به عبارت روان‌تر ظهار یا مشروط است و یا مطلق و یا بی‌شرط.

مشروط آن است که ظهار زن را مشروط به شرطی کند «مثلاً بگوید: در این مطلب که گفتم اگر حق با من نباشد، پشت تو چون پشت مادرم باشد» و جایز است در ظهار مشروط به شرط، آن را وطی قرار دهد و بگوید «اگر من تو را بار دیگر وطی کنم پشت تو چون پشت مادرم می‌باشد». و ظهار مشروط مادامی که آن شرط محقق نشد وطی آن زن حرام نمی‌باشد، وقتی آن شرط موجود باشد وطی آن زن حرام می‌شود و اگر شرط که برای ظهار خود آورده وطی آن زن باشد وطی اولین بار زن حرام نمی‌شود و اگر او را وطی کند کفاره‌ای به عهده او نمی‌آید (یعنی باعث می‌شود که وطی های بعد حرام شود و وقتی حلال می‌شود که کفاره داده باشد).

و قسم دیگر ظهار مطلق و بی‌شرط می‌باشد و زن ظهار شده بر مردی که ظهار کرده حرام می‌شود و حلال نمی‌شود مگر بعد ازآنکه کفاره را بدهد و همین که کفاره را داد وطی آن زن بر وی حلال می‌شود و کفاره‌ای دیگر بعد از وطی او واجب نیست. و اما قبل از دادن کفاره او را وطی کند واجب است دو کفاره بدهد.[۲]

دلیل حرمت ظهار و اینکه ظهار طلاق نیست

ظهار و ایلاء طلاق نمی‌باشند بلکه در صورت عدم کفاره موجب وجوب طلاق می‌شود. دلیل حرمت ظهار آیه شریفه ذیل می‌باشد.[۳]

«و انهم لیقولون منکراً من القول وزوراً»[۴]

---

۱ ـ شیخ طوسی ـ النهایه ـ ج ۲ ـ ص ۵۳۷ ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۴۲ هش.
۲ ـ امام خمینی ـ تحریرالوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۶۳۵ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش.
۳ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۳ ـ ص ۱۲ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.
۴ ـ سوره مجادله ـ آیه ۲.

ترجمه: محققاً مردانی که ظهار می‌کنند (به عادت زمان جاهلیت) سخن قبیح و دروغی را می‌گویند.

۲ـ طلاق ایلاء

چنانچه اشاره شد طلاق واجب در صورت ایجاد ظهار یا ایلاء بوجود می‌آید. اکنون به شرح طلاق ایلاء می‌پردازم.

ایلاء مصدر باب افعال است از آلی ـ یولی از ریشهٔ الو «الوه» به تثلیث همزه به معنی سوگند است و در لغت به معنی سوگند خورده است.[1]

در شرع مقدس ایلاء عبارت است از اینکه مرد قسم بخورد که زن خود را وطی نکند همسری که به عقد دائمی بوده و مدخول بها باشد چه اینکه قسم یادکند بر اینکه تا ابد او را وطی نکند یا تا مدتی بیش از چهار ماه و منظورش از این سوگند صدمه زدن و ضرر رساندن به زنش باشد و اصل در این حکم قول خداوند است که فرمودند: «للذین یولون من نسائهم تربص اربعه اشهرٍ، فان فاءُو فان الله غفور رحیم و ان عزموا الطلاق، فان الله سمیع علیم.»[2] (بقره ۲۲۷ ـ ۲۲۶).

ترجمه آیه: «آنانکه با زنان خود ایلاء کنند (یعنی سوگند بر ترک مباشرت آنها خورند) چهار ماه انتظار بکشند اگر بازگشتند خدا آمرزنده و مهربان است و اگر عزم طلاق کردند خدا به گفتار و کردارشان شنوا و بیناست.»

باید یادآور شد که در زمان جاهلیت، ایلاء طلاق بوده است و شریعت آن را نسخ نمود و از برای آن حکم دیگر آن را ثابت نمود.[3]

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۳ ـ ص ۱۹ / صفی‌پور ـ میرزا عبدالرحیم ـ منتهی‌الارب به نقل از ترجمه لمعه دکتر فیض و دکتر مهذب ـ ج ۲ ـ ص ۹۷.

۲ ـ محقق (اول) حلی ـ متصرالنافع ـ ص ۲۰۷ ـ موسسه بعثت ۰ تهران ـ ۱۴۱۲ هـ ق / یزدی ـ ابوالقاسم بن احمد ـ ترجمه شرایع الاسلام ـ ج ۲ ـ ص ۹۲۴ ـ انتشارات تهران ـ ۱۳۷۲ هش.

۳ ـ یزدی ابوالقاسم بن احمد ـ ترجمه شرایع الاسلام ـ ج ۲ ـ ص ۹۲۴ ـ انتشارات تهران ـ ۱۳۷۲ هش.

خورند) چهار ماه انتظار بکشند اگر بازگشتند خدا آمرزنده و مهربان است و اگر عزم طلاق کردند خدا به گفتار و کردارشان شنوا و بیناست.»

باید یادآور شد که در زمان جاهلیت، ایلاء طلاق بوده است و شریعت آن را نسخ نمود و از برای آن حکم دیگر آن را ثابت نمود.[۱]

صیغهٔ ایلاء

صیغهٔ ایلاء همانند هر سوگند دیگر جز با نام خداوند متعال و یا نام دیگری که مختص به ذات است منعقد نمی‌گردد و مجرد نیّت کفایت نمی‌کند و بلکه باید تلفظ نیز انجام گیرد و به هر زبانی با قصد به آن (ایلاء) واقع می‌شود.

لفظ صریح ایلاء عبارتند از: «والله لاادخلت فرجی فی فرجک» یعنی: به خدا سوگند که فرجم را در فرج تو داخل نمی‌کنم.

و یا لفظی بیاورد که در لغت و عرف صریح در این فعل (نزدیکی باشد) ولی اگر از الفاظی مانند اینکه بگوید «با تو وطی نمی‌کنم ـ یا با تو در یک خانه به سر نمی‌برم...» که صراحتاً با ایلاء دلالت نکنند قابل قبول نمی‌باشد.[۲]

فرق بین مُطْلَقْ قسم با ایلاء

با اینکه در قسم بودن، هر دو اشتراک دارند ولی از بعضی از موارد با هم تفاوت دارند و آن اینکه در لزوم کفاره آنست که مخالفت قسم در ایلاء جایز بلکه واجب می‌باشد و فرق دیگر آن است که در ایلاء شرط نیست که آنچه قسم بر آن یاد می‌شود رجحان دینی، یا دنیایی داشته باشد و یا متساوی الطرفین باشد، برخلاف سایر قسمتها که در آنها این شرط می‌باشد.[۳]

---

۱ ـ یزدی ابوالقاسم بن احمد ـ ترجمه شرایع الاسلام ـ ج ۲ ـ ص ۹۲۴ ـ انتشارات تهران ـ ۱۳۷۲ هش.

۲ ـ محقق حلی ـ شرایع الاسلام ـ ج ۳ ـ ص ۶۴۲ ـ انتشارات استقلال ـ ۱۴۱۲ هق.

۳ ـ یزدی ابوالقاسم بن احمد ـ ترجمه شرایع الاسلام ـ ج ۲ ـ ص ۹۲۴ ـ انتشارات تهران ـ ۱۳۷۲ هش.

توضیح بیشتر در بیان تفاوت ایلاء و سوگند مصطلح این است که:

۱ـ شکستن این سوگند (ایلاء) حرام نبوده بلکه واجب تخییری است.

۲ـ آنچه در سوگندهای دیگر معتبر است که باید متعلق آن مباح و فعل و ترکش مساوی و یا فعلش از نظر دینی و یا دنیایی راجح باشد که در این گونه سوگند (ایلاء) معتبر نیست.

نظر مذاهب پنجگانه در مورد ایلاء

مذاهب پنجگانه اتفاق دارند که اگر زوج سوگند یاد کند که زوجه خودش را به طور ابد و مادام‌العمر و یا بیش از چهار ماه ترک کند ایلاء واقع می‌شود و سِرّ محدود کردن چهار ماه این است که حق همبستر شدن زوجه آزاد حداقل چهار ماه است.

امامیه[1]، شافعیه و حنابله و مالکیه معتقدند در این صورت ایلاء واقع نمی‌شود و حنفیه معتقد است در این صورت ایلاء واقع می‌شود.[2]

مذاهب پنجگانه اتفاق دارند که اگر طی چهار ماه زوج جماع کرد باید کفاره بدهد و مانع استمرار زوج از جماع برطرف می‌شود ولی اگر چهار ماه گذشت و او جماع نکرد امامیه معتقد است اگر بیش از چهار ماه جماع نکرد در صورتی که زوجه با رضایت صبر کرد کسی حق اعتراض ندارد ولی اگر صبر نکرد به حاکم مراجعه کند.[3]

حاکم مرد را امر می‌کند یا کفاره بدهد یا زن را طلاق بدهد.

ولی حنیفه، ابن مسعود، عکرمه و نخعی بر این قول قائلند که در این صورت طلاق بائن می‌شود بدون اینکه زوجه نزد حاکم شکایت کند یا زوج او را طلاق دهد اما مالکیه و شافعیه و حنابله اعتقاد دارند.[4] اگر بیش از چهار ماه شد و جماع نکرد زوجه به حاکم شکایت می‌برد تا زوج را امر به جماع کند و چنانچه خودداری کرد او

۱ـ مغنیه ـ محمدجواد ـ فقه امام جعفرصادق (ع) ـ ج ۶ ـ ص ۶۰۰ ـ دارالعلم‌للملایین ـ بیروت ـ ۱۹۶۵ م.

۲ـ ابن قدامه شمس الدین ـ المغنی ـ ج ۸ ـ ص ۵۲۹ ـ چاپ ادارةالمنار ـ ۱۳۶۷ هش.

۳ـ مغنیه ـ محمدجواد ـ الفقه علی المذاهب الخمسه ـ ص ۴۵۷ ـ موسسه الصادق ـ ۱۳۷۴ هش.

۴ـ ابن قدامه ـ شمس الدین ـ المغنی ـ ج ۸ ـ ص ۵۲۹ ـ چاپ ادارةالمنار ـ ۱۳۶۷ هش.

بعد از انقضاء با او ازدواج کند، وطی زن بر مرد حلال است اما اگر مرد، زن ظهار شده خودش را طلاق بائن دهد چنانکه در حال عده مطلقه بائنه او را دوباره عقد کند حکم ظهار ساقط می‌شود و بدون اینکه کفاره‌ای بر مرد لازم آید زن بر او حلال می‌شود و در ایلاء نیز حکم همین است زیرا اثر ایلاء با طلاق از بین می‌رود هرچند که مرد در بین عده او را دوباره عقد کند، برخلاف طلاق رجعی که هرچند باعث می‌شود زن حق جماع نداشته و نتواند آن را از شوهر مطالبه کند و همچنین نتواند نزد حاکم شکایت کند اما طلاق رجعی حکم ایلاء را از بین نمی‌برد مگر بعد از انقضاء عده طلاق، پس اگر در بین عده مرد رجوع کند حکم اول دوباره برمی‌گردد یعنی زن حق مطالبه و مرافعه به حاکم را پیدا می‌کند.[۱]

ب: طلاق حرام

و آن طلاق زنی است که حائض بوده بدون وجود مجوزی بر صحت آن.[۲]

و همچنین طلاق زن نفساء یعنی زنی که در حالت نفاس بسر می‌برد. و همچنین طلاق دادن زن در طهر مواقعه[۳] و دادن سه طلاق بدون اینکه رجوع بین آنها فاصله شود.[۴] که آن را طلاق مرسل هم می‌گویند.[۵]

همه اقسام طلاق حرام، باطل نیز می‌باشند، مگر در سه طلاق بدون رجوع که یکی از آنها صحیح است و آن در صورتی که واجد شرایط صحت باشد و به فرض حصول

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۳ ـ ص ۲۵،۱۷ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش / امام‌خمینی ـ تحریر الوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۶۳۹ ، ۶۴۱ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ ه‍ ش.

۲ ـ وجود مجوز برای صحت طلاق زن حائض یکی از امور سه گانه است که عبارتند از: ۱ـ مدخوله نبودن ۲ـ حامله بودن ۳ـ غیبت شوهر از زن

۳ ـ طهر بضم طاء عبارت است از پاک شدن از خون حیض در ماده ۱۱۴۱ قانون مدنی آمده است: طلاق در طهر مواقعه صحیح نیست مگر اینکه زن یائسه یا حامله باشد.

۴ ـ بدین معنی که سه طلاقه کردن بدون رجوع کردن در میان آنها از نظر شیعه حرام است زیرا در یک مجلس واقع شده بی‌آنکه رجوعی در بین آنها حاصل شده باشد.

۵ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۳ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.



خلل و فساد در آن طلاق دومی با حصول شرایط صحت صحیح است و اگر هر دو فاسد بودند طلاق سومی را باید طلاق صحیح قرار داد مشروط بر اینکه از خلل و فساد خالی باشد.[۱]

ج: طلاق مکروه

طلاق مکروه آن طلاقی است که میان زن و شوهر نزاع و فسادی نباشد یعنی بین زن و مرد هیچ گونه ضعف اخلاقی که سبب بهم خوردگی زندگانی باشد وجود نداشته باشد و با این وجود شوهر همسرش را طلاق دهد این طلاق مکروه می‌باشد چه آنکه امور حلال و مباح هیچ امری نزد خداوند متعال مبغوض‌تر از طلاق نیست و چنانچه گفته شد کراهت طلاق در جائیست که هیچ موجب و سببی برای آن وجود نداشته باشد.[۲]

د: طلاق مستحب

طلاق مستحب: (طلاق سنی) طلاقی است که مطابق مقررات و با رعایت کامل شرایط شرعی انجام شده باشد.

و به عبارت دیگر طلاق سنت طلاقی است که اذن در آن از جانب شارع رسیده باشد نام طلاق سنی بر هر طلاقی که شرعاً جایز باشد اطلاق می‌شود و مقصود از آن طلاقی است که در مقابل طلاق حرام باشد. پس طلاق سنت طلاقی است که با حصول شقاق و ثبوت اختلاف بین زن و شوهر و نبودن امید سازش بین ایشان به اضافه خوف از وقوع در معصیت می‌باشد این طلاق شرعاً جایز می‌باشد.

مقصود از «جایز» در اینجا جایز به معنای اعم است نه به معنای متساوی الطرفین

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۳ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش / یزدی، ابوالقاسم بن احمد ـ ترجمه شرایع الاسلام ـ ج ۲ ـ ص۷۸۸ ـ انتشارات تهران ـ ۱۳۷۲ هش.

۲ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۳ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

بلکه مراد طلاقی است که در مقابل طلاق حرام قرار گیرد و اصطلاحاً به آن طلاق سنت به معنای اعم می‌گویندو درمقابلش طلاق بدعی یعنی حرام می‌باشد.[۱]

و طلاق بدعی آن طلاقی است که نهی شده از آن. و آن در نزد امامیه هم باطل است و هم معصیت دارد و در نزد عامه همین معصیت را دارد ولی باطل نیست پس تقسیم طلاق به بدعی و سنی در مذهب عامه درست می‌آید نه امامیه.[۲]

با توجه به تقسیم بندی چهارگانه طلاق (واجب ـ حرام ـ مستحب ـ مکروه) که ذکر شد طلاق سنت در دو معنی به کار می‌رود.

۱ـ طلاق سنت به معنای اخص: (که در قابل طلاق مکروه و واجب قرار دارد) آن است که مرد همسرش را با بودن شرایط صحت طلاق داده و او را به حال خود گذارده تا از عده خارج گردد سپس وی را عقد نماید.

۲ـ طلاق سنت به معنای اعم: (که در مقابل طلاق حرام قرار دارد) آن است که به واسطه شقاق و اختلافی که بین مرد و همسرش بوده و امید اجتماع و وفاق بینشان منتفی است زوج همسرش را طلاق دهد.[۳]

از آنجائیکه اکثر فقها[۴] در کتبشان طلاق را در این قسمت به دو قسم یعنی طلاق سنی و بدعی تقسیم کرده‌اند این دو طلاق را در مقابل می‌دانند لازم دانستم این تقسیم بندی را در این قسمت از کتاب بیاورم.

گفتار دوم ـ اقسام طلاق (از لحاظ بدعی و سنی بودن)

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۴ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ یزدی ـ ابوالقاسم بن احمد ـ ترجمه شاریع الاسلام ـ ج ۲ ـ ص ۷۸۸ ـ انتشارات تهران ـ ۱۳۷۲ هش.

۳ ـ ذهنی تهرانی ـ سیدمحمد جواد ـ المباحث الفقهیه ـ ج ۲۰ ـ ص ۶۷ ـ انتشارات وجدانی.

۴ ـ محقق حلی ـ شرایع الاسلام ـ ج ۳ ـ ص ۵۸۸ ـ امام خمینی ـ تحریرالوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۵۹۰ ـ محقق داماد ـ سیدمصطفی ـ حقوق خانواده ـ ص ۴۱۹ ـ محقق (اول) حلی ـ المختصرالنافع ـ ص ۱۹۸ ـ موسسه بعثت ـ تهران ـ ۱۴۱۳ هق.

(تقسیم‌بندی طلاق ازنظر کیفیت وقوع آن)

(در آغاز بخش سوم تمامی اقسام طلاق بیان شد اینک شرح مفتوحی درباره اقسام آن.)

فقها طلاق را به طور کلی به دو قسم تقسیم می‌کنند.[1]

الف): طلاق بدعی

ب): طلاق سنی

الف) طلاق بدعی

طلاق بدعی: طلاقی است که خلاف شرائط مقرره در شریعت انجام گرفته باشد و این نوع طلاق اگر واقع شود باطل و حرام است.

اقسام طلاق بدعی

طلاق بدعت سه طلاق است:

الف: طلاق حائض بعد از دخول، با حضور شوهر با زن، یا با غیبت او در کمتر از مدتی که شرط باشد یعنی انتقال از طهری به طهر دیگر، بنابر اعتبار مدت در آن.

و نیز بعضی شرط نموده‌اند که زن حامل نباشد و این بنابر آن است که زن حائض می‌تواند حامل هم باشد.

ب: طلاق زنی که در نفاس است یا زنی که در پاکی است که مرد در همان پاکی با او مقاربت کرده باشد.

ج: قسم سوم سه طلاق دادن بدون رجوع در میان آنها و همه اینها نزد ما باطل است و طلاق با آنها واقع نمی‌شود توضیح اینکه در سه طلاق مرسل که حرام است یک

---

۱ ـ حضرت امام ـ تحریرالوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۵۹۰ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش ـ محقق (اول) حلی ـ المتخصرالنافع ـ ص ۱۹۸ ـ موسسه بعثت تهران ـ ۱۴۱۳ ـ هق. محقق حلی ـ شرایع الاسلام ـ ج ۳ ـ ص ۳۸۳ ـ انتشارات استقلال ـ ۱۴۱۲ هق.

طلاق واقع شود و در سه طلاق مرتب که رجوع میانش نباشد، دلیلی بر حرمت آنـها نمی‌باشد و به اجماع یک طلاق صحیح می‌باشد.

و ازجمله از اقسام طلاق بدعت که فقها ذکر نکرده‌اند طلاق بدون شاهد گرفتن و طلاق به کنایه دادن می‌باشد.[1]

ب: طلاق سنی یا طلاق مستحب (سنت)[2]

کلمه (السنی) طلاق منسوب به سنت را گویند یعنی طلاقی که شرعاً جایز باشد.

طلاق سنی به معنای اعم بر سه قسم است:

الف ـ طلاق بائن

ب ـ طلاق رجعی

ج ـ طلاق عدی

ولی بعضی از فقها[3] طلاق سنی را به دو قسم یعنی رجعی و بائن تقسیم کرده‌اند و در مورد قسم سوم (طلاق عدی) باهم اختلاف دارند.

مناقشه در کیفیت تقسیم طلاق سنی

گروه اول: بعضی از فقها طلاق سنی را به سه قسم یعنی بائن ـ رجعی ـ عدی تقسیم کرده‌اند.

گروه دوم: ولی عده‌ای بر این تقسیم اشکال وارد کرده‌اند و فـقط دو قسـم اول را پذیرفتند، زیرا گروه اول از فقها طلاق عدی را قسیم دو قسم دیگر یعنی بائن و رجعی

---

۱ ـ علامه حلی ـ شرایع الاسلام ـ ج ۳ ـ ص ۵۸۸ ـ انتشارات استقلال ـ ۱۴۱۲ هق. تحریرالوسیله امام ـ ج ۳ ـ ص ۵۹۰ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش ـ نجم الدین جعفر حلی ـ مختصرالنافع ـ ص ۱۹۸ ـ موسسه بعثت تهران ـ ۱۴۱۳ هق.

۲ ـ در قانون مدنی آمده است که طلاق بر دو قسم است: ۱ـ بائن ۲ـ رجعی ماده ۱۱۴۳.

۳ ـ مغنیه ـ محمدجواد ـ الفقه علی المذاهب ـ الخمسه ـ ص ۴۱۸ ـ موسسه الصادق ۱۳۷۴ هش. امام خمینی ـ تحریرالوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۵۹۰ ـ انتشارات اسلامی ۱۳۷۴ هش.

قرار دادند اقتضاء دارد که با آن دو متغایر باشد درحالیکه نسبت به قسم دوم یعنی رجعی، اخص است چه آنکه طلاق عدی به معنائی که ذکر شد از جمله افراد بلکه از اظهر مصادیق طلاق رجعی است و وجه اظهر بودنش این است که در طلاق عدی باید رجوع از مرحله قوه و صلاحیت به منصه ظهور و فعلیت برسد[1] و پرواضح است که مقام فعل اظهر و اقوی او مرحله قوه است.[2]

بنابراین طبق نظر گروه دوم اگر طلاق را ابتداء به دو قسم یعنی طلاق بائن و طلاق رجعی تقسیم کنیم و سپس رجعی را به غیرش که عدی باشد تقسیم کنیم و بهتر و شایسته‌تر بود.

پس طلاق رجعی را اقسام بسیاری است. دو قسم آن مسمی به اسم خاص می‌باشد و آن طلاق سنی به معنی اخص است و طلاق عدی. و سایر اقسام آن اسم خاصی ندارد و همان مسمی به اسم عام است یعنی: طلاق رجعی، و اما طلاق سنی به معنی اعم چنانچه گفته شد در مقابل طلاق بدعی قرار دارد. یعنی: طلاقی که اذن در آن از جانب شارع رسیده باشد، و آن شامل سنی به معنی اخص و عدی می‌باشد.[3]

چنانچه در تعریف طلاق عدی گفته شد که هرگاه طلاق به طور صحیح واقع شود و در عدهٔ رجعیه رجوع کند و مواقعه اتفاق افتد و سپس طلاق رجعی صحیح در طهر دیگر بگوید این طلاق را طلاق عدی گویند به علت رجوعی که در عده واقع شده است پس طلاق عدی از اقسام طلاق رجعی است.[4]

اقسام طلاق سنی:

۱ـ بائن

۲ـ رجعی

---

۱ ـ یعنی اینکه مرد زن خود را طلاق دهد و بعد در زمان عده به زن رجوع کند و در طهر دیگر زن را طلاق دهد.

۲ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۴ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

۳ ـ محقق حلی ـ شرایع الاسلام ـ ج ۳ ـ ص ۵۸۷ ـ انتشارات استقلال ـ ۱۴۱۲ هق.

۴ ـ میزرای قمی ـ جامع الشتات ـ ص ۵۱۷ ـ تهران ـ ۱۲۷۷ هق.

در طهر دیگر بگوید این طلاق را طلاق عدی گویند به علت رجوعی که در عده واقع شده است پس طلاق عدی از اقسام طلاق رجعی است.[۱]

اقسام طلاق سنی:

۱ـ بائن

۲ـ رجعی

الف ـ عدی

ب ـ غیرعدی

مبحث اول ـ طلاق بائن

طلاق بائن[۲] طلاقی است که شوهر بعد از آن حق رجوع به زن را ندارد، چه عده داشته باشد و چه نداشته باشد.[۳] و شوهر برای رجوع به زن نیاز به عقد جدیدی می‌باشد. اعم از اینکه فاصله محلل شرط شده باشد مثل طلاق سه طلاقه یا اینکه شرط نشده باشد مثل طلاق بائن زن یائسه یا نکاح و عدم همبستری.

الف: اقسام طلاق بائن [۴]

«موارد شش گانه طلاق بائن»

طلاق بائن در شش مورد می‌باشد که به قرار زیر می‌باشد.

۱ـ طلاق غیرمدخول بها

۲ـ طلاق زنی که یائسه باشد

---

۱ ـ میزرای قمی ـ جامع الشتات ـ ص ۵۱۷ ـ تهران ـ ۱۲۷۷ هق.

۲ ـ در قانون مدنی ماده ۱۱۴۴ آمده است: در طلاق بائن برای شوهر حق رجوع نیست.

۳ ـ امام خمینی ـ تحریرالوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۵۹۰ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش.

۴ ـ در فرهنگ فارسی عمید صفحه ۸۴۶ اشاره شد که به طلاق بائن طلاق بات هم می‌گویند.

۳ـ طلاق صغیره[1]

۴ـ طلاق خلع

۵ـ طلاق مبارات

۶ـ طلاق زنی که برای بار سوم بعد از دو رجوع طلاق داده می‌شود.[2]

البته در مورد چهارم و پنجم شرط بائن بودن طلاق این است که زن در مهری که بذل کرده است رجوع نکند.

طلاق بائن، طلاقی است که در آن رابطه زوجیت قطع می‌گردد و برای شوهر حق رجوع نیست.

در ذیل به ذکر انواع طلاق بائن و احکام مربوطه به هر یک از آنها می‌پردازیم.

۱ـ طلاق زوجه غیرمدخوله

طلاق زوجه غیرمدخوله اگرچه با وی دخول کرده باشد مراد از دخول نزدیکی به نحوی است که موجب غسل جنابت گردد خواه از قُبُل باشد خواه از دُبُر.

فقها بر این مساله اجماع دارند زیرا از نصوص چنین استناد می‌شود که با دخول، مهر و عده لازم می‌آید.

۲ـ طلاق زن یائسه

طلاق یائسه: یائسه عبارت از زن پنجاه یا شصت ساله‌ای که حیض نمی‌بیند.

دکتر محمدجواد لنگرودی در این مورد می‌نویسد:

(فقه ـ مدنی) زنی که او از شصت سال گذشته و بعضی پنجاه سالگی را ماخذ قرار داده‌اند مگر زنان قرشیه، چنین زنی عادت زنانگی نمی‌بیند.[3]

---

۱ ـ قانون مدنی در ماده (۱۱۴۵) همه موارد طلاق بائن بجزء طلاق زوجه صغیره را ذکر کرده است.

۲ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۴ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

۳ ـ ترمیولوژی حقوق ـ ص ۷۶۶ ـ گنج دانش ـ چاپ ششم ـ ۱۳۷۲ هش.

وجه تسمیه یائسه به این شکل است که زن در چنین شرایطی از باردار شدن مایوس و ناامید است.

۳ـ طلاق زوجه صغیره

طلاق زوجه صغیره (یعنی کمتر از نه ساله) که طلاق همسر نابالغ می‌باشد و در چنین شرائطی این از نوع طلاق بائن خواهد بود.

۴ـ طلاق خلع

طلاق خلع [1] یکی از موارد شش گانه طلاق بائن می‌باشد.

واژه خلع به معنای جدا کردن و کندن آمده است و این لفظ استعاره است از: «خلع الثوب» به معنای کندن و درآوردن لباس می‌باشد و چون مرد پس از طلاق گویا لباس زوجیت را از بدن خویش به درمی‌آورد از این رو لفظ «خلع» برای طلاق مزبور استعاره آورده‌ند چون قرآن کریم زن و شوهر را به منزله لباس یکدیگر دانسته چنانکه می‌فرماید:

«هن لباس لکم و انتم لباس لَهُنَّ» [2] یعنی آنها (زنان) جامهٔ ستر و عفاف شما هستند و شما نیز لباس عفت آنها هستید لذا جدائی زن و شوهر در بیان قرآن به کندن لباس تشبیه شده است. [3]

خلع در اصطلاح فقها و حقوق دانان به معنی رها ساختن زوجه در مقابل بذل مال است.

در این نوع متارکه، انزجار، تنها از ناحیه زن می‌باشد، و از شوهر خود ناراضی بوده و حاضر به سازش و ادامه زندگی مشترک با او نیست، در این حال زن با

---

۱ ـ در قانون مدنی آمده است (ماده ۱۱۴۶): «طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد طلاق بگیرد اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد.

۲ ـ سوره بقره ـ آیه ۱۸۷.

۳ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۳ ـ ص ۳ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

بخشیدن مهریه و غیر از آن شوهر خود را برای طلاق و جدائی آماده می‌سازد تا خویش را از سختی و ناراحتی برهاند.

ناگفته پیداست که خلع در میان انواع متارکه، از ویژگیها و آثار و احکام فقهی خاصی برخوردار است از جمله آنان این است که مرد در طلاقهای معمولی، می‌تواند در ایام عده به همسر خویش، رجوع کند و مثل سابق زن و شوهری را ادامه دهند و لکن بعد از تحقق طلاق خلع دیگر مرد نمی‌تواند به میل و اراده خود به حیات زناشوئی برگردد مگر اینکه زن راضی به این کار شده، آنچه را که از مهر و غیر آن به شوهرش داده است از او پس بگیرد.

و همچنین در طلاق خلع اگر یکی از طرفین در اثناء عده از دنیا برود، دیگری ارث نمی‌برد.

و زنی که به طلاق خلع طلاق داده می‌شود اصطلاحاً به او مختلعه می‌گویند.

و زوج خلع کننده را مخالع گویند.

صیغه طلاق خلع

صیغه طلاق خلع این است که شوهر بگوید:

خلعتک علی کذا (طلاق خلع دادم تو را بر بخشش فلان.).

یا بگوید: «انت مختلعة علی کذا» (تو طلاق خلع داده شده‌ای بر بخشش فلان).

و یا بجای ضمیر اسم ظاهر آورده و بگوید:

«خلعت فلانة»، (طلاق خلع دادم فلانی را بر بخشش کذائی).

و یا جمله را اسمیه آورده و از زن به ضمیر غائب تعبیر کند و بگوید:

«هی مختلعة علی کذا» (او را طلاق خلع داده شده بر بخشش کذائی).

و در تمام این صیغه به جای (علی کذا) عوضی را که زن در قبال طلاق به مرد می‌بخشد باید ذکر کنند.

سپس بعد از ذکر صیغه خلع بنابر قول اقوی لازم است به دنبال آن طلاق نیز داده

شده و مرد صیغه طلاق را نیز بخواند.

وجوب ذکر صیغه طلاق به دنبال آن فوری است از این رو بر مطلق لازم است پس از اجراء صیغه خلع به هرکدام از انحاء مذکور باشد بگوید: «انت طالق» (تو رها و آزاد هستی).

مدرک این قول روایت موسی بن بکر از مولانا امام کاظم (ع) است که حضرت فرمودند: زنی که طلاق خلع داده می‌شود مادامیکه در عده هست باید به دنبال خلع صیغه طلاقش نیز درآورند.

و برخی از فقهاء فرمودند که به مجرد خلع زن از مرد جدا شده و طلاق حاصل می‌گردد و نیازی به آن نیست که به دنبال خلع صیغه طلاق را بیاورند.

این قول را مرحوم سیدمرتضی و ابن جنید اسکافی اختیار کرده و تبعیت از ایشان مرحوم علامه حلی نیز در دو کتاب مختلف الشیعة و تحریر به آن قائل شدند و همچنین شهید ثانی درکتاب شرح ارشاد با این نظر موافقت کرده است.[1]

عناصر اصلی تحقق خلع

چنانکه از تعاریف در مورد خلع بیان شده است خلع مبتنی بر دو عنصر است.

الف ـ کراهت داشتن زن از شوهر

ب ـ دادن مالی از سوی زن به مرد در مقابل انجام طلاق.[2]

توضیح اینکه کراهت داشتن زوجه نسبت به شوهر خود یکی از عناصر لازم در طلاق خلع می‌باشد که در غیر این صورت طلاق صحیح نمی‌باشد و لزوماً این کراهت یک طرفه یعنی فقط از جانب زن می‌باشد وکراهت طرفین نمی‌باشد و یا از طرف زوج نیست.

این کراهت دو نوع است یا ذاتی است مثل کراهتی که ناشی از خصوصیات زوج

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۳ ـ ص ۵ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ که در اصطلاح به آن فریه می‌گویند.

باشد مانند زشتی چهره ـ بداخلاقی و... و یا عارضی است مثل ازدواج مجدد زوج، و زوجه به این دلیل از شوهرش متنفر است با وجود هر یک از این دو نوع کراهت طلاق خلع می‌تواند صورت پذیرد.

اگر شوهر، زن خود را آزار دهد و یا او را ناسزاگوید و یا از انجام وظایف زناشویی سرپیچی کند و زن بخاطر نجات و رهایی از دست او مهر یا مالی را بذل، و درخواست طلاق کند، گرفتن مال مذبور بر مرد حرام است و این طلاق باطل می‌شود چنانکه با این شرائط طلاق صورت گیرد رجعی خواهد بود.[۱]

به نظر می‌رسد که بسیاری از فقها[۲] مطلق کراهت زوجه را کافی نمی‌دانند بلکه باید به حدی باشد که ازگفتار وکردار وی چنین استنباط و استنتاج شود که چنانکه شوهرش او را طلاق ندهد مرتکب معصیت خواهد شد و یا لااقل ناشزه[۳] می‌گردد.

فدیه

فدیه: به مالی که زن در مقابل طلاق به شوهرش تسلیم می‌کند فدیه یا فداء گویند و فدیه مانند مهر باید مالیت داشته باشد البته لازم نیست عین مهر باشد و یا به مقدار مهر در نکاح باشد بلکه ممکن است کمتر یا زیادتر از آن هم باشد.

فدیه می‌تواند عین، دین و و یا منفعت باشد. بنابراین مهریه و یا نفقه که در ذمه

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۳ ـ ص ۶ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش / تحریرالوسیله ـ امام خمینی ـ ج ۳ ـ ص ۶۲۸ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش / محمدباقر نجفی ـ جواهرالکلام ـ ج ۳۳ ـ ص ۴۱ / بحرانی ـ شیخ یوسف ـ الحدائق الناضرة ـ چاپ قدیم ـ ج ۵ ـ ص ۳۷۹.

۲ ـ امام خمینی تحریر الوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۶۲۸ و ۶۲۶ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش / شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۳ ـ ص ۷ ـ موسسه اسماعیلیان ۱۳۷۳ هش.

۳ ـ (مدنی ـ فقه) زوجه‌ای را گویند که حقوق ناشی از نکاح را برای زوج حاصل شده ایفاء نکند در مقابل ناشزه لغت مطیعه (فرمانبر) بکار می‌رود نشوز زوجه اختصاص در امر وقاع ندارد بلکه نشوز به همه اموریکه شرعاً بر زوجه در مقابل زوج واجب می‌باشد ناظر است ـ لنگرودی ـ محمدجعفر ـ ترمینولوژی حقوق ـ ص ۷۰۶ ـگنج دانش ۱۳۷۲ هش.

امامیه گفته‌اند: خلع در این مورد صحیح نیست و بر بیگانه چیزی واجب نیست و فدیه‌ای که زوجه دهد، اگر بیگانه با اذن او ضمانت کند صحیح است، یعنی بعد از اجازه از زوجه به زوج بگوید: به فلان مبلغ او را طلاق بده و من ضامن آن هستم، اگر به این شرط او را طلاق داد، بر ضامن واجب است که آن مبلغ را به طلاق دهنده بدهد و به زوجه مطلقه مراجعه کرده و از او بگیرد، به اتفاق آنچه صحیح است مهر باشد جایز است در خلع فدیه داد و شرط نیست که فدیه کاملاً معلوم باشد، هنگامی که سرانجام معلوم می‌شود مانند آنکه زوجه بگوید: مرا به این مالی که در خانه یا صندوق است یا آنچه از پدرم ارث برده‌ام یا میوه بستان بود خلع بده.

اگر خلع به چیزی که مالکیت ندارد مانند خمر و خوک انجام شد حنیفه و مالکیه و حنابله گفته‌اند: اگر زوجین به حرام بودن آن یقین داشتند خلع صحیح است و طلاق دهنده مستحق چیزی نیست، پس خلع بدون عوض انجام می‌شود و شافعیه گفته‌اند: صحیح است و برای زوجه مهرالمثل است.[۱]

اکثر امامیه در این مورد گفته‌اند: خلع باطل است واگر مورد رجعی باشد، طلاق رجعی می‌شود و الا بائن است، در هر حال طلاق دهنده مستحق چیزی نیست.[۲]

ادله مشروعیت طلاق خلع

مستند و ادلهٔ مشروطیت طلاق خلع آیات قرآنی و روایات و اصله می‌باشد و این نوع طلاق مورد قبول تمامی مکاتب فقهی اسلامی می‌باشد.

آیاتی که دلالت بر مشروعیت طلاق خلع می‌کند عبارتند از:

«...فان خفتم ان لایقیما حدود الله فلاجناح علیهما فیما افتدت به تلک حدودالله فلاتعتدوها و من یتعد حدودالله فاولئک هم الظالمون.»[۳]

---

۱ ـ المغنی ـ ج ۷ ـ به نقل از علی المذاهب الخمسه ـ ص ۴۲۳ ـ موسسه الصادق ـ ۱۳۷۴ هش.

۲ ـ مغنیه ـ محمدجواد ـ الفقه علی‌المذاهب الخمسه ـ ص ۴۲۴ و ۴۲۳ ـ موسسه الصادق ـ ۱۳۷۴ هش / تحریر الوسیله ـ امام خمینی ـ ج ۳ ـ ص ۶۲۷ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش .

۳ ـ سوره بقره ـ آیه ۲۲۹.

ترجمه: ... مگر آنکه بترسد که حدود دین خدا را راجع به احکام ازدواج نگاه ندارند در چنین صورت زن هرچه از مهر خود به شوهر برای طلاق ببخشد روا باشد (و جان خود را آزاد سازد) این احکام حدود دین خداست از آن سرکشی نکنید کسانی که از احکام خدا سرپیچی کنند آنها خود به حقیقت ستمکارانند.

آیه دیگر: «فان طبن لکم عن شیء منه نفساً فکلوه هنیاً مریئاً».[۱]

ترجمه: پس اگر چیزی از مهر خود را از روی رضا به شما بخشیدند از آن برخوردار شوید که آن شما را گواه خواهد بود.

همچنین روایات فراوانی از معصوم موجود می‌باشد که مستند و ادله مشروعیت طلاق خلع می‌باشند و آن عبارتند از:

قال امام صادق (ع): «یخلعها بما تراضیا علیه من قلیل او کثیر».[۲]

ترجمه: امام صادق (ع) فرمودند: مرد زن را خلع می‌کند، در مقابل هرچه که به تراضی برسند خواه کم باشد و خواه زیاد.

روایت دیگری از روایت موسی بن بکیر از امام کاظم (ع) است که امام فرمودند: المختلعة یتبعها الطلاق[۳]:

ترجمه: بایستی پس از خلع صیغه طلاق جاری گردد.

۵ـ طلاق مبارات[۴]

طلاق مبارات چنانکه گفته شد یکی از موارد شش گانه طلاق بائن می‌باشد.

مبارات مصدر باب مفاعله به معنای مفارقت است.

طلاق مبارات برخلاف طلاق خلع کراهت از طرفین می‌باشد یعنی این طلاق زمانی

---

۱ ـ سوره نساء ـ آیه ۴.

۲ ـ محمدبن حر عاملی ـ وسائل الشیعه ـ ج ۱۵ ـ باب ۴ (خلع و مبارات) ـ تهران ـ اسلامیه ـ ۱۳۷۶ هق.

۳ ـ محمدبن حر عاملی ـ وسائل الشیعه ـ ج ۱۵ ـ باب ۴ ـ ص ۴۹۰ ـ طهران ـ اسلامیه ـ ۱۳۷۶ هق.

۴ ـ در قانون مدنی ماده (۱۱۴۷) آمده است: طلاق مبارات آن است که کراهت از طرفین باشد ولی در این صورت عوض باید زائد بر میزان مهر نباشد.

ترجمه: بایستی پس از خلع صیغه طلاق جاری گردد.

۵ـ طلاق مبارات[1]

طلاق مبارات چنانکه گفته شد یکی از موارد شش گانه طلاق بائن می‌باشد.

مبارات مصدر باب مفاعله به معنای مفارقت است.

طلاق مبارات برخلاف طلاق خلع کراهت از طرفین می‌باشد یعنی این طلاق زمانی تحقق پیدا می‌کند که زن و شوهر نسبت به هم کراهت داشته باشند و این تنفر و انزجار باعث جدایی آن دو در صورت تراضی می‌شود.

صیغه طلاق مبارات

صیغه طلاق مبارات چنین است که زوجی می‌گوید: «بارئتک علی کذا فانت طالق» و اگر زوج صیغه را بدون آوردن واژه «بارئتک» بگوید: «انت طالق کذا» صیغه مزبور صیغه طلاق مبارات نیست و اعتباری ندارد.[2]

احکام و شرائط طلاق مبارات

طلاق مبارات از نظر شرائط صحت و احکام مرتب بر آن همانند طلاق خلع می‌باشد

بنابراین طلاق مبارات از اقسام شش گانه طلاق بائن می‌باشد و زوج در ابتدا حق رجوع را ندارد ولی چنانچه زوجه در زمان عده به مبذول رجوع کند، این طلاق مبدل به رجعی خواهد شد.

---

۱ ـ در قانون مدنی ماده (۱۱۴۷) آمده است: طلاق مبارات آن است که کراهت از طرفین باشد ولی در این صورت عوض باید زائد بر میزان مهر نباشد.

۲ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۱۰ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش ـ تحریرالوسیله ـ امام خمینی ـ ج ۳ ـ ص ۶۲۸ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش.

تفاوت طلاق مبارات و خلع

طلاق خلع و مبارات از نظر ماهیت هیچ فرقی ندارند مگر در سه مورد:

۱ـ در طلاق مبارات کراهت از طرفین است در حالی که در خلع، کراهت فقط از جانب زن می‌باشد و علاوه بر اجماع، نصوص معتبره نیز بر این مساله دلالت دارد.

۲ـ در طلاق مبارات جائز نیست فدیه بیش از مقدار مهر باشد خواه عین مهر باشد، خواه معادل آن، درحالیکه در خلع چنین شرطی وجود ندارد.

۳ـ اجرای صیغه طلاق مبارات لزوماً باید منتهی به صیغه طلاق گردد، درحالی که در طلاق خلع اختلاف نظر وجود داشت.[۱]

۶ـ طلاق زنی که برای بار سوم بعد از دو رجوع طلاق داده می‌شود

و در مورد طلاق نوع ششم از موارد شش گانه طلاق بائن یعنی طلاق زنی که برای بار سوم بعد از دو رجوع طلاق داده می‌شود باید گفت که در این مورد زن بر مرد حرام می‌شود و حلال‌شدن او منوط به‌آن است‌که پس‌از انقضاء عده با مرد دیگری که محلل[۲] گویند ـ ازدواج کند و پس از نزدیکی چنانچه با طلاق یا فوت شوهر از یکدیگر جدا شوند، زن می‌تواند مجدداً با شوهر سابق[۳] خویش ازدواج کند.[۴]

۱ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۳ ـ ص ۱۰ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش ـ تحریرالوسیله ـ امام خمینی ـ ج ۳ ـ ص ۶۲۶ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش.

۲ـ به چنین مردی که برای حلال شدن زن سه طلاقه بر شوهر سابقش آن زن را عقد می‌کند در اصطلاح فقهی محلل یعنی حلال کننده، اطلاق می‌شود.

۳ـ در قانون مدنی ماده (۱۰۵۷) در این مورد چنین آمده است:

زنی که سه مرتبه متوالی زوجهٔ یک نفر بوده و مطلقه شده، بر آن مرد حرام می‌شود مگر اینکه به عقد دائم به زوجیت مرد دیگری درآمده و پس از وقوع نزدیکی با او به واسطه طلاق یا فسخ یا فوت فراق حاصل شده باشد.

۴ـ محقق داماد ـ سیدمصطفی ـ حقوق خانواده ـ ص ۴۲۲ ـ نشر علوم اسلامی ـ ۱۳۷۲ هش.

مرد بتواند به اختیار خود هرگاه خواست در طول مدت زمان عده رجوع کند.

ج ـ ادله و مستندات تحریم حاصل از سه طلاق

در مورد تحریم سه طلاقی که در آن رجوع شده است و از انواع شش گانه طلاق بائن می‌باشد اختلافی در میان فتاوای فقها وجود ندارد و تقریباً اجماع بر آن دارند علاوه بر آن قرآن مجید نیز آیاتی را به این موضوع اختصاص داده که تحریم حاصل از سه طلاق به صراحت از آن استفاده می‌گردد و مستند فتوای فقهی علمای شیعه و سنی قرارگرفته است.

از جمله آیاتی که می‌توان در این مورد از آن استفاده کرد در ذیل آورده می‌شود:

آیه اول: الطلاق مرتان فامساک بمعروف و تسریح باحسان ...[1]

ترجمه: طلاق دوبار است، پس ادامه زندگی با نیکی باشد یا آزاد نمودن با احسان ...

آیه دوم: فان طلقها فلاتحل له، من بعد حتی تنکح زوجاً غیره فان طلقها فلاجناح علیهما آن یتراجعا ان ظنّاان یقیما حدود الله و تلک حدودالله یبینهاالقوم یعلمون.[2]

ترجمه: اگر (برای سومین بار) او را طلاق داد، از آن پس بر او حلال نخواهد بود مگر اینکه (زن) با شوهری دیگری ازدواج کند پس اگر (شوهر دوم) او را طلاق دهد مانعی نیست که آن دو (زن و شوهر اول) بازگشت کنند. البته اگر امید دارند که می‌توانند حدود خدا را به پای دارند و این حدود الهی است که خداوند آن را برای دانایان بیان می‌کند.

آنچه که می‌توان از این آیه استفاده نمود این است که طلاق در مرتبه سوم موجب حرمت می‌گردد چه اینکه در آیه اول می‌فرماید: «طلاق دوبار است» که به این مفهوم می‌باشد که در این دو طلاق مرد اجازه دارد که بعد از طلاق دادن به زوجه خود رجوع کند. اما چنانچه در مرتبه سوم طلاق داد دیگر حق رجوع ندارد، مگر این که مردی دیگر با او ازدواج کند و سپس طلاق دهد در این حالت زوج اول می‌تواند مجدداً با همسر سابقش ازدواج کند.

---

۱ ـ سوره بقره ـ آیه ۲۲۹.

۲ ـ سوره بقره ـ آیه ۲۳۰.

یک توضیح اینکه در قسمتی از آیه اول آنجا که می‌فرماید: «فامساک بمعروف او تسریح باحسان». اشاره به این معنا دارد که زوج بعد از دو طلاق مخیر است بین نگه داشتن زن (خواه در مدت عده رجوع نماید یا پس از انقضای آن عقد را تجدید کند). به وجه معقول و حسن اخلاق بطوریکه عرفاً و عادتاً زندگی خوبی تشکیل دهند یا اینکه «تسریح» (رها کردن) به احسان، یعنی برای مرتبه سوم با خوشروئی از همسرش جدا شود و او را برای همیشه طلاق دهد که در این حالت برای او حرام می‌گردد. در مورد آیه دوم، باید گفت که: این آیه حکم طلاق سوم را که همان حرام بوده رجوع است را بیان می‌کند و می‌فرماید: بعد از آنکه شوهر سه بار همسر خود را طلاق داد دیگر نمی‌تواند با عقد و یا با رجوع جدید با وی ازدواج کند مگر بعد از آنکه مرد دیگری با او ازدواج نماید و اگر او نیز زن را طلاق داد وی می‌تواند برای نوبت چهارم با او ازدواج کند.

علت اینکه حرام بودن را به خود زن نسبت داده است و فرموده: دیگر این زن برای او حلال نیست آنست که بفهماند هم عقد کردن زن حرام است و هم عمل زناشوئی با او، جمله دیگر که فرموده «تا اینکه با شوهری دیگر ازدواج کند» نیز به این معناست که عقد تنها کافی نیست.[۱]

ظاهراً این ازدواج (ازدواج با شوهر دیگر) همان ازدواج عرفی و عادی است نه به قصد تحلیل[۲] و طلاق: از این نظر است که بعضی از فقها قصد تحلیل را فاسدکننده عقد می‌دانند. این شرط (یعنی ازدواج با شوهر دیگر) در طلاق سوم برای بازداشتن مرد غیرتمند است تا نتواند با طلاق و رجوع مکرر، زن را نابسامان کند و زندگی او را دچار هوسهای خود گرداند پس اگر شوهر دوم، به اختیار خود، آن را طلاق داد گناهی بر آن دو نیست که بازگردند.[۳]

۱ـ طباطبائی ـ سیدمحدحسین ـ المیزان تفسیر القرآن ـ ج ۲ ـ ص ۳۴۹ ـ منشورات موسسه الاعلمی مطبوعات ـ بیروت لبنان ۱۴۰۳ هق.

۲ـ تحلیل یعنی ازدواج با شوهر دوم و طلاق از او به منظور حلال شدن ازدواج با شوهر اول.

۳ـ طالقانی ـ سیدمحمود ـ پرتوی از قرآن ـ ج ۲ ـ ص ۱۳۷ ـ شرکت سهامی انتشار ـ اسفند ۱۳۴۵ هش.

و در این آیه به تراجع اشاره شده است. تراجع غیر از رجوع است که در دو طلاق اول تنها حق مرد بود. بلکه تراجع، طرفینی است (یعنی زن و مرد هر دو به هم رجوع کنند) و این وقتی است که احتمال قوی بدهد که می‌تواند حدود خدا را به پا دارند و منظور از حدود خدا اوامر و نواهی خداست. و در قسمت آخر این آیه آمده است که خداوند، حدود الهی را برای آنان که دانا هستند بیان می‌کند، اگرچه این حدود و احکام برای هم عالم است و هم جاهل، اما اختصاص به آن عالمان و افراد دانا از آن جهت است که آنان از آیات و حدود الهی بیش از دیگران تحت تاثیر قرار می‌گیرند و از آن بهره‌مند می‌شوند.[1]

و چنین است که دانایان با اندیشه ازدواج می‌کنند و اگر هم طلاقی در میان باشد طلاقشان همراه با اندیشه و تدبر است. دانایان اهل اندیشه هستند و نه هوس، و به همین خاطر نه از روی هوس ازدواج می‌کنند و نه از روی هوس طلاق می‌دهند و نه طلاق می‌گیرند.

د ـ تنبیهات طلاق بائن

زن آزاد با سه بار طلاق دادن و کنیز با دوبار طلاق دادن بر شوهر اول حرام می‌شود و باید با شخص دیگری ازدواج نماید (که همان محلل می‌باشد) و همچنین اگر زن را نه (۹) بار طلاق داده بر شوهر اول حلال نمی‌باشد و در این مساله اختلافی وجود ندارد.[2]

اما همانطوری که محلل سه طلاق را از بین برده و زن می‌تواند با شوهر اول ازدواج نماید ولی اگر بعد از اینکه یک یا دو طلاق داده شده و پس از خروج از عده با غیر شوهر اول ازدواج نماید و بعد شوهر دوم نیز او را طلاق داده و یا بمیرد و زن مجدداً به شوهر اول رجوع کند آیا این تحلیل نیز طلاق اول یا طلاق دوم را از بین برده و به

---

۱ ـ الزمخشری ـ جارالله محمدبن عمر ـ کشاف ـ ج ۱ ـ ص ۲۷۳ و ۲۷۲ ـ نشرالبلاغه ـ قم ۱۴۱۳ ق.

۲ ـ شیخ طوسی، المبسوط ج ۵ ـ ص ۸۱۲ ـ انتشارات مکتبةالمرتضویه ـ ۱۳۸۸ هق.

محقق حلی ـ شرایع الاسلام ج ۳ ـ ص ۱۷ ـ انتشارات استقلال ۱۴۱۲ هق.

حساب نمی‌آید؟ یا اینکه این دو طلاق با او باقی بوده و از بین نمی‌رود؟ در این مورد دو دسته روایت موجود است.

دسته اول: از روایات گویای این مطلب است که آن تحلیل موجب هدم طلاق اولی و دومی می‌شود و شیخ طوسی [۱] این دسته از روایات را اکثر دانسته و گفته است: ابوحنیفه و ابویوسف و از صحابه ابن عمر و ابن عباس نیز قائل به این قول می‌باشند. و دلیل ما آیه ۲۲۹ از سوره مبارکه بقره (الطلاق مرتان فامساک...) و اخبار وارده در این خصوص می‌باشد و مرحوم محقق [۲] در این رابطه گفته که: اشهر [۳] دو روایت این است که تحلیل، طلاق اولی و دومی را از بین می‌برد و درکتاب المختلف [۴] حکایت می‌کند که ابن براج و ابن حمزه و ابن ادریس نیز نظر و رای شیخ را پذیرفتند . و بعضی از اصحاب مادر بعضی از روایات گفته‌اند که محلل آن دو طلاق را از بین نخواهد برد.

صاحب جواهر می‌فرماید: از شیخ حکایت شده که روایت هدم بیشتر از عدم آن است از محقق در کتاب حدائق آمده که آن را نهی کرده است و در این کتاب روایات صحیح و غیره نیز وجود دارد ولی شیخ این روایات را بر مختل شدن بعضی از شروط محلل حمل کرده است و از جمله این روایات خبر صحیح حلبی [5] است که در آن آمده است: از اباعبدالله درباره مردی که زنش را طلاق داد و سپس او را ترک کرده و پس از اتمام عده‌اش با مرد دیگری ازدواج نماید و بعد اگر مرد دوم بمیرد و یا او را طلاق دهد و زن به شوهر اول مراجعه نماید: سوال کردم؟ امام فرمود: آن زن نزد شوهر (شوهر اول) بر دو طلاق باقی است.

صاحب جواهر در ادامه فرمودند: [۶] شکی نیست در اینکه اقتضای اصول و عقاید

---

۱ ـ شیخ طوسی ـ الخلاف ـ کتاب طلاق ـ مساله ۵۹ ـ انتشارات دارالمعارف اسلامی ـ قم.

۲ ـ محقق حلی ـ شرایع الاسلام ـ ج ۳ ـ ص ۱۷ ـ انتشارات استقلال ۱۴۱۲ هق.

۳ ـ اشهر = اگر در فتوی گفته شود یعنی آن فتوی که نزد فقهاء مشهورتر است.

۴ ـ علامه حلی ـ المختلف ـ ج ۳ ـ ص ۵۰۹ ـ تهران ـ ۱۳۲۳ هق.

۵ ـ شیخ الحر عاملی ـ وسایل الشیعه ـ باب ۶ ـ از ابواب اقسام طلاق ـ حدیث ۶ ـ تهران ـ اسلامیه ۱۳۷۶ هق.

۶ ـ شیخ نجفی ـ جواهر الکلام ـ ج ۳۲ ـ ص ۱۶۶ ـ انتشارات دارالحیاء التراث العربی ـ بیروت ـ ۱۹۸۱ م.

ترجیح دادن روایات اول بر روایات دوم است و دلیل آن صحت، صراحت، کثرت عدد آن و موافقت اطلاق کتاب (سوره بقره آیه ۲۲۹) و سنت می‌باشد.

در مذاهب اربعه [1] نظر بر این است که محلل، طلاق را از بین نبرده بلکه برای شوهر اول باقی است و دلیل آن را عدد طلاق دانسته از این که طلاق سه تا می‌باشد.

هـ ـ محلل

(فقه ـ مدنی) هرگاه کسی زوجهٔ دائم خود را سه بار طلاق دهد (خواه طلاق عدی باشد خواه غیرعدی) که مستلزم سه بار نکاح دائم هم می‌باشد و بین این نکاحها به عقد نکاح (دائم یا منقطع) کسی درنیامده باشد و شوهر هم در این بین با او نکاح منقطع نکرده باشد آن زن بر آن مرد حرام است (پس از طلاق سوم) تا اینکه به عقد ازدواج دائم شخص دیگری که او را محلل گویند درآید و محلل با او مقاربت طبیعی کند ولو انزال نشود و نکاح محلل منحل‌گردد آن وقت زوج نخستین آن زن می‌تواند با او ازدواج کند.[2]

شرایط محلل

در محلل شرایطی معتبر است که در ذیل ذکر می‌کنم.

اول: اینکه شوهر (محلل) بالغ باشد پس ازدواج غیربالغ هرچند مراهق [3] باشد او را بر شوهر اول حلال نمی‌کند.

دوم: اینکه در قُبُل زن وطی نماید به طوری که موجب غسل شود به اینکه حشفه یا مقدار حشفه ـ در صورت قطع آن در آن داخل شده باشد بلکه دربریده شدهٔ آن کفایت همین که صدق کند که دخول شده، خالی از قوت نمی‌باشد و ترک احتیاط سزاوار

---

۱ ـ جزایری ـ الفقه علی المذاهب الاربعه ـ ج ۴ ـ ص ۴۶۰ ـ مطبعهٔ دارالمامون مصر ـ ۱۳۵۷ ـ هق.
۲ ـ جعفری لنگرودی ـ محمد ـ ترمینولوژی حقوق ـ ص ۶۲۸ ـ گنج دانش ـ چاپ ششم ـ ۱۳۷۲ هش.
۳ ـ مراهق به کودکی گفته می‌شود که به بلوغ نرسیده باشد.

نیست. در این جا یک سوال مطرح می‌شود که آیا انزال نطفه معتبر است؟

دارای اشکال می‌باشد و احوط اعتبار آن است.

سوم: اینکه عقد دائمی باشد نه متعه.[۱]

آیا جایز است که قبل از عقد با محلل شرط کنند که همبستری نکند و پس از عقد زن را طلاق دهد؟

با توجه به بیاناتی که فقها در مورد محلل درکتب فقهی آورده‌اند دخول را شرط حلیت زن بر شوهر اول (بعد از طلاق یا فوت محلل) دانسته‌اند و در هیچ جایی ازکتب فقهی عدم دخول ذکر نشده و نتیجه می‌گیریم چنین شرطی (شرط عدم دخول) جایز نیست.

مبحث دوم ـ طلاق رجعی

رجعی (به فتح راء) در فقه و حقوق مدنی[۲] نوعی از طلاق است که شوهر می‌تواند در ایام عده و بدون نکاح مجدد با زن خود بسر ببرد.[۳]

طلاق حاکم از نوع طلاق رجعی است و رجوع به قصد اضرار در شرع ممنوع است (به خاطر نص که بما رسیده. ولاتمسکو هن ضراراً...) بی‌تناسبی رجعی بودن طلاق در ترک انفاق (و مطلق طلاق حاکم) ناشی از فقه نیست بلکه ناشی از طرز دادرسی جدید و پیوند قانون اروپائی با فقه اسلام در این خصوص است که باید چارهٔ قانونی برای آن اندیشید (ماده ۱۱۴۸ ق م).

طلاق رجعی رابطه نکاح را از بین نمی‌برد زیرا زوال این رابطه به دو عامل بسته است یکی طلاق و دیگری اقتضاء عده، بنابراین با رجوع در ایام عده همان رابطهٔ نکاح

---

۱ ـ مغنیه ـ محمد جواد الفقه علی المذاهب الخمسه ـ ص ۳۱۴ ـ هش. امام خمینی ـ تحریرالوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۵۹۳ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ ـ هش.

۲ ـ در قانون مدنی ماده(۱۱۴۸)آمده است: در طلاق رجعی‌برای‌شوهردرمدت‌عده‌حق‌رجوع‌است

۳ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۴ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۳۷۳ هش.

قبل به حالت سابق برمی‌گردد. [۱]

بطورکلی طلاقی که بائن نباشد رجعی است و بنابراین چنانچه طلاق زوجهٔ مدخولهٔ غیریائسه، بدون عوض انجام گیرد، در غیرطلاق سوم، رجعی خواهد بود و همچنین اگر طلاق خلع و مبارات زوجه به عوض رجوع کند، در آن صورت به طلاق رجعی مبدل خواهد گردید. و در این نوع طلاق رابطهٔ زوجیت خود را با زوجه ادامه می‌دهد. [۲]

از نظر شرع اسلام چون طلاق و جدائی عملی مذموم و مبغوض است، لذا ترتیبی اتخاذ گردیده که در صورت وقوع طلاقهای رجعی طریق آشتی مجدد و راه ادامه زناشوئی مفتوح باشد و این موضوع در قرآن کریم تصریح شده است آنجاکه می‌فرماید: «لعل الله یحدث بعد ذلک‌امراً». [۳]

ترجمه: شاید زوج از عمل خویش پشیمان شود و دو مرتبه رجوع کند.

ابقاء زوجیت در زمان عده رجعی

زنی که به طلاق رجعی مطلقه می‌شود تا زمانی که در عده رجعیه بسر می‌برد رابطه زناشوئی او و شوهرش قطع نمی‌گردد. و به اصطلاح فقهی مطلقه رجعیه، در حکم زوجه است. همانطوری که زوجه دارای حقوق و مزایایی می‌باشد مطلقه رجعیه که در عده می‌باشد دارای همان حقوق و مزایا می‌باشد پس حقوق زیر بر این حکم مترتب می‌باشد.

۱ـ زن استحقاق کل نفقه را دارد.

۲ـ حق توارث بین زن و شوهر برقرار می‌باشد.

۳ـ مرد نمی‌تواند در ایام عده با خواهر زنش ازدواج کند.

۴ـ زن در هنگام خروج از منزل باید از شوهرش استیذان نماید و در غیر این صورت

---

۱ ـ جعفری لنگرودی ـ محمدجعفر ـ ترمینولوژی حقوق ـ ص ۴۳۱ ـ گنج دانش ـ ۱۳۷۲هش.

۲ ـ محقق داماد ـ سیدمصطفی ـ حقوق خانواده ـ ص ۴۳۷ ـ نشر علوم اسلامی ـ ۱۳۷۲ هش.

۳ ـ سوره طلاق ـ آیه ۱.

ناشزه محسوب می‌شود.

و به طور کلی تمامی احکامی که بر زوجه دائمه مترتب است بر او نیز مترتب خواهد بود ولی در طلاق بائن عکس موارد فوق می‌باشد مگر آنکه در طلاق بائن زن حامل باشد که در این صورت نفقه بر او واجب می‌شود.

حکم جواز رجوع در ایام عده

مستند حکم جواز در ایام عده مفاد نص صریح قرآن است که می‌فرماید: «... و بعولتهن احق برد هن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا».[1]

ترجمه شوهران زنان مطلقه سزاوارتر برای بازگرداندن آنها هستند در صورتی که مایل به سازش و اصلاح باشند.

با توجه به آیه فوق می‌توان به جواز رجوع در ایام عده پی برد.

اسقاط حق رجوع

در اینجا یک سوال پیش می‌آید که آیا زوج می‌تواند حق رجوع در عده رجعیه را در ابتدا و یا بطور صلح و یا در ضمن عقد لازم، از خود اسقاط نماید؟

جواب این است که اگر چه بعضی از فقها چنین احتمالی را داده و پنداشته‌اند که چون رجوع از حقوق مرد می‌باشد، بنابراین قابل اسقاط خواهد بود.[2]

اما به نظر می‌رسد که جواز رجوع مرد به مطلقه رجعیه حکمی شرعی و غیرقابل اسقاط می‌باشد و فتاوای فقهای حاضر نیز بر همین معنی مستقر است.

کیفیت رجوع در طلاق رجعی

---

۱ ـ سوره بقره ـ آیه ۲۲۸.

۲ ـ یزدی ـ حاج محمد کاظم ـ عروةالوثقی ـ ج ۲ ـ (ملحقات) ـ ص ۱۱۴ ـ چاپ حروفی تهران ـ انتشارات کتابفروشی اسلامیه.

رجوع در طلاق رجعی به هر لفظ یا فعلی حاصل می‌شود که دلالت بر رجوع کند مشروط بر اینکه مقرون به قصد رجوع باشد.

در ابواب چهارگانه فقه [1] رجوع از ایقاعات است و رجوع را چنین تعریف نموده‌اند که: «بازگرداندن مطلقه‌ای که در عده است به نکاح سابق».

رجوع گاهی با لفظ و قول صورت می‌گیرد وگاهی با فعل و انجام اموری که به مفهوم رجوع باشد مثل آنکه شوهر در زمان عده با همسرش نزدیکی کرده یا او را ببوسد و یا با شهوت وی را لمس نماید. [2]

و اگر مرد با تصمیم به عدم رجوع، مرتکب فعل شود در این فرض بسیاری معتقدند که رجوع مستحب است. [3] مستند این گروه و همچنین نظریه عدم اعتبار نیت رجوع به طورکلی اطلاق روایت زیر است:

امام صادق (ع) فرمودند: «هرکس با زوجه مطلقه خویش پس از انقضای عده نزدیکی کند حد زنا بر او جاری خواهد شد و چنانچه قبل از انقضاء عده نزدیکی نماید، عمل نزدیکی رجوع محسوب می‌شود». [4]

و همچنین اگر شوهر امر طلاق را انکار نماید این خود رجوع محسوب می‌شود. دلیل این حکم آن است که انکار دلالت دارد به اینکه اساساً طلاقی واقع نشده و این معنا در ازمنه سه گانه یعنی ماضی و حال و آینده منتفی است و رجوع دلالت بر رفع طلاق نسبت به زمان حال و آینده دارد. پس از انکار طلاق رجوع محقق می‌شود.

همچنین اگر مرد مسلمانی همسرش را که کافر ذمی است طلاق داد جایز است در عده به وی رجوع کند اگرچه از نکاح ابتدائی ذمیه بطور دوام منع نموده و آن را صحیح

---

۱ ـ ابواب چهارگانه فقه عبارتند از: عبادات ـ عقود ـ ایقاعات ـ احکام ـ فیض ـ علی رضا ـ مبادی ـ فقه و اصول ـ ص ۱۳۷ ـ انتشارات تهران.

۲ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۸ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

۳ ـ فاضل هندی ـ کشف الثام ـ ج ۱ ـ ص ۱۲۶ ـ افست قم ـ وسیلةالنجاة اصفهانی ـ منیة الطالب ـ میرزای نائینی ـ ج ۱ ـ ص ۴۷ ـ به نقل از حقوق خانواده ـ محقق داماد ـ ص۴۴۳.

۴ ـ شیخ الحر عاملی ـ وسائل الشیعه ـ ج ۱۸ ـ ص ۴۰۰ ـ تهران ـ اسلامیه ۱۳۷۶ هش.

ندانیم. این مساله در جایی است که زن و مرد هر دو کافر ذمی بوده و مرد مسلمان شود که پس از اسلام وی نکاح باقی است و باطل نمی‌شود حال اگر شوهر زن را طلاق رجعی داد تا زمانی که عده باقی است می‌تواند به وی رجوع نموده و طلاق را مرتفع سازد. دلیل این حکم دو امر است.

اول: آنکه رجوع حکم طلاق را رفع نموده و احکام زوجیت سابق را استصحاب و اجرا می‌نماید.

دوم: اینکه اساساً زنی که در عده رجعی است زوجه مطلق محسوب و قبل از پایان عده از وی منقطع و جدا نمی‌گردد. [1]

اقسام طلاق رجعی

چنانچه قبلاً گفته شد طلاق رجعی فی‌النفسه به دو قسم تقسیم می‌شود.

الف ـ طلاق عدی

ب ـ طلاق غیرعدی [2]

که اینکه به توضیح و شرح احکام هریک می‌پردازم.

طلاق عدی

طلاق عدی به طلاق رجعی‌ای گویند که شوهر همسرش را با بودن شرائط صحت، طلاق داده و سپس در زمان عده رجوع کرده و با وی همبستر شود و پس از آن در طهر دیگر او را طلاق دهد که در صورت انجام این امور به طلاق اولی که واقع شده طلاق عدی گویند.

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۹ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۴ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

اطلاق طلاق عدی بر آن از حیث این است که در این قسم از طلاق مطلق در عده رجوع کند. [۱]

بعضی از فقها در تقسیم بندی طلاق سنی طلاق عدی را جزء طلاق سنی آوردند و آن را قسیم طلاق بائن و رجعی قرار دادند و در واقع طلاق عدی همان طلاق رجعی است که در آن رجوع شده و آمیزش هم صورت گرفته و سپس طلاق بعدی هم صورت گرفته است و اگر کسی برای بار نهم همسر خود را طلاق عدی بدهد، این زن برای همیشه بر او حرام می‌شود.

و غیر از این طلاق عدی در سایر طلاقها (بائن و رجعی) بعد از هر سه طلاق زن و مرد باهم حرام می‌شوند (و دیگر نمی‌توانند ازدواج کنند) مگر اینکه زن با مرد دیگری (که اصطلاحاً محلل نامیده می‌شود) ازدواج کند (و بعد از آمیزش اگر اختیاراً طلاق داد، ازدواج مجدد آنها جایز می‌شود، و این گونه طلاقها هرقدر هم تکرار شود، حرام ابدی نمی‌شود). [۲]

حکم طلاق عدی

حکم طلاق عدی آن است که زن در طلاق نهم بر مرد حرام ابدی و دائمی می‌شود توضیح اینکه این حکم در صورتی که مطلقه زن آزاد باشد و قبلاً گفته شد که زن حره بعد از هر سه طلاق بر شوهر حرام می‌شود تا آنکه با مرد دیگری (محلل) ازدواج کرده و پس از وطی و گرفتن طلاق یا فوت یا فسخ نکاح از وی بر شوهر اول حلال و مباح می‌شود و همچنین از هر سه طلاق تنها دو طلاقش عدی است چه آنکه طلاق سوم عدی نیست بدلیل آنکه در عده این طلاق، شوهر حق رجوع ندارد.

بنابراین زن بعد از وقوع شش طلاق عدی که در ضمن نه طلاق واقع می‌شود بر مرد

---

۱ ـ محقق حلی ـ شرایع الاسلام ـ ج ۳ ـ ص ۵۸۹ ـ انتشارات ۱۴۱۲ هق. شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۴ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ محقق اول نجم الدین جعفربن حسن حلی ـ المختصر النافع ـ ص ۱۹۸ ـ موسسه بعثت ـ تهران ۱۴۱۳ هق.

حرام‌ابدی‌می‌شودواطلاق عدی‌به هر نه تا، اطلاق‌مسامحی‌و مجازی است.[1]

طلاق غیرعدی

(فقه ـ مدنی) طلاق غیرعدی طلاقی است که:

اولاً) با شرایط صحت طلاق صورت گرفته باشد.

ثانیاً) عده طلاق گذشته باشد.

ثالثاً) بعد از انقضاء مدت عده طلاق دوباره نکاح واقع شود.

رابعاً) پس از این نکاح، دوباره طلاق واقع گردد.

این طلاق را غیرعدّی گویند.[2]

حکم طلاق غیرعدی

در طلاق غیرعدی زن مطلقه در هر طلاق سومی در صورتی که حره بوده حرام شده و اگر کنیز باشد در هر طلاق دومی بر شوهر حرام می‌گردد.[3]

افضل اقسام طلاق

افضل در طلاق این است که با شرایط صحت طلاق شوهر همسرش را طلاق داده و سپس وی راگذارده تا عده‌اش تمام شود و پس از آن اگر خواست او را عقد نموده و به ازدواج خویش درآورد و به همین ترتیب اگر بار دوم طلاق داد عمل گردد.

این نحو از طلاق همان طلاق سنی به معنای اخص می‌باشد و در این طلاق مطلقه هرگز حرام موبد نمی‌شود و اما وجه افضل بودن این قسم از طلاق آن هست که اخبار و احادیث بسیاری بر آن دلالت دارد.[4]

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۴ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ جعفری لنگرودی ـ محمدجعفر ـ ترمینولوژی حقوق ـ ص ۴۳۲ ـ گنج دانش ـ ۱۳۷۲ هش.

۳ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۵و۳۸۴ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

۴ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۸۵ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

بخش چهارم: احکام طلاق

احکام طلاق

مبحث اول: طلاق حق است یا حکم

در بیان احکام طلاق این سوال در ابتدا به ذهن تبادر می‌کند که اصولاً طلاق حق است یا حکم و آیا قابل اسقاط است یا خیر؟

برای توضیح به این سوال ابتدا دو واژه «حق و حکم» را به تفصیل تعریف و تشریح می‌نمایم تا موضوع و مفهوم سوال روشن شود.

الف: تعریف حق

در بیان حق تعاریف مختلفی از جانب فقها و حقوقدانان شده است که جامع‌ترین آن عبارت است از:

«حق امتیازی است که قواعد حقوق، برای تنظیم روابط اشخاص در مقابل یکدیگر، بسود پاره‌ای از آنان در نظر گرفته است و قوانین هر کشور مفاهیم حق و چگونگی اعمال و اجرای آن را مشخص و معین می‌کند و صاحب حق با تکیه بر قوانین و حدود آنها می‌تواند از حق خود استفاده نماید».

بنابراین حق به انواعی تقسیم می‌شود و مهمترین آنها حقوق مالی و غیرمالی

می‌باشد و حقوق مالی به نوبهٔ خود به دو قسم یعنی حق عینی و حق دینی تقسیم می‌شود.

انواع حق

۱) حق مالی

۲) حق غیرمالی

انواع حق مالی

۱) حق عینی

۲) حق دینی

۱ـ حق مالی

حق مالی امتیاز و اختیاری است که بر اساس قوانین موجود به منظور تامین نیازهای مادی افراد، معین شده است هدف از حق مالی ایجاد و تنظیم و اجرای روابطی است که به لحاظ استفاده از حق مالی بین اشخاص وجود دارد، حق مالی قابل تبدیل به پول است مانند: مالکیت، حق اشفاع و غیره.

انواع حق مالی

الف) حق عینی: امتیاز واختیار و سلطه‌ای است که شخص نسبت به مالی پیدا می‌کند و می‌تواند در چهار چوبهٔ قوانین موجود آن را اعمال و اجرا نماید، در حق عینی دو رکن اصلی یعنی صاحب حق و چیزی که موضوع حق قرار می‌گیرد در عالم واقع باشد.

حق عینی علاوه بر این می‌تواند بصورت تبعی نیز موجودیت پیدا کند، مانند حقی که وثیقه گیرنده نسبت به عین معینی که به موجب قراردادی وثیقه طلب قرار گرفته

است پیدا می‌نماید حق عینی تبعی است زیرا بر این حق، هرگاه مدیون از پرداخت دین، خودداری کند طلبکار حق دارد طلب خود را، از محل وثیقه تامین نماید بدین لحاظ این حق را، حق عینی تبعی گفته‌اند که، طلبکار به تبع طلب خود حقی بر وثیقه که با پرداختن دین، این حق از بین می‌رود.

ب) حق دینی: حق دینی، حقی است که شخص نسبت به دیگری پیدا می‌کند، صاحب حق را داین یا طلبکار و طرف مقابل را مدیون یا بدهکار می‌نامند اصل طلب اگر انجام کاری باشد تعهد و اگر پرداخت وجهی باشد ـ دین ـ نامیده می‌شود.

باید در نظر گرفت که دین مختص امور مالی است، و سایر تعهدات و الزامات افراد اگر جنبهٔ مالی نداشته باشند ـ تکلیف ـ نامیده می‌شوند مانند حضانت اطفال، تمکین، انجام خدمت نظام وظیفه.

۲ـ حق غیرمالی

حق غیرمالی، امتیازی است که به منظور رفع نیازهای عاطفی و اخلاقی و روابط غیرمالی افراد ایجاد شده است هرچند ممکن است این حقوق بار مالی داشته باشند اما قسمت مالی کمتر مورد توجه می‌باشد مانند زوجیت و ولایت و حضانت و وراثت.
[1]

تقسیماتی که در مورد حق نقل شد نظرات و پیشنهادات کلی حقوقدانان در مورد حق بود اما مرحوم نائینی جامع‌ترین تقسیم را در مورد حق بیان فرمودند:

به نظر این بزرگوار، تمام اقسام حق قابل اسقاط است و آنچه محل بحث است قابلیت نقل یا انتقال آن به غیر است از دیدگاه ایشان اقسام حقوق به شرح ذیل است:

۱ـ حقوقی که فقط قابل اسقاط هستند مثل حق قذف.

۲ـ حقوق قابل اسقاط و نقل بلاعوض، مانند حق قسم.

۳ـ حقوق قابل اسقاط و انتقال اعم از تبرعی و معوض، مثل تحجیر.

---

۱ ـ تلخیص از فصل اول گفتار اول ـ آئین دادرسی مدنی ـ احمدی ـ نعمت ـ انتشارات اطلس ۱۳۷۵ـ هش.

۴ـ حقوق قابل اسقاط و انتقال قهری و در عین حال غیرقابل نقل ارادی، و مانند حق خیار که به وارث منتقل می شود، ولی به عقیده برخی فقها نقل آن به دیگری صحیح نیست. بعضی از حقوق مثل ابوت پدر، ولایت حاکم، و حق استمتاع زوج از زوجه که نه قابل اسقاطند و نه قابل نقل و انتقال.

(با توجه به‌تعریفی که از حق به‌عمل آمد، حق محسوب نمی‌شود و در زمرهٔ احکامند.)[1]

تعریف حکم

حکم در لغت به معنی دستور و امر است و در اصطلاح به صورتهای مختلفی مورد تعریف قرارگرفته است از آن جمله گفته شده:

«خطاب الشرع المتعلق بافعال المکلفین».[2]

یعنی حکم آن است که شارع مقدس حکمی تکلیفی یا وضعی درباره فعلی از افعال انسان جعل و اعتبارکند، به این معنی که آدمی را از ارتکاب فعلی ممنوع کند یا به انجام دادن آن وادارکند و یا در انجام دادن و ترک آن اجازه و رخصت دهد، و یا بر فعل انسان اثری مترتب کند، نوع اول را حکم تکلیفی و قسم دوم را که صرف ترتب اثری بر فعل است، حکم وضعی می‌گویند. در جای دیگر تعریف جامع‌تری از حکم، از تعریف بالا آمده است و آن عبارت است از:

«هوالاعتبار الشرعی عن المتعلق بافعال العباد تعلقاً مباشراً اوغیر مباشر».[3]

حکم اعتبار شرعی است که به عمل مکلف تعلق می‌گیرد چه آن تعلق مستقیم

---

۱ ـ منیةالطلاب (تقریرات درس آیت الله نائینی) ج ۱ ـ ص ۴۲ ـ و طباطبائی یزدی محمد کاظم ـ حاشیه بر مکاتب ص ۵۵ ـ به نقل از کتاب قواعد فقه ـ محقق داماد ـ سیدمصطفی ـ ص ۲۵۵ ـ انتشارات سمت ـ ۱۳۷۴ هش.

۲ ـ سیف الدین ابی الحسن علی بن محمد بن محمد الامدی ـ الاحکام فی اصول الاحکام ـ ج ۱ ـ ص ۴۹ مصر.

۳ ـ محمد تقی حکیم ـ الاصول العامه للفقه المقارن ـ ص ۵۵ ـ آل‌البیت ـ چاپ دوم.

باشد، یا غیرمستقیم و به واسطهٔ منشاء انتزاع باشد. و بطور خلاصه می‌توان گفت که مدلول هر خطاب را حکم نامند.

ویژگیهای حکم

ویژگیهایی که مبین ماهیت و حقیقت حکم هستند عبارتند از:

۱ـ عدم قابلیت اسقاط آن از ناحیه اشخاص.

۲ـ عدم امکان نقل و انتقال آن به اسباب قهری و ارادی.

۳ـ عدم امکان تعهد علیه آن.[۱]

طلاق حق است یا حکم

پس از تعاریفی که از حق و حکم به میان آمده است این سوال مطرح می‌شود که آیا طلاق حق است یا حکم؟ و آیا قابل اسقاط است یا خیر؟

در بسیاری از موارد تشخیص حق از حکم کار آسانی نیست. از جمله مواردی که مفاد حکم رخصت است و مدلول آن این است که انسان می‌تواند فلان عمل را انجام دهد مثل آنکه انسان می‌تواند زوجه خود را طلاق دهد که در این صورت برای فقیه این سوال مطرح می‌شود که این توانایی حق است یا حکم؟

اگر حق است زوج می‌تواند به طریقی بر عدم انجام دادن طلاق متعهد شود و یا این حق خود را اسقاط کند و اگر حکم است چنین نخواهد بود. همچنین هرجاکه شرع و قانون به منظور تنظیم روابط اجتماعی، افرادی را در برابر دیگران به انجام دادن اموری مکلف کند، این تکلیف سبب می‌شود که دسته دوم برای خود حقی احساس کنند و بتوانند اجرای تکالیف مزبور را از ایشان مطالبه کنند برخی عقیده دارند که برای تشخیص حق از حکم باید به آثار آن دو توجه کرد، چنانچه این آثار قابل نقل و انتقال و اسقاط باشد، این سلطه و توانایی حق است در غیر این صورت از مصادیق حکم

---

۱ ـ محقق داماد ـ سیدمصطفی ـ قواعد فقه ـ ص ۲۵۶ ـ سمت ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۴ هش.

خواهد بود.[۱]

به موجب نظریه فوق توانایی صاحب حق این است که او بتواند از امتیاز خود صرف‌نظر کند و امتیازی که نتوان از بین برد، در زمرهٔ تکالیف است یعنی امری است که از سوی شرع صادر شده و حقی برای شخص به وجود نمی‌آورد.

با توجه به تعریفی که در مورد حق و حکم شده و با توجه به توضیحات مربوطه و همچنین با استناد به ماده (۱۱۲۳) قانون مدنی[۲] مشخص می‌شود که طلاق حق است ماده قانونی فوق به وضوح طلاق را حق مرد معرفی کرده است و با توجه به تعاریف سابق که بیان شد طلاق حق مرد است و چون حق است نتیجتاً قابل اسقاط هم می‌باشد چون هرگاه مرد در عده رجعیه به زوجه رجوع کند عملاً طلاق باطل خواهد شد.

اما آثار طلاق حق نیست، بلکه حکم می‌باشد مثل نفقه که بعد از طلاق و در عده رجعیه پرداخت آن بر زوج واجب و لازم است و می‌توان در این مورد چنین بیان داشت که در محاکم فعلی چون صدور طلاق از طرف دادگاه می‌باشد و رای دادگاه به عنوان حکم تلقی می‌شود و با توجه به توضیحات قبلی که طلاق حق مرد است در این مورد بطور اجمال و مختصر می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

«طلاق حقی است که توسط حکم اجرا می‌شود».

مبحث دوم: آثار طلاق مبدأ این آثار

بدیهی است زن و شوهر باید برای درخواست طلاق به دادگاه رجوع کنند قاضی

---

۱ ـ منیه الطلاب (تقریرات درس آیت الله نائینی) ج ۱ ـ ص ۴۲ ـ طباطبائی حکیم ـ محسن ـ نهج‌الفقاهه ـ ص ۸ ـ به نقل از کتاب قواعد فقه ـ محقق داماد ـ سیدمصطفی ـ ص ۲۵۸ ـ سمت ـ چاپ اول.

۲ ـ «مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد» ماده ۱۱۲۳ ق م.

پس از رسیدگی، هرگاه درخواست را موجه ببیند و از اصلاح بین آنها ناامید شد به تفاوت موارد، اذن یا حکم به طلاق را صادر می‌کند. اجرای این اذن یا حکم دادگاه در محضر انجام می‌شود و شوهر یا نماینده قانونی او صیغه طلاق را با حضور دو مرد عادل اجرا می‌کند.

بنابراین، درخواست طلاق و تصمیم دادگاه در باب اذن یا حکم به طلاق مقدمهٔ انحلال زناشویی است.

طلاق یک عمل حقوقی تشریفاتی است که با گفتن صیغهٔ خاص انجام می‌شود و هیچگاه اثر آن به گذشته سرایت نمی‌کند. تا لحظهٔ اجرای این صیغه، زن و شوهر در موقعیت سابق خود قرار دارند و عضو یک خانواده بشمار می‌آیند و تنها از این تاریخ است که پیوند زناشویی پاره می‌شود و آثار طلاق بروز می‌کند. تنها موردی که در درستی این قاعده تردد می‌شود، طلاق زوجهٔ غائب مفقودالاثر است. به موجب قانون مدنی: هرگاه شخصی چهار سال تمام غایب مفقودالاثر باشد، زن او می‌تواند تقاضای طلاق کند.[1]

در این صورت با رعایت مادهٔ ۱۰۲۳[2] حاکم او را طلاق می‌دهد. پس از قید اخیر این ماده که می‌گوید «حاکم او را طلاق می‌دهد» ممکن است استفاده شود که در این حالت حاکم است که زن غائب را طلاق می‌دهد چون او ارادهٔ خویش را بصورت حکم بیان می‌کند، انحلال زوجیت با صدور حکم دادگاه انجام می‌شود و محضر طلاق را ثبت می‌کند.

خواندن صیغه طلاق در حضور دو مرد عادل در صورتی لازم است که شوهر

---

۱ ـ ماده ۱۰۲۹ ق م.

۲ ـ در موراد مواد ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ محکمه وقتی می‌تواند حکم موت فرضی غایب را صادر نماید که در یکی از جراید محل و یکی از روزنامه های کثیرالانتشار تهران اعلانی در سه دفعه متوالی هر کدام به فاصله یک ماه منتشر کرده و اشخاصی راکه ممکن است از غایب خبری داشته باشند دعوت نماید که اگر خبر دارند باطلاع محکمه برسانند هرگاه یکسال از تاریخ اولین اعلان بگذرد و حیات غایب ثابت نشود حکم فرضی او داده می‌شود: ماده ۱۰۲۳ ق م.

بخواهد زن را رها سازد، ولی در جایی که دادگاه بطور مستقیم تصمیم می‌گیرد رعایت هیچ تشریفاتی جز صدور حکم لازم نیست. با وجود این، احتیاط می‌کند که این تردید نیز نادیده گرفته نشود و طلاق با اجرای صیغه خاص آن در حضور دو مرد عادل و به نمایندگی از سوی شوهر انجام‌پذیرد، چنانکه‌رویهٔ دادگاه مدنی خاص نیز چنین است.[۱]

آثار طلاق

بطور کلی آثار مترتب بر طلاق دو نوع است.

۱ـ آثار مالی

۲ـ آثار غیرمالی

گفتار اول ـ آثار مالی

تقسیم اموال بعد از طلاق

در این قسمت این سوال مطرح می‌شود که آیا بعد از طلاق اموالی از جانب مرد به زن می‌رسد یا خیر؟ یا بطور خلاصه کیفیت تقسیم اموال بعد از طلاق چگونه است؟

دربارهٔ اسباب و لوازمی که توسط عروس از خانهٔ پدری به خانهٔ شوهر برده می‌شود که اصطلاحاً به آن «جهیزیه» گفته می‌شود باید گفت که بطور کل جهیزیه در حکم هدیه‌ای است که از طرف والدین به دخترشان داده می‌شود و چون در تملک عروس است، تنها خود او حق دخل و تصرف آن را دارد و می‌تواند هرگاه بخواهد آن را به فروش برساند، متعارفاً برای اینکه مالکیت جهیزیه به صورت قانونی احراز گردد و در صورت اختلاف حقانیت زن مورد قبول هر محکمه‌ای قرارگیرد، «سیاهه» تهیه می‌شود

---

۱ ـ کاتوزیان ـ ناصر ـ حقوق مدنی ـ ج ۱ ـ ص ۴۶۵ ـ انتشارات مدرس ـ ۱۳۷۱ هش.

«در اصطلاح آن به ریز کالاهایی که عروس به منزل شوهرش می‌آورد سیاهه گفته می‌شود».

خانوادهٔ عروس اجناس و لوازمی را که به فرزندشان می‌دهند در برگ کاغذی می‌نویسند و امضاء می‌کنند، از داماد هم به همراه دو شاهد دیگر می‌خواهند تا ذیل آن برگ را امضاء کند و بنویسد که کلیه اجناس و لوازم فوق را دریافت کرده است.

این برگه مانند یک سند نزد خانواده عروس باقی می‌ماند و از آن چون سند ازدواج محافظت می‌شود.

جهیزیه در خانه شوهر مانند ودیعه و امانتی است که مرد هم می‌تواند از آن استفاده کند البته اگر در حین زندگی مقداری از جهیزیه در اثر مصرف تلف شده باشد از مرد مطالبه شییء تلف شده نمی‌شود.

اگر مرد یا زنی نتوانست با همسرش ادامه زندگی دهد و تصمیم به طلاق گرفت زن می‌تواند با استناد به سیاهه که به تایید و امضای داماد رسیده و در واقع جزو دارایی زن به حساب می‌آید آن را از مرد مطالبه کند.

البته بسیاری از خانواده‌ها نه تنها سیاهه تهیه نمی‌کنند، بلکه آن را عملی مذموم می‌شمارند. همین خانوادها در مراجعه به دادگاه‌ها (در صورت عدم سازش زن و شوهر)، به لزوم وجود این برگ پی می‌برند و متوجه می‌شوند که سندی برای احراز مالکیت جهیزیه دختر خود را در دست ندارند. [1]

روایتی از امام صادق (ع)[2] موجود است که در مورد تقسیم اثاثیه منزل بعد از طلاق چنین فرموده است:

در تقسیم اثاثیه خانه بین زن و مرد، آن اثاثیه‌ای که مخصوص زنان است به زن تعلق می‌گیرد (مانند لوازم آرایش زن ـ لباس زن ـ چرخ خیاطی و...) اما در مواردی که ندانیم اثاثیه متعلق به کدام یک از آن دو می‌باشد طبق قاعده:

---

۱ ـ روزنامه کیهان ـ شماره ۱۶۰۱۶.

۲ ـ شیخ محمد بن الحسن الحرالعاملی ـ وسایل الشیعه ـ ج ۱۷ ـ ص ۵۳۵ ـ تهران ـ اسلامیه ۱۳۷۶ هش.

«من استولی علی شییء منه فهو اولی». عمل می‌کنیم یعنی هر کس بر چیزی که استیلا داشته آن مال متعلق به او می‌باشد.

حق نفقه [۱] بعد از طلاق

نفقه زن در عده رجعیه

بر مردی که همسرش را طلاق رجعی داده واجب است تا زن در عده هست بر وی انفاق کند همانطوری که این حکم جاریست زمانی که در صلب نکاح می‌باشد و احکام انفاق بر زن در مدت عده از نظر شروط و کمیت و کیفیت همچون انفاق در وقتی است که‌زن‌درنکاح‌مردمی‌باشد. [۲]

حکم مزبور در صورتی است که زن پیش از طلاق و در زمان عده ناشزه و غیرمطیعه از فرمان شوهر نباشد چنانکه قانون مدنی [۳] در این مورد نیز تصریح کرده است در هر حال، نفقه زن در زمرهٔ دیون مرد است چون ریاست [۴] خانواده بر عهده مرد است و قانونگذار او را موظف به تامین معاش خانواده می‌داند و تکلیف شوهر به دادن نفقه از توابع ریاست او بر خانواده است.

و اگر مرد از پرداخت نفقه در زمان عدهٔ رجعیه امتناع ورزد زن می‌تواند بر علیه مرد شکایت کند. [۵]

همانطوری که گفته شد در عدهٔ رجعیه انفاق بر زن حره و آزاد لازم است بر کنیز نیز انفاق لازم و واجب می‌باشد مشروط به این که آقایش او را در شب و روز نزد شوهرش

---

۱ ـ ماده ۱۱۰۷ ق م= نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که بطور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن بداشتن خادم یا احتیاج او یا بواسطه مرض یا نقصان اعضاء.

۲ ـ شهید ثانی، شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۹۶ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ ـ هش.

۳ ـ نفقه مطلقه رجعیه در زمان عده بر عهدهٔ شوهر است مگر اینکه طلاق در حال نشوز واقع شده باشد، ماده ۱۱۰۹ ق م.

۴ ـ ماده ۱۱۰۵ ق م: در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است.

۵ ـ ماده ۱۱۱۱ ق م: زن می‌تواند در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه به محکمه رجوع کند در این صورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را به دادن آن محکوم خواهد کرد.

بفرستد و رعایت این شرط لازم و واجب است تا بدین وسیله تمام تمکین تحقق یابد و عذری برای شوهر جهت امتناع از نفاق وجود نداشته باشد چنانچه در ایامی که کنیز مطلقه نبوده و در حباله نکاح شوهر است شرط انفاق بر وی همین امر می‌باشد. [۱]

نفقه زن در عده بائن

زنی که طلاق بائن و یا با فسخ نکاح میان او و شوهرش جدائی حاصل شده و ایام عده را می‌گذراند، از آنجا که رابطه زوجیت او با شوهرش کاملاً قطع شده و حملی از وی نیز ندارد، لذا نفقهٔ وی بر عهدهٔ شوهرش نمی‌باشد ولی اگر زن حامل باشد بر مطلق واجب است نفقه و سکنای او را تا زمان وضع حمل مراعات کند و دلیل بر این حکم فرموده حق تعالی است که می‌فرماید:

«وان کن اولات حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن». [۲]

ترجمه: اگر زنان مطلقه صاحبان حمل بودند پس تا وضع حملشان بر آنها انفاق کنید. بدون تردید و شک نفقه به سبب حملی است که زن مطلقه دارد چه آنکه در غیرحامل همانطوری که گفته شد نفقه واجب و لازم نیست. و خلاصه آنکه مطلب فوق نیز در قانون مدنی تصریح شده است. [۳]

نفقه برای حمل است یا مطلقه

در مورد نفقه زن حامل این سوال مطرح می‌باشد که آیا نفقه برای حمل است یا مطلقه، در این باره دو نظر وجود دارد.

۱ـ بعضی فرمودند که نفقه برای حمل است.

۲ـ برخی دیگر معتقدند که نفقه برای مطلقه می‌باشد.

مشهور فقها قول اول را اختیار کرده‌اند چون نفقه دائر مدار حمل است به این معنا

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۹۸و۳۹۷ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ سوره طلاق ـ آیه ۶.

۳ ـ ماده ۱۱۰۹ ق ـ م.

اگرحمل بوده نفقه نیز بر مطلق واجب و در غیر این صورت واجب نمی‌باشد.[۱]

اما دکتر ناصر کاتوزیان نظر دوم را می‌پذیرد و در این مورد می‌گوید:

پولی که مرد از این بابت می‌پردازد برای تامین معاش زن است نه حملی که در شکم او است به همین دلیل، الزام شوهر تابع احکام مربوط به نفقه زوجه است نه اقارب.[۲]

حق زن از مسکن در زمان عده

مطلقه رجعیه در مدت عده مستحق مسکن و نفقه است چه باردار باشد و چه اینکه باردار نباشد مرد باید نفقه روزانه او را بپردازد و اگر طلاق بائن باشد در زمان عده مستحق مسکن و نفقه نیست چه جدایی آنها با طلاق باشد یا خلع و یا فسخ نکاح باشد، البته به شرط این که باردار نباشد و در صورتی که زن حامل باشد تا زمان زایمان حق مسکن و نفقه برای او وجود دارد و در این مساله فرقی بین ذمی و مسلمان در استحقاق مسکن و نفقه و عدم آن نیست.

همچنین بر زن حرام است که از منزل طلاق خارج شود. مقصود منزل طلاق خانه‌ای است که شوهر وقتی زن را طلاق داده وی در آن خانه سکنی داشته است مشروط بر اینکه خانهٔ یاد شده در خور شأن امثال این زن باشد.

حال اگر مرد زن را که در خانه مادون شأنش سکنی دارد طلاق دهد زن حق دارد از وی خانهٔ مناسب با حال یا فوق آن را طلب نماید و بر مرد نیز اجابت آن لازم است.[۳]

البته حکم به حرمت خروج زن از منزل در صورتی است که بدون هیچ عذر و اضطراری خارج گردد، بنابراین ضرورت و اضطرار اگر وی را به خروج از آن خانه وادار نماید اشکالی ندارد.

ناگفته نماند در این حکم فرقی بین خانه حضری و بدوی وجود ندارد یعنی چه خانه

---

۱ ـ ذهنی تهرانی ـ سیدمحمد جواد ـ مباحث الفقهیه ـ ج ۲۰ ـ ص ۲۲۱ ـ انتشارات وجدانی.

۲ ـ حقوق مدنی ـ ج ۱ ـ ص ۴۷۲ ـ انتشارات مدرس ـ ۱۳۷۱ هش.

۳ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۹۶ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

در شهر بوده و چه در ده و یا دهکده باشد چنانچه بین خانه دریائی و خشکی نیز تفاوتی وجود ندارد.

لازم به توضیح است در موردی که خروج زن از منزل حرام می‌باشد فرقی نیست بین آنکه زن و شوهر هر دو بر آن متفق بوده یا صرفاً زن طالب خروج، ولی مرد با وی مخالف باشد، چه آنکه سکونت زن در خانه و عدم خروجش از آن حق الله است و رضایت زوجین مجوز خروج نمی‌گردد.[۱]

همانطوری که در عده رجعیه انفاق بر زن حره و آزاد لازم است بر کنیز نیز انفاق لازم و واجب می‌باشد مشروط به اینکه آقایش او را شب و روز نزد شوهرش بفرستد.

دلیل حرمت اخراج مطلقه از مسکن

چنانکه قبلاً گفته شد زن مطلقه در زمان عده همانند زن در عقد دائم حق مسکن و سایر حقوق را دارد و سکونت زن در خانه و عدم خروجش از آن حق الله است.

به همین دلیل حرمت اخراج مطلقه از مسکن آیه شریفه زیر می‌باشد که خداوند در این حکم در قرآن می‌فرماید:

«لاتخرجوهن من بیوتهن و لایخرجن الا ان یاتین بفاحشة مبینة و تلک حدودالله و من یَتَعّدَ حدود الله فقد ظلم نفسه لاتدری لعل الله یحدث بعد ذلک امراً.»[۲]

ترجمه: «زنها را (تا در عده هستند) از خانه های مسکونی‌شان بیرون نکنید و آنها نیز بیرون نروند، فقط در یک صورت می‌توان آنها را بیرون کرد و آن در صورتی که کار زشت آشکاری مرتکب شوند، این حدودی است که خداوند آن را برای زن و مرد تعیین کرده است این حدود خداوند است (آن را مراعات کنید) و هر که را از حدود خداوند تجاوز کند به خود ستم نموده است. و تو نمی‌دانی شاید خداوند پس از این، خیری پدید آورد.»

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۹۷ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ سوره طلاق ـ آیه ۱ و ۲.

پس مرد حق بیرون کردن مطلقه از خانه طلاق را ندارد مگر در موردی که در آیه منصوص می‌باشد و همه فقها[۱] اخراج زن مطلقه رجعیه از خانه را جایز ندانستند مگر در صورتی که خطای فاحشی را انجام بدهد.

برخلاف زمان زوجیت و در وقتی که زن در حباله نکاح مرد باشد که در این زمان اگر هر دو توافق داشته باشند زن می‌تواند از خانه خارج گردد چه آنکه در این وقت حق از آن زوج و زوجه است لذا وقتی هر دو بر خروج زن با هم توافق نموده‌اند مجاز بوده و اشکالی ندارد. [۲]

اوصاف مسکن برای مطلقه

از آنجایی که مطلقه در زمان عده حق مسکن دارد خصوصیات و مشخصات خانه باید درخورد شأن زن مطلقه باشد.

و همچنین اگر زنی در منزلی که مناسب با حالش نیست طلاق داده شده باشد که در اینجا بر مطلق لازم است وی را به منزل در خورشأن او انتقال دهد.

و در این جا نیز بر مطلق لازم است منزلی که به این مسکن نزدیکتر است انتخاب و تحصیل نماید و با بودن آن حق انتقال به مسکن دورتر را ندارد. [۳]

میراث زوجه

شرایط تحقق ارث زوجه

طبق فقه اسلامی [۴] و قانون مدنی [۵] موجب ارث دو چیز است:

---

۱ ـ شیخ طوسی ـ النهایه ـ کتاب طلاق ـ ص ۵۳۴ ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۴۲ ـ هش. ابن ادریس ـ السرائر ـ ج ۲ ـ ص ۷۳۷ ـ تهران ۱۲۷۰ هق. محقق حلی ـ شرایع‌الاسلام ـ ج ۲ ـ ص ۳۱ ـ انتشارات استقلال ۱۴۱۲ هق.

۲ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۹۷ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

۳ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۹۶و۳۹۷ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

۴ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۳ ـ ص ۱۸۰ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

الف) نسب.

ب) سبب.

از مصادیق بارز سبب زوجیت است که زن و شوهر بدان لحاظ از یکدیگر ارث می‌برند چنانچه قانون مدنی [۶] نیز در این مورد تصریح نموده است.

همچنین قانون مدنی [۷] در جای دیگر چنین مقرر می‌دارد که:

«زوجین که زوجیت آنها دائمی بوده و ممنوع از ارث نباشد از یکدیگر ارث می‌برند» با ملاحظه دو ماده اخیر چنین استفاده می‌شود که در صورتی زن می‌تواند به عنوان زوجه و به موجب سبب، ارث ببرد که این چهار شرط اساسی موجود باشد از چهار شرط یاد شده شرط دوم بیشتر به موضوع نزدیک می‌باشد که آن را به تفصیل شرح می‌دهیم.

شرط بقاء زوجیت تا زمان فوت

برای اینکه زن و شوهر از یکدیگر ارث ببرند علاوه بر وجود رابطه زوجیت باید این علقه در هنگام وفات یکی از طرفین وجود داشته باشد و به وسیله طلاق، یا فسخ، منقطع نگردیده باشد چنانچه این رابطه بوسیله طلاق و جدایی، گسسته شود دیگر علی‌الاصول زن و مرد از یکدیگر ارث نمی‌برند ولی این مساله در رابطه با میراث زوجهٔ مطلقه در مواردی استثنائات و احکام خاصی دارد که به ترتیب زیر مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد.

میراث زوجه در طلاق رجعی

هرگاه زن به طلاق رجعی طلاق داده شود و در زمان عده یکی از زوجین فوت نماید

---

۵ ـ ماده ۸۶۱ ق ـ م «موجب ارث دو امر است: نسب و سبب»

۶ ـ «از جمله اشخاصی که به موجب سبب ارث می‌برند، هر یک از زوجین که در حین فوت دیگری زنده باشد» ماده ۸۶۴ ق م.

۷ ـ ماده ۹۴۰ ق م.

دیگری از او ارث می‌برد چون رابطه زجیت تا انقضاء عده ادامه دارد ولی اگر بعد از عده رجعیه یکی از زوجین بمیرد دیگری از او ارثی نمی‌برد این موضوع در قانون مدنی نیز تصریح شده است.

طبق ماده (۹۴۳) قانون مدنی می‌توان چنین استنباط کرد که در واقع در طلاق رجعی که برای شوهر در مدت عده، حق رجوع است و رجوع با هر لفظ یا هر فعلی که دلالت بر رجوع کند حاصل می‌شود می‌توان گفت رابطهٔ زوجیت، بکلی گسسته نشده و بسیاری از آثار آن از جمله حق نفقهٔ زن، همچنان در ایام عده، باقی خواهد ماند و یکی از آثار زوجیت نیز همین توارث زوجین از یکدیگر است که اگر یکی از آنها در ایام عده فوت کند، دیگری از او ارث می‌برد اما در طلاق بائن که برای شوهر حق رجوع نیست در واقع، با وقوع طلاق رابطهٔ زوجیت بکلی قطع می‌شود بنابراین اگر یکی از آنها حتی در حین عده نیز فوت کند دیگری از او ارث نمی‌برد.

طلاق در حال مرض و مساله ارث زوجه [1]

هنگامی که مرد در حال مرض زن خود را طلاق دهد و تا مدت یکسال از تاریخ طلاق به واسطهٔ همان مرض بمیرد زن از او ارث می‌برد اگرچه طلاق بائن باشد و در این مورد فقها این حکم را مشروط به این دانستند که زن با مرد دیگری ازدواج نکرده باشد.

برای ارث بردن زن از شوهرش در این حالت سه شرط وجود دارد:

۱ـ فوت مرد، ظرف مدت یکسال از تاریخ طلاق اتفاق افتد.

۲ـ فوت، به علت و استناد همان مرضی باشد که در آن مرض، مرد همسر خود را طلاق داده است.

۳ـ زن، در این مدت شوهر جدید اختیار نکرده باشد.

اگر یکی از این سه شرط وجود نداشته باشد زوجه ارث نخواهد برد در مورد این حکم که عیناً از فقه امامیه گرفته شده بین فقها اتفاق و اجماع وجود دارد و مخالفتی

---

۱ ـ مغنیه ـ محمدجواد ـ الفقه علی المذاهب الخمسه ـ ص ۴۴۰ ـ موسسه الصادق ۱۳۷۴ هش.

دیده نشده است [1].

فقهای اهل سنت در این مورد چهار نظر دارند:

۱ـ شافعی ها: که زن را وارث نمی‌دانند.

۲ـ حنفی ها: اعتقاد دارند که اگر مرد بمیرد و زن هنوز در عده باشد ارث می‌برد.

۳ـ مالکی ها: معتقدند که زن بعد از عده و حتی در صورتی که شوهر کرد نیز ارث می‌برند.

۴ـ جنبلی ها: نظر داده‌اند که هرگاه موت شوهر پیش از شوهر کردن زن باشد ارث می‌برد هرچند بعد از عده باشد. [2]

مهر

مهر به حکم کتاب و سنت و اجماع مسلمین حقی است از حقوق زوجه که به محض قرائت ایجاب وقبول مالک آن می‌شود. مهر بر دو قسم است. الف ـ مهر المسمی ب ـ مهر المثل.

الف ـ مهر المسمی: آن است که با رضایت طرفین در متن عقد ذکر شده باشد و برای زیادی آن اندازه‌ای نیست زیرا خدای تعالی فرمودند:

«وان اردتم‌استبدال زوج‌مکان زوج واتیتم احداهن قنطار فلاتاخذوامنه‌شیئا.» [3]

ترجمه: اگر خواستید زنی را عوض کرده و به جای او زن دیگری بگیرید و به یکی از آنان مال بسیاری دادید از او چیزی پس نگیرد.

در اینکه برای حداقل آن اندازه‌ای است یا نه اختلاف نظر وجود دارد.

شافعیه و حنابله و امامیه گفته‌اند: برای کمی آن حدی نیست، هرچیزی که بتوان در

---

۱ ـ مهرپور ـ حسین ـ بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران ـ ص ۶۵ و ۶۶ ـ انتشارات اطلاعات ـ ۱۳۷۰ هش.

۲ ـ محمد ابوزهره ـ محاضرات فی عقد الزواج و آثاره ـ به نقل از حقوق مدنی ـ دکتر کاتوزیان ـ ج ۱ ـ ص ۴۷۳ ـ امام خمینی ـ تحریرالوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۶۱۷ ـ مساله ۱۱ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش.

۳ ـ سوره نساء ـ آیه ۲۰.

بیع با آن معامله کرد به عنوان مهر در ازدواج صحیح است اگر چه یک پول سیاه باشد.

حنفیه گفته‌اند: کمترین مهر ده درهم است و اگر کمتر از آن عقد شود عقد صحیح است ولی ده درهم واجب است.[۱]

مالکیه گفته‌اند: کمترین مهر سه درهم است و اگر کمتر از آن باشد و دخول کند بر اوست که سه درهم را بدهد و اگر دخول نکرد مخیر است که یا سه درهم را بدهد، یا اینکه عقد را فسخ کند و نصف آنچه نام برده بدهد.

ب ـ مهرالمثل: اعتبار مهرالمثل در حالات گوناگون متغیر است.

۱ـ مهر در صورت عدم دخول به واسطه فوت یا طلاق:

حنفیه و حنابله گفته‌اند: برای دخول زوجه مهرالمثل کامل ثابت است.

مالکیه و امامیه گفته‌اند: اگر قبل از دخول زوج فوت نماید مهری برای زن نیست. شافعی دو قول دارد هم مستحق مهر می‌شود و هم نمی‌شود.

۲ـ اگر عقد بر چیزی که تملک نمی‌شود مانند خمر ـ خوک ـ مهرالمثل معتبر است.

۳ـ امامیه و شافعیه و حنابله گفته‌اند: هرکس به عنف با زنی زنا کرد باید مهرالمثل بدهد ولی اگر زن تمایل داشت چیزی واجب نیست.

۴ـ اگر زنی به شرط عدم مهر ازدواج کرد به اتفاق همه عقد صحیح است غیر از مالکیه که‌عقد را قبل از دخول باطل داشته‌اند و بعد از دخول به مهرالمثل قائلند.[۲]

مهریه و تطبیق آن با عرف و قانون مدنی

مهر یا مهریه یا صداق که در فرهنگهای لغت به آن «کابین» نیز می‌گویند که قدما بیشتر از این کلمه استفاده می‌کردند.[۳] مالی است که مرد به سبب عقد نکاح، ملزم به

---

۱ ـ مغنیه ـ محمدجواد ـ الفقه علی المذاهب الخمسه ـ ص ۲۴۰ ـ موسسه الصادق-۱۳۷۴هش.

۲ ـ مغنیه ـ محمدجواد ـ الفقه علی المذاهب الخمسه ـ ص ۳۴۲ ـ موسسه الصادق ـ ۱۳۷۴ هش.

۳ ـ حکیم عمرخیام در یکی از رباعیات خود چنین گفته است:

گفتم به عروس دهر کابین تو چیست؟   گفتا دل خرم تو کابین من است

←

دادن آن به زن می‌شود مهر در حقوق ایرانی بر سنت و مذهب است و نظیر آن را در حقوق غربی نمی‌توان یافت و برخلاف کشورهای اروپایی که مهر را سبب توهین به زنان دانسته و آن را بهای زن تلقی کرده‌اند، مهر در عرف ما نشانه ارزش و احترامی است که مرد برای زن قائل است و نشانهٔ تکلیف و تعهد شوهر برای تامین زندگی زن می‌باشد و در واقع مهر تضمینی است برای زن، بخصوص برای زمان بعد از طلاق محسوب می‌شود.

مهر با (شیربها یا با شلق) که در برخی از نقاط کشور، به پدر و مادر یا خویشاوندان دیگر زن می‌دهد تا نظر موافق آنها را برای ازدواج جلب کند، تفاوت دارد، زیرا مهر مالی است متعلق به زن و در واقع هدیه‌ای است که شوهربه زن می‌دهد و کس دیگری نسبت به آن هیچ حقی ندارد. البته امروزه برخی از نقاط ایران شیربها جزئی از هدیه است که به وسیله پدر دختر یا ولی برای تهیه جهیزیه وی دریافت می‌شود. [۱]

قانون مدنی [۲] مهر را هر مالی که فائده عقلائی داشته و قابل تملک باشد معرفی کرده است. و اگر شوهر بعد از عقد و قبل از نزدیکی (دخول) زن خود را طلاق دهد زن مستحق نصف مهر خواهد بود چنانچه قانون مدنی [۳] نیز در این مورد تصریح نموده است.

در هر حال زن می‌تواند تا زمانی که مهریه به او تسلیم نشده از انجام وظایفی که در مقابل شوهر دارد، خودداری کند و این امتناع باعث از بین رفتن حق نفقه او نخواهد شد، مشروط بر اینکه مهریه مدت دار و به اصطلاح مؤجل نباشد.

← آن جام بلورین که ز می خندان است　　　اشکی است که خون دل در او پنهان است

رباعیات عمرخیام به کوشش علی‌اکبر بیات ـ ص ۲۶.

۱ ـ ماهنامه دادرسی ـ شماره ۴ ـ خلاصه‌ای از صفحه ۲۲ ـ ۱۹ ـ انتشارات سازمان قضائی ۱۳۷۷ ـ هش.

۲ ـ ماده ۱۰۷۸ ق ـ م: «هر چیزی که مالیت داشته و قابل تملک نیز باشد می‌توان مهر قرار داد».

۳ ـ ماده ۱۰۹۲ ق ـ م:«هرگاه شوهر قبل از نزدیکی زن خود را طلاق دهد مستحق نصف مهر خواهد بود».

کیفیت وصول مهریه

مذاهب اتفاق دارند که تعجیل و تاخیر در تادیه مهریه جایز است و می‌توان آن را بطور نقد یا نسیه معلوم کرد.[۱]

در مورد مهریه در قانون مدنی از ماده (۱۰۷۸ تا ۱۱۰۱) به این امر اختصاص داده شده است از نظر عملی زنی که بخواهد مهریه خود را وصول کند حتی اگر اختلافی هم با شوهر خود داشته باشد با توافق باهم زندگی مشترک نمایند چون برابر قانون اسلام مهریه زن بر ذمهٔ شوهر است و عندالمطالبه از طرف زن، شوهر در صورت استطاعت مالی باید بپردازد و بری الذمه شود ولی اگر توافق اعم از اینکه در اثر اختلاف پرونده طلاق و جدایی در دادگاه مدنی خاص مطرح رسیدگی باشد یا حتی پرونده‌ای هم تشکیل نشده باشد ولی در اثر اختلاف وجاهات عدیده زن به خانواده خود پناه می‌شود و منزل مشترک را بنا به جهاتی ترک نموده و امکان دارد زندگی مشترک نباشد و یا اینکه شوهر در اثر ارتکاب جرمی از قبیل دخالت در حمل و توزیع و خرید و فروش و استعمال مواد مخدر این بلای خانمان سوز یا صدور چکهای بلامحل وکلاهبرداری و سرقت و جعل و غیره زوج زندانی باشد و مرد حاضر به پرداخت مهریه نباشد زن می‌تواند برای وصول مهریه خود به طریق زیر اقدام نماید به این معنا با مراجعه به دفترخانه ازدواج که واقعه ازدواج را به ثبت رسانده و با توجه به دفتر نکاح نامه یا سند ازدواج نامه زوجه یا وکیلش نامه‌ای بدین شرح به سردفتر مذکور می‌نویسد و تقاضای صدور اجرائیه می‌نماید و پس از صدور اجرائیه سردفتر برای اینکه تشریفات قانونی انجام گیرد از طریق مراجع ذیربط یا نماینده و وکیلش در صورتی که زوج مدلول و منطوق اجرائیه را انجام ندهد اقدام به بازداشت اموال اعم از منقول و غیرمنقول زوج می‌نماید.

زن می‌تواند از نظر وصول مهریه یا بازداشت اموال زوج به حق مسلم خود برسد ضمناً زوج نیز چنانچه مالی نداشته باشد فی‌المثل کارمند دولت یا شرکتهای تحت

---

۱ ـ مغنیه ـ محمدجواد ـ الفقه علی المذاهب الخمسه ـ ص ۳۴۳ ـ موسسه الصادق ۱۳۷۴ هش.

پوشش دولت یا شغل آزاد داشته باشد می‌تواند برابر قانون تقاضای تقسیط مهریه را بنماید که در اینگونه موارد اقدامات قانونی معمول خواهد شد.[۱]

و خلاصه اینکه برای مطالبه و وصول مهریه به یکی از دو راه حل متوسل شد: یکی از طریق دادگستری و دیگری از طرق اجرای ثبت.

گفتار دوم ـ آثار غیرمالی

آثار غیرمالی مترتب طلاق خود بر دو بخش تقسیم می‌شوند:

الف ـ قطع رابطه همسری

ب ـ حضانت فرزندان

شرائط شرعی مطلقه در طلاق رجعی در خانهٔ طلاق

چنانچه می‌دانید مطلقه در زمان عده رجعی حق نفقه دارد یعنی تمامی حقوقی را که یک زن در حباله نکاح شوهر می‌باشد را دارا می‌باشد و یکی از حقوقی که به زن تعلق می‌گیرد مسکن یا خانه طلاق می‌باشد که تا اتمام مدت عده باید در آن منزل بسر برد و حق خروج هم ندارد مگر در موارد استثناء مثل حج و غیره که در فقه[۲] نیز بیان شده است و حال یک سوال مطرح می‌شود که زنی که در خانه طلاق است آیا می‌تواند شرایطِ شرعی را که یک زن در حباله نکاح شوهر هست رعایت کند یا خیر؟ منظور این است که آیا زن می‌تواند در آن منزل از لوازم آرایشی استفاده کند و حتی بدون حجاب در برابر مطلق خود ظاهر شود یا خیر؟ چون در این حالت زن هنوز در مدت عده می‌باشد و حقیقت جدائی و ماهیت طلاق تحقق نیافته است.

---

۱ ـ تلخیص از بخش اول ـ قانون نکاح وطلاق و قانون مدنی با آخرین اصلاحات و الحاقات ـ نعیمی ـ حاج‌سیدمهدی ـ انتشارات منور ـ چاپ اول ـ ۱۳۷۳ هش.

۲ ـ امام خمینی ـ تحریرالوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۶۰۵ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ ه ش/ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۹۶ ـ موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش.

آنچه که از روایات نقل شده از معصوم موجود است چنین برمی‌آید که ائمه در این مورد حکم به جواز آرایش و زینت زن در عده رجعیه که مطلقه در خانه طلاق بسر می‌برد داده است.

یکی از یاران امام صادق (ع) نقل می‌کند که امام فرمودند: «زنی که از شوهرش طلاق رجعی گرفته است می‌تواند سرمه بکشد و خضاب کند و بوی خوش استعمال نماید و لباس به هرنحوی که می‌خواهد بپوشد.»[۱]

زیرا خداوند در قرآن در قسمت آخر آیه دوم سوره طلاق بعد از بیان حکم حرمت اخراج زنان در عده رجعیه از منزل شوهر می‌فرماید که در این حکم:

«شاید خداوند بعد از آن خیری پدید آورد.»[۲]

و به این وسیله شاید پروردگار محبت همسرش را در دل مرد بیاندازد و به حیات زناشوئی بازگرداند.

حضانت فرزندان

حضانت از ریشهٔ حضن به معنای دامن گرفته شده است[۳]. که کنایه از نگهداری و پرورش فرزندان خردسال در دامان مادر است لذا این حق ابتدا از مادر شروع می‌شود و اختلاف در پایان این حق است.

اساساً مادران، در رابطه با کودکان خود، دو حق قانونی و شرعی دارند که عبارتند از:

۱ـ حق رضاع (شیر دادن)

۲ـ حق حضانت (پرورش کودک)

و به موجب اطلاق آیه: «لاتضار والدة بولدها»[۴] نبایستی مادران، از هرگونه حقی که دربارهٔ فرزندان خود دارند محروم شوند و مورد رنجش قرار گیرند.

---

۱ ـ حقانی زنجانی ـ حسین ـ طلاق یا فاجعه انحلال خانواده ـ ص ۶۷ ـ نشر فرهنگ اسلامی ـ ۱۳۷۱ هش.

۲ ـ سوره طلاق آیه ۲.

۳ ـ ابن منظور ـ لسان العرب ـ ج ۳ ـ ص ۲۲۰ ـ احیاءالتراث العربی ـ ۱۴۰۸ هق.

۴ ـ بقره ـ آیه ۲۳۳.

حق رضاع

مادر می‌تواند تا مدت دو سال فرزند خود را شیر دهد و اگر اجرتی بیشتر از حد معمولی تقاضا بکند، حق او مقدم است و پدر نمی‌تواند فرزند را از مادر جدا کند. ملاک اثبات این ادعا آیه شریفه زیر می‌باشد:

«خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن ارادان یتم الرضاعة و علی المولودله زرقهن و کسوتهن بالمعروف لاتکلف نفس الاوسعها، لاتضار والدة بولدها، ولامولودله بولده...»[1]

ترجمه: مادران می‌توانند فرزندان خود را تا دو سال شیر کامل شیر دهند... و بر پدر است که در حد معمول، نیاز خوراک و پوشاک مادر را برآورد...».

ملاک دیگر اثبات حق رضاع، روایت و اصله از معصوم می‌باشد از جمله:

روایت «ابی الصباح کنانی: عن ابی عبدالله ـ علیه السلام ـ قال: اطلق الرجل المراة و هی حبلی، انفق علیها حتی تضع حملها و اذا ضعة اعطاها اجرها و لایضارها الا ان یجد من هو ارخص اجراًمنها، فان رضیت بذلک الاجر، فهی احق بابنها حتی تفطمه».[2]

ترجمه: هرگاه همسر خود راکه آبستن است طلاق دهد، باید نفقه (مصارف زندگی) او را بپردازد، تا موقع زایمان و سپس بایستی مزد شیر دادن او را پرداخت نماید و اگر مزدی راکه دیگران می‌پذیرند، پذیرفت حق او مقدم خواهد بود.

از آیه و روایت فوق چنین استنباط می‌شود که رضاع حق مادر می‌باشد.

حق حضانت

حضانت هیچ ربطی به ولایت بر ازدواج و اموال طفل ندارد، فقط حضانت عبارتست از رعایت طفل به خاطر تربیت و نگهداری او در مدتی که طفل به سرپرستی

---

۱ ـ بقره آیه ۲۳۳.

۲ ـ محمدبن حسن مرعاملی ـ وسایل الشیعه ـ ج ۲۱ ـ ص ۴۷۱ ـ تهران ـ اسلامیه ۱۳۷۶ هش.

زنان احتیاج دارد و به اتفاق، حضانت حق مادر است و در اینکه پس از پایان مدت حضانت مادر چه کسی اولویت دارد اختلاف کرده‌اند.

اگر مادر از حضانت فرزند معذور بود، حق نگهداری او به چه کسی منتقل می‌شود؟

حنفیه گفته‌اند: از مادر به مادر مادر منتقل می‌شود و بعد از او به ترتیب مادر پدر، خواهر تنی، خواهر مادری، خواهر پدری، دختر خواهر تنی، دختر خواهر مادری تا به عمه و خاله برسد.

مالکیه گفته‌اند: از مادر به مادر مادر و هر چه بالاتر رود منتقل می‌شود و پس از آنها به ترتیب خاله تنی، خاله مادری، خاله مادر، عمه مادر، عمه پدر، مادر مادر پدر، مادر پدر پدر تا آخر.

حنابله گفته‌اند: بعد از مادر، مادر مادر، مادر مادر مادر، پدر، مادران پدر، جد، مادران جد، خواهر تنی، خواهر مادری، خواهر پدری، خاله تنی، خاله مادری، تا آخر.

امامیه گفته‌اند: مادر، بعد پدر و اگر پدر پس از انتقال حضانت فوت یا دیوانه شد و مادر زنده بود حضانت به مادر برمی‌گردد. زیرا مادر با وجود جد پدری از جمیع نزدیکان سزاوارتر است اگرچه با بیگانه ازدواج کرده باشد و اگر پدر و مادر ناپدید شدند حضانت منتقل به جد پدری می‌شود اگر جدی زنده نبود و پدر وصیتی نداشت حضانت متعلق به نزدیکان طفل به ترتیب میراث است و نزدیکترین آنان مانع دورتر است و با تعداد و تساوی مانند آنکه جده مادری و جده پدری باشند و یا مانند خاله و عمه باشد، در صورت دشمنی و نزاع و قرعه‌کشی می‌شود و بنام هرکس درآمد او به حضانت سزاوارتر است تا وفات کند، یا از حق خود روبرگرداند و این همان رای حنابله است.[۱]

بعضی از فقها در مورد حق حضانت برای مادر معتقدند که ادامه این حق تا زمانی است که مادر شوهر نکرده باشد این گروه به روایتی استناد کرده‌اند که در ذیل به شرح آن می‌پردازم. ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین صدوق در کتاب المنفع به نقل از

---

۱ ـ محمدجواد مغنیه ـ الفقه علی المذاهب خمسه ـ ص ۳۷۸ ـ ۳۷۷ ـ موسسه الصادق ۱۳۷۴ هش.

علامه و دیگران[۱] به روایتی در این باره استدلال نموده‌اند که در کتاب من لایحضره الفقیه آورده شده: «عن حفض بن غیاث او غیره، قال سالت اباعبدالله ـ علیه السلام: عن رجلٍ طلق امراته و بینهما ولد ایهما محضر احق به؟ قال: المراة مالم تتزوج.»[۲]

ترجمه: حفض بن غیاث و دیگران دربارهٔ مردی که همسر خود را طلاق داده و فرزندی دارد سوال می‌کند: کدامیک برای حضانت و پرورش فرزند خود شایسته‌ترند؟ امام فرمودند: مادر، تا موقعی که شوهر نکرده باشد.

چون در این حدیث «ولد» را آورده است به معنای مطلق فرزند است چه دختر باشد چه پسر.

مدت حضانت

همانطوری که گفته شد حق نگهداری و پرورش کودکان از مادر شروع می‌شود و تا دو سال ادامه دارد از آن پس مورد اختلاف است.

حنفیه گفته‌اند: مدت حضانت پسر هفت سال و دختر نه سال است.

شافیه گفته‌اند: حضانت دارای مدت معلومی نیست، طفل باید نزد مادر بماند تا این قدرت تمیز را بدست آورد که یکی از والدین خود را انتخاب کند، کودک وقتی به این مرحله رسید در انتخاب بین پدر و مادر مخیر است. اگر فرزند مادر را انتخاب کرد شبها نزد او و روزها نزد پدر می‌ماند تا پدر به تعلیم او اقدام کند، اگر دختر، مادر را انتخاب کرد شب و روز نزد مادر می‌ماند و اگر آندو را انتخاب نکرده حق مادر است.

مالکیه گفته‌اند: مدت حضانت پسر از هنگام تولد تا بلوغ است ولی دختر تا وقتی است که ازدواج کند. و حنابله گفته‌اند: مدت حضانت پسر یا دختر هفت سال و پس از

---

۱ ـ مختلف الشیعه ـ علامه ـ ج ۷ ـ ص ۳۰۷ ـ تهران ـ ۱۳۲۳ هش / المهذب البارع ابن الفهد ـ ج ۳ ـ ص ۴۲۶ ـ موسسه نشر اسلامی ـ ۱۴۰۷ هق / محمدباقر نجفی ـ ج ۳۱ ـ ص ۲۹۱ / المدایق الناظره ـ ج ۲۵ ـ ص ۷۷ ـ دارکتب اسلامی نجف به نقل از ماهنامه دادرسی شماره ۴.

۲ ـ شیخ صدوق ـ محمدبن‌علی بن بابویه قمی ـ من لایحضره الفقیه ـ ج ۳ ـ ص ۲۷۵ ـ داراکتب ـ الاسلامیه ـ طهران ـ ص ۱۳۹۰ ه ق.

آن طفل مخیر است و بین پدر و مادر یکی را انتخاب کند. امامیه گفته‌اند: مدت حضانت پسر دو سال و دختر هفت سال و پس از مادر به عهده پدر است تا دختر به سن نه سال و پسر به سن پانزده سال برسد تا در آن مرحله هرکدام را خواستند انتخاب کنند.[۱]

اختیار طلاق با کیست؟

با توجه به لحن خطاب و بیان آیات متعدد قرآن در مورد طلاق و احادیث معروف و طبق فتوای فقها[۲] اختیار طلاق در دست مرد است.

اسلام مسئولیت سنگین جدائی را و انحلال خانواده را بر عهدهٔ مرد قرار داده و مداخله زن را در آن لازم ندانسته است چنان که تشکیل خانواده و بست عقد ازدواج را در اختیار زن قرار داده است او می‌تواند به دلخواه خود شریک زندگی خود را انتخاب کند و به هرَ یک از خواستگاران خود پاسخ مثبت یا منفی دهد.

و اینکه طلاق را در اختیار مرد قرار داده است ستمی متوجه زن نمی‌شود.

بلکه در حقیقت تکلیف پرمسئولیت انحلال خانواد را از دوش او برداشته است.

آیاتی که ملاک و مستند اختیار و حق طلاق برای مرد می‌باشد عبارتند از:

۱ـ «یا ایهاالذین آمنوا اذا نکحتم المومنات ثم طلقتمو هن...»[۳]

ترجمه: ای مردان باایمان هرگاه زنان مؤمنه را به عقد خود درآورده و پیش از آنکه با آنها نزدیکی کنید طلاقشان دادید...

۲ـ «اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف...»[۴]

ترجمه: هرگاه زنان را طلاق داده‌اید بایستی تا نزدیک به پایان زمان عده یا آنها را به خوشی و سازگاری در خانه نگاهدارید و یا به نیکی رها کنید.

---

۱ ـ مغنیه محمدجواد ـ الفقه علی المذاهب الخمسه ـ ص ۳۸۰ و ۳۷۹ ـ موسسه الصادق ـ ۱۳۷۴ هش.

۲ ـ شرح لمعه ـ ج ۶ ـ ص ۲۴ ـ پاورقی به نقل از الحدائق الناظره ـ بحرانی ـ ج ۲۵ ص ۱۷۲ به نقل از الجامع الصغیر به نقل از دیدگاههای جدید در مسائل حقوقی ـ مهرپور حسین ـ ص ۲۳۳ ـ انتشارات اطلاعات

۳ ـ سوره احزاب ـ آیه ۴۹.

۴ ـ سوره بقره ـ آیه ۲۳۱.



۳ـ «و ان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم».[۱]

ترجمه: و اگر عزم طلاق نمودند خدا به گفتار و کردارشان شنوا و داناست.

۴ـ «والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء...»[۲]

ترجمه: زنهایی که طلاق داده شدند از شوهر نمودن خودداری کنند.

۵ـ «الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان...»[۳]

ترجمه: طلاقی که شوهر رجوع در آن تواند کرد دو مرتبه است پس آنگاه که طلاق داد یا رجوع و نگهداری زن کند به خوشی و سازگاری یا رها کند به نیکی...

وکالت در طلاق

به نظر مشهور فقها[۴] می‌توان صیغه طلاق را با اعطای وکالت به غیر، اجراء نمود چنان که قانون مدنی[۵] نیز بدان اشاره کرده است خواه زوج در مراسم اجرای طلاق حضور داشته باشد و یا اینکه غایب باشد اما پاره‌ای از فقهای عامه[۶] معتقدند در صورتی که مرد نزد زنش حاضر باشد باید خود وی مستقیماً به انجام طلاق مبادرت نماید بنابراین انجام آن از طریق وکیل صحیح نخواهد بود مستند این عده از فقها روایت زراره از حضرت صادق (ع) است که از آن حضرت در پاسخ سوال از جواز یا عدم جواز وکالت در طلاق، فرمودند: «لا یجوز الوکالة فی الطلاق».[۷]

یعنی در طلاق وکالت جایز نیست.

---

۱ ـ سوره بقره آیه ۲۲۶.
۲ ـ سوره بقره آیه ۲۲۸.
۳ ـ سوره بقره آیه ۲۲۸.
۴ ـ نجفی ـ محمدحسن بن محمدباقر ـ جواهر الکلام ـ ج ۳۲ـ ص ۶ ـ چاپ نجف ـ افست بیروت ـ ۱۳۷۷ هق/شهید ثانی ـ مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام ـ ج ۲ ـ ص ۴ ـ چاپ تهران ـ ۱۲۷۳ هق ـ افست قم.
۵ ـ ماده ۱۱۳۸ ق.م: ممکن است صیغه طلاق به توسط وکیل اجرا نمود.
۶ ـ جزایری عبدالرحمن ـ الفقه علی‌المذاهب الاربعه ـ ج ۴ ـ ص ۳۷۰ ـ دارالعلم للملایین ـ بیروت ـ ۱۹۶۵ م.
۷ ـ وسایل الشیعه ـ باب ۳۵ از ابواب مقدمات طلاق ـ به نقل از حقوق خانواده ـ محقق داماد ـ سید مصطفی ـ ص ۴۰۴ ـ نشر علوم اسلامی ـ چاپ چهارم ـ بهار ۷۲.

مستند جواز وکالت در طلاق

مستند جواز وکالت روایت خاصی است که در این مورد وجود دارد از جمله حدیثی از امام جعفر صادق (ع)[1] روایت شده است که به موجب آن از حضرت در مورد مردی که امر طلاق زنش را به دیگری واگذار کرده و گفته شاهد باشید که من اختیار طلاق زنم را به فلان کس دادم، سوال شده که آیا این امر جایز است یا خیر؟

و آن حضرت فرموده است: بلی صحیح است و مانعی ندارد.

از این روایت استفاده می‌شود که حضور یا غیاب شوهر تاثیری در جواز توکیل در امر طلاق ندارد زیرا آن حضرت در مقابل پاسخ مسائل، از وی نپرسیده که آیا مرد نزد زنش بوده یا خیر؟ و چون نپرسیده است، به اصطلاح فقهی اهمیت ترک استفصال دلیل است بر اینکه مطلقاً مانعی ندارد.[2]

طلاق به درخواست زوجه

اگرچه در حقوق اسلام طلاق ایقاع و در اختیار زوج است ولی در مواردی مذاهب اسلامی معتقدند که زن می‌تواند از حاکم تقاضای صدور حکم طلاق کند، و حاکم زوج را ملزوم به طلاق می‌کند یا به ولایت شرعی خود، زوجه را مطلقه می‌سازد موارد مزبور به شرح زیر است.

۱ـ غیبت زوج

اگر زوج غایب شود به نحوی که محل و مسکنش معلوم نباشد و خبری از او بدست

---

۱ ـ حر عاملی محمدبن حسن ـ وسائل الشیعه ـ باب ۳۹ از ابواب طلاق ـ حدیث ۱ـ ص ۳۳۳ ـ چاپ تهران ـ ۱۳۷۶ـ هق.

۲ ـ محقق داماد ـ سید مصطفی ـ حقوق خانواده ـ ص ۴۰۵ ـ نشر علوم اسلامی ـ ۱۳۷۲ هش.

نیاید در این مورد ابوحنیفه و شافعی و احمد معتقدند زوجهٔ چنین مفقودی می‌تواند پس از انقضای مدتی که غالباً تا پایان این مدت شخص زنده نمی‌ماند ازدواج کند و مالک می‌گوید زوجه چهار سال از تاریخ رجوع به قاضی صبر می‌کند چنانچه خبری از زوج برسند چهار ماه و ده روز عده نگه می‌دارد و آنگاه ازدواج بر وی حلال می‌باشد.

امامیه معتقدند که اگر غایب خود مالی دارد که می‌توان از آن نفقه زوجه را پرداخت کند یا ولی او نفقه زوجه را بپردازد[1]، زوجه باید تا زمانی که به وفات یا طلاق علم پیدا نکرده منتظر بماند، در غیر این صورت می‌تواند به حاکم رجوع کند و حاکم چهار سال از هنگام رجوع مهلت می‌دهد و در این مدت به جستجوی غایب می‌پردازد اگر خبری از غایب بدست نیامد چنانچه غائب ولی یا وکیل داشته باشد آنها را ملزم به طلاق زوجه می‌کند و در صورت امتناع آنها رأساً زوجه را مطلقه می‌نماید. و زوجه پس از این طلاق باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارد.

۲ـ امتناع یا عجز از انفاق:

امام شافعی ،احمد ومالک قائل هستند که زوجه می‌تواند در صورت امتناع یا عجز شوهر از انفاق ، از حاکم طلاق خود را تقاضا کند ولی ابوحنیفه اعسار زوج را موجب طلاق نمی‌داند. بعضی از فقهای امامیه عسرت زوج را موجب طلاق نمی‌داند ولی عده‌ای از جمله سید محمد کاظم طباطبائی و سیدابوالحسن اصفهانی می‌گویند:

زوج اگر معسر باشد یا تمنع از انفاق نماید و الزام او به اتفاق مقدور نگردد زوجه می‌تواند از حاکم تقاضای طلاق کند.[2]

۳ـ ایلاء یا التزام زوج به ترک وظیفه خاص زوجیت:

اگر زوج به خداوند سوگند یاد کند که وطی زوجه را ترک نماید در صورتی که سوگند

---

۱ ـ حکیم حاج سیدمحسن ـ منهاج الصالحین ـ ج ۲ ـ ص ۳۲۶ ـ چاپ نجف انتشارات دارالزهـراء ـ ۱۳۷۷ ـ هق

۲ ـ محقق داماد ـ سیدمصطفی ـ حقوق خانواده ـ ص ۴۷۱ ـ نشر علوم اسلامی ۱۳۷۲ هـ ش.

برای بیش از مدت چهار ماه باشد که این امر را طلاق ایلاء گویند در این مورد ابوحنیفه می‌گوید:

اگر تا پایان چهار ماه مرد به سوگند خود عمل کند، زوجه به طلاق بائن مطلقه می‌گردد بدون اینکه نیاز به ترافع نزد قاضی باشد.

پیروان مالک، احمد و شافعی معتقدند در چنین موردی باید به قاضی مراجعه شود و قاضی زوج را امر به وطی می‌کند، چنانچه امتناع کند او را ملزم به طلاق می‌کند و در صورت امتناع، حاکم زوجه را مطلقه می‌سازد و این طلاق رجعی است.

امامیه معتقد است: اگر بیش از چهار ماه بگذرد، در صورت رجوع زن به قاضی و گذشته چهار ماه از تاریخ رجوع، قاضی زوج را به رجوع یا طلاق مجبور می‌کند، و در صورت امتناع زوج، قاضی او را تا اختیار یکی از دو امر محبوس می‌نماید، بی‌آنکه اختیار داشته باشد زوجه را مطلقه نماید.

ـ بعضی از مذاهب اسلامی تضرر زوجه از قول یا فعل زوج و یا بیم خطر و عسر و حرج را نیز از موارد طلاق می‌دانند.[1]

طلاق زنی که به سفر مباح یا مستحب رفته است

اگر زن در حالی که به سفر مباح یا مستحب رفته باشد و شوهرش او را در این حال طلاق دهد آیا واجب است به منزل برگردد؟ یا خیر. سه احتمال وجود دارد.

۱ـ در صورتی که از سفر فوراً مراجعت نماید مقداری از عده را در مسکن و منزلش درک کند بر او لازم است مراجعت کرده و فوراً خودش را به منزل برساند و در غیر این فرض واجب نیست.

۲ـ بر وی مراجعت مطلقاً لازم است چه مقداری از عده را در خانه درک کند و چه درک نکند.

۳ـ مخیر است به خانه برگردد و عده را در آنجا سپری نموده یا در سفر بوده و تا

---

۱ ـ همان منبع.

عده‌اش سر رود.[۱]

دلیل احتمال دوم

دلیل این احتمال آن است که زن از خروج و بیرون رفتن از خانه بطور مطلق نهی شده حال که بیرون واقع شده واجب است حتی‌الامکان خود را به خانه رسانده تا از باب «المیسور لایسقط بالمعسور» هرقدر از عده را که ممکن است در مسکن و منزل باشد از این رو هر قدر در رسیدن به منزل و قرار در آن اهمال و مسامحه کند عاصی و گنه کار می‌باشد.

دلیل احتمال سوم

اگرچه زن معتده بطور مطلق از خروج منهی است ولی این نهی درباره زنی که در حال مسافرت طلاق داده شده صادق نبوده و اساساً این زن مشمول اطلاق نهی نمی‌باشد چه آنکه مورد آنها مستوطنه یعنی زنی که در حال استقرار در خانه طلاق داده شده می‌باشد.

از این گذشته اگر وی مکلف باشد که از سفر اعراض نموده و در اثناء خود را به منزل برساند بسا در این عود مشقت برایش بوده بدون اینکه بر این تحمل مشقت ها فایده‌ای مترتب باشد زیرا مقصود انقضاء مدت عده است چه وی به خانه بازگردد یا در سفر باشد و پرواضح است که این فرض حاصل و نیازی به عود و مراجعت نمی‌باشد.

دلیل احتمال اول

در جایی که زن اگر برگردد از زمان عده چیزی را در منزل درک نمی‌کند عودش لغو و بی‌فایده است از این رو در این مورد عود واجب نمی‌باشد، بلی در صورت ادراک جزئی از عده در منزل اطلاق نهی از خروج شامل وی شده و او را مکلف به مراجعت

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۹۷ ـ انتشارات موسسه اسماعلیان ـ ۱۳۷۳ هش

می‌کند.

دلیل احتمال اول مرکب از دو دلیل احتمال دیگر می‌باشد به این معنا که در شق اول که با عود جزئی عده را در منزل درک می‌کند دلیل، همان دلیل احتمال دوم می‌باشد و در شق دیگر که با عود چیزی از عده را در منزل نتواند درک کند به دلیل احتمال سوم می‌توان متمسک شد.

در نتیجه احکامی که در لزوم مراجعت و عدم آن گفته شد و نیز احتمالاتی که ذکر نموده‌ام در موردی است که:

اولاً: رجوع زن از سفر به خانه ممکن بوده.

ثانیاً: ضرورت و الزامی به عدم مراجعت نباشد.

چه آنکه در این دو صورت بدون تردید مراجعتش لازم و واجب نیست.[۱]

طلاق حاکم رجعی است یا بائن؟

در اینکه طلاقی که توسط دادگاه صورت می‌گیرد بائن است یا رجعی اختلاف نظر وجود دارد برخی از صاحب نظران عقیده دارند چنین طلاقی بائن است[۲]. و شوهر در زمان عده حق رجوع ندارد زیرا وقتی اجازه داده می‌شود زن به دادگاه ۲رجوع کند و پس از طی مراحل دادرسی و اثبات موضوع پس از مدتی موفق به اخذ حکم طلاق گردد و شوهر به اجبار دادگاه طلاق دهد و یا در صورت استنکاف او از جانب دادگاه طلاق واقع شود، اگر با شوهر بتواند رجوع کند و وضعیت زناشوئی را بـه حـال اول درآورد مراجعه زن به دادگاه و صدور حکم دادگاه پس از طی این مـراحـل بـی‌معنی

---

۱ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۳۹۸ ـ انشارات موسسه اسماعیلیان ـ ۱۳۷۳ هش

۲ ـ ملاک ادعا این گروه ماده ۱۱۳۰ ق ـ م می‌باشد «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه می‌باشد وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند چنانچه عسروحرج مذکر درمحکمه ثابت شود دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسّر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود»

خواهد بود و حکم قانون لغو و بی‌اثر است.[۱]

برخی از فقهای معاصر هم طلاقی را که بوسیله حاکم در صورت امتناع شوهر از دادن نفقه انجام می‌گیرد بائن دانسته و برای زوج رجوع قائل نیستند از جمله آیت الله خوئی در این مورد معتقد است که: هرگاه زوج از دادن نفقهٔ زوجه خود که استحقاق نفقه را دارد امتناع ورزد به حاکم مراجعه می‌کند حاکم به شوهر امر به نفقه و یا طلاق می‌کند و در صورتی که شوهر از دادن نفقه و طلاق امتناع ورزد حاکم زن را طلاق می‌دهد و ظاهراً این طلاق بائن است و برای شوهر حق رجوع در ایام عده نیست و عده زن مطلقه همان عدّه طلاق است.[۲]

اما دکتر لنگرودی نظر دیگری دارد او معتقد است که اصل در طلاق رجعی بودن آن است و طلاق بائن منحصر به مواردی است که در قانون مدنی تصریح به باین بودن آن شده است غیر از موارد مذکور هرگونه طلاقی رجعی است و طلاق حاکم بنابر طبیعت خود اگر از اقسام بائن مذکور در قانون مدنی است بائن، وگرنه رجعی است و آثار مخصوص به خودرا دارد.[۳]

طبیعت طلاق از لحاظ بائن و رجعی بودن در مورد غائب مفقودالاثر

در این مورد به لحاظ مفقود بودن شوهر و بی‌خبری از حیات و ممات او بعد از تحقیق و تفحص در مدت نسبتاً قابل توجه حاکم برای بیرون آوردن زن از بلاتکلیفی مداخله می‌کند و او را طلاق می‌دهد و به او امر می‌کند که عده نگهدارد و با انقضاء ایام عده زن از بلاتکلیفی درآمده، از قید زوجیت سابق رها می‌گردد و می‌تواند با دیگری شوهر کند.

---

۱ ـ دکتر امامی ـ سیدحسن ـ حقوق مدنی ـ ج ۵ ـ ص ۶۵ ـ انتشارات کتابفروشی اسلامیه ـ ۱۳۷۴ هش / دکتر کاتوزیان ـ ناصر ـ حقوق مدنی خانواده ـ ص ۳۸۴ ـ انتشارات مدرس ـ ۱۳۷۱ هش.

۲ ـ آیت الله خوئی ـ سیدابوالقاسم موسوی ـ منهاج الصالحین ـ ج ۲ ـ ص ۱۶۴۹ ـ انتشارات دارالزهراء بیروت ـ چاپ ششم.

۳ ـ دوره حقوق مدنی ـ ارث ـ ج ۱ ـ ص ۲۱۹ ـ انتشارات امیرکبیر ـ چاپ اول.

طلاقی که بدین صورت واقع می‌شود رجعی است یعنی اگر قبل از انقضاء عدّه شوهر پیدا شد می‌تواند رجوع کند و زندگی زناشوئی را ادامه دهد، رجعی بودن طلاق زوجه غایب مفقود الاثر هم در قانون مدنی [1] نیز تصریح شده است.

همچنین تمام فقها[2] در این مورد اجماع دارند که چنین طلاقی رجعی است. چنانکه آیت الله خوئی در این مورد می‌فرماید: طلاق که از ناحیه ولی حاکم واقع می‌شود رجعی است و واجب است نفقه زوجه را داد و هرگاه زوج در اثناء عده حاضر شد می‌تواند رجوع کند و اگر یکی از آنها در ایام عده وفات کرد دیگری از او ارث می‌برد و اگر بعد از عده فوت کرد بین آنها ارث وجود ندارد.[3]

طلاق مریض

طلاق شخص مریض در حال مرض کراهت دارد اما تزویج او صحیح بوده و کراهتی ندارد ملاک این سخن روایت معصوم می‌باشد که:

زراره از امام صادق (ع) در مورد مریضی می‌پرسد که آیا طلاق همسر در حال مرض جایز هست یا نه؟ حضرت فرمودند: نه ولکن برای او جایز است با زنی تزویج کند در این صورت اگر با او رابطه زناشوئی پیداکند از او ارث می‌برد و اگر از دنیا رفت نکاح او باطل می‌شود.

البته فقها نهی مذکور در قسمت اول این روایت را به جهت ادله دیگری که به نحو اطلاق آن را جایز می‌دانند حمل بر کراهت کرده‌اند در این قانون نیز نظر دقیق اسلام واضح است که به طرفداری از زن و حفظ حقوق وی نمی‌خواهد حقی از او پایمال

---

۱ ـ ماده ۱۰۳۰ ق م «اگر شخص غائب پس از وقوع طلاق و قبل از انقضاء مدت عدّه مراجعه نماید نسبت به طلاق حق رجوع دارد ولی بعداز انقضاء مدت مزبور حق رجوع ندارد.

۲ ـ امام خمینی ـ تحریرالوسیله ـ ج ۲ ـ ص ۳۴۳ ـ مساله ۲۱ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ هش ـ شیخ محمد حسن نجفی ـ جواهر الکلام ـ ج ۳۲ ـ ص ۲۹۷ ـ انتشارات داراحیاءالثرات العربی ـ بیروت ـ ۱۹۸۱ م ـ چاپ هفتم.

۳ ـ آیت الله خوئی ـ سیدابوالقاسم موسوی ـ منهاج الصالحین ـ ج ۲ ـ ص ۲۹۳ ـ مساله۱۴۶۷ ـ انتشارات دارالزهراء بیروت ـ چاپ بیستم

گردد زیرا بدیهی است زنی که تا آخرین لحظات با شوهر بسر برده و در خانه او خدمات زیادی انجام داده و از او به محبت پذیرائی نمود و متحمل زحمات کثیری شده است عواطف انسانی در این صورت حکم می‌کند که نباید مرد در چنین لحظات حساس عمر، به منظور محروم ساختن همسرش از ارث و یا افکار دیگر او را رها سازد و عملاً ثابت کند که تاکنون علاقه عمیقی به او نداشته و احترام چندانی برای او قائل نبوده است و این اهانتی است که یک شوهر در حق همسر باوفا و خدمتگذاری انجام می‌دهد.

اسلام در عین حال مصالح سایر افراد خانواده را نیز در این قانون از نظر دور نمی‌دارد و دستور می‌دهد که اگر مردی در حال مرض با زنی تزویج نمود و با او رابطه زناشوئی برقرار نکرد نکاح او کان لم یکن محسوب می‌شود زیرا چه بسا ممکن است مرد در حال مرض تحت تاثیر برخی از عوامل بخواهد بدون جهت فرزندان و اعضاء خانواده خود را از قسمتی به ارث و از ثروت خود محروم سازد و یا دیگران بخواهند با تحمیل زناشوئی به بیماری دامی برای ربودن مال و ثروت او و بعد از مرگش بنهند و بدین وسیله بر حقوق افراد خانواده ستمی روا دارند. اسلام برای حفظ حقوق مشروع آنها تمام طرق سوء استفاده‌ها و تجاوزها را با دستورهای خود می‌بندد از این رو در روایات زیادی وارد است که اگر شخص بیماری همسر خود را با دستورهای خود می‌بندد از این رو در روایات زیادی وارد است که اگر شخص بیماری همسر خود را در این حالت، مرد از دنیا رفت همسرش با اینکه از شوهرش طلاق گرفته و همسر قانونی او محسوب نمی‌شود ولی از ثروت شوهرش ارث می‌برد.

و جالب توجه اینکه اگر زن در این حال از دنیا رفت مرد از او ارث نمی‌برد![1] چنانکه مشاهده می‌کنید در هر حال حتی آخرین لحظات عمر شوهرش نیز حقوق او حفظ شد

---

۱ ـ محقق حلی - ابوالقاسم نجم الدین جعفربن حسن - شرایع الاسلام - ج ۳ - ص ۵۹۱ - انتشارات استقلال - ۱۴۱۲ هق - امام خمینی تحریرالوسیله - ج ۳ - ص ۶۱۷ - انتشارات اسلامی - ۱۳۷۴ هش. محمدجواد مغنیه - الفقه علی المذاهب الخمسه - ص ۴۴۰ انتشارات موسسه صادق - تهران ۱۴۱۶ هق.

است.

چنانکه از امام صادق (ع) پرسیدند: مردی که در حال مرض همسر خود را طلاق می‌دهد آیا طلاق صحیح است؟ امام پاسخ فرمودند: طلاق او صحیح است ولی اگر مرد بمیرد از او ارث می‌برد و لیکن اگر زن از دنیا رفت و مرد بهبودی یافت از زن خود ارث نمی‌برد.[1]

تفاوت طلاق و فسخ

طلاق و فسخ ازدواج، هر دو به زندگی زناشوئی و به رابطه حقوقی و قانونی بین زن و شوهر پایان می‌بخشند با این وصف دو راه حل حقوقی جداگانه محسوب می‌شوند و تفاوتهایی با هم دارند.

از جمله اینکه طلاق تشریفات خاص و ویژه‌ای دارد مانند شرایط خاص در زن (از لحاظ حالات زنانه) ضرورت حضور دو شاهد عادل به هنگام اجرای صیغه طلاق ، که هیچکدام از این شرایط درمورد فسخ ازدواج مطرح نیست.

علاوه بر این در مورد طلاق ، اختیارات مرد بیش از زن است ولی در مورد فسخ هر کدام از طرفین که حق فسخ داشته باشند از جهت اجرای حق با دیگری فرقی ندارند و همچنین درمورد مراجعه به دادگاه نیز در مورد فسخ و طلاق تشریفات متفاوتی دارد.

علاوه بر آنچه که گفته شد در فسخ رابطه طرفین کاملاً قطع می‌شود در حالی که در برخی از اقسام طلاق و در دوران‌عدّه برگشت از طلاق و از سرگرفتن زندگی زناشوئی بدون آنکه نیازی به ازدواج مجدد باشد امکان پذیر است.

و سرانجام از لحاظ مهر ، طلاق و فسخ با یکدیگر تفاوت دارند.

درمورد فسخ اگر رابطهٔ جنسی بین طرفین برقرار نشده باشد به زن مهر تعلق نمی‌گیرد(جز درموردی که دلیل فسخ ناتوانی جسنی مرد است) در حالی که درمورد

---

۱ ـ حر عاملی ـ شیخ محمد حسین بن حسین ـ وسائل الشیعه ـ ج ۷ ـ ص ۳۵۸ ـ انتشارات داراحیاء التراث العربی ـ ۱۳۷۶ هق.

طلاق هرگاه شوهر خود را پیش از آمیزش جنسی طلاق دهد باید نصف مهر را بپردازد.

فرق دیگر فسخ و طلاق که هر دو ازاله قید نکاح است این است که بر طلاق آثاری مترتب است از قبیل احتیاج به محلل طبق شرایط و حکم به حرمت ابدی طبق شرایط، ولی در فسخ هیچ یک از آن آثار وجود ندارد جز از بین رفتن آثار نکاح.[۱]

---

۱ ـ فیض ـ علیرضا، مبادی فقه و اصول ـ ص ۳۶۴ ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۷۱ هـ ش

PDF.tarikhema.org

بخش پنجم: عدّه

معنای لغوی عدّه

ازنظر لغوی عدّه دارای معانی متعددی است از جمله عبارتند از:

به معنی گروه بودن ـ به معنی شمردن ـ وگاهی به معنی حزن زنی در مرگ شوهرش است ـ صاحب حالت شدن ـ حله تن دوختن ـ غم داشتن . مفرد عدّه کلمه عِدَد می‌باشد و ماده اصلی آن « عَدَدَ ـ یَعدُدُ » می‌باشد که پس از ادغام « عَدَّ یَعُدُّ » بر وزن « مَدَّ یَمُدُّ» است عده چون اسم ذات است معنای مصدری ندارد.[1]

معنای اصطلاحی عّده [2]

عده عبارت است از مدتی که زن انتظار می‌کشد تا پاکی رحم خود را از آبستنی احراز کند و یقین به عدم برای او حاصل گردد.[3]

نظر علمای اهل تسنن در تعریف عّده

فرق اهل سنت درموردعدّه هر یک تعابیر خاصی دارد که عبارتند از:

---

۱ ـ ابوالحسین احمد بن ذکریا ـ معجم المقاییس اللغة ـ ج ۴ ـ ص ۱۳۰ ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۴۱ ه ش / دهخدا علی اکبر ـ لغتنامه ـ ج ۲۲ ـ ص ۱۳۰ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۴۱ هش.

۲ ـ قانون مدنی ماده (۱۱۵۰): عده عبارت است از مدتی که تا انقضاء آن زنی که عقد نکاح او منحل شده است نمی‌توان شوهر دیگری اختیار کند.

۳ ـ فیض ـ علی رضا ـ مبادی فقه و اصول ـ ص ۳۳۷ ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۷۱ هش.

حنفیه:عدّه زمانی است که آثار نکاح در آن مقتضی می‌شود.

مالکی: عدّه مدتی است که از ازدواج به سبب طلاق زن و یا موت زوج یا فسخ نکاح پایان می‌پذیرد.

شافعی: عدّه زمانی است که زن می‌خواهد برائت رحمش را از حمل بداند یا عدّه زمانی است که زن باید پس از طلاق یا وفات، آن را تعبداً طی کند.

حنابله: عدّه مدتی است که پس از سپری شدن آن زن بر مرد بواسطهٔ طلاق حرام می‌گردد. یا عدّه مدتی است که بواسطه فوت زوج، زن‌عدّه نگه داشته و پس از سپری شدن آن زن حق ازدواج مجدد را دارد.[1]

فلسفه نگه داشتن عدّه

فلسفه نگه داشتن‌عدّه با توجه به شرایط و مقتضات خود متفاوت خواهد بود که در ذیل بدان اشاره می‌کنم.

۱ـ با توجه به تعریفی که ازعدّه به عمل آمده مدتی است که زن در آن مترصد است باید صبرکند و با مراعات قانون‌عدّه از اختلاط انساب [2] جلوگیری می‌شود و بدیهی است که شارع به این مساله اهمیت فوق العاده‌ای داده ، پاکی نسبت را مورد تاکید قرار داده است و از این جهت است که اگر زن قبل از نزدیکی با شوهرش از او طلاق بگیرد برای او ، این انتظار ومهلت (عدّه) لازم نیست چنانچه در سوره احزاب آیه (۴۹) [3] بدان تصریح شده است و شاید جهت آن این‌باشد که با وجود عدم رابطه زناشوئی دیگر

---

۱ ـ جزیری عبدالرحمن ـ الفقه علی‌المذاهب اربعه ـ ج ۴ ـ ص ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ ـ انتشارات مکتب تجاری مصر ۱۹۶۹م.

۲ ـ محقق حلی ـ شرایع الاسلام ـ ج ۳ ـ ص ۲۲ ـ انتشارات موسسه اسماعیلیان ـ قم ۱۴۰۹ هق.

۳ ـ یا ایهاالذین امنو اذا نکحتم المومنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عده تعتدونها فمتعوهن و سرحوهن سراجا جمیلا(احزاب آیه ۴۹).

ترجمه آیه: ای مردان با ایمان هرگاه زنان مومنه را به عقد خود درآورده و پیش از آنکه با آنها نزدیکی کنید طلاقشان دادید در این صورت از شما نگهداشتن عده بر آنهانیست پس آنها را به چیزی بهره‌مند و به نیکی رها سازید.

اختلاط انساب پیش نمی‌آید.

۲-رعایت حرمت نکاح و یا احترام به نکاحی که در اثر فوت یا فسخ یا طلاق منحل شده است.

۳- عدّه طلاق گاهی مهلتی برای تفکر و بازگشت به زندگی زناشوئی است در این مدت زن وشوهر می‌توانند درباره کانون خانوادگی وسرنوشت خود و فرزندانشان نیک بیندیشند و قانونگذار به شوهر امکان داده است که در صورت پشیمانی ازگسستن رابطهٔ زناشویی با رجوع خود اثر طلاق رااز میان برده و زندگی مشترک را بدون اشکال از سرگیرد.

۴-اساساً وجوب انتظار درموردعدّه ها تعبدی است و ما فلسفه آن را نمی‌دانیم زیرا بر زن غیر مدخوله نیزعدّه وفات لازم است با اینکه درمورد او یقین به پاکی رحم ازحمل ، وجود دارد همچنین درمورد عقیم .[1]به این مفهوم که زن ولو آنکه یقین به برائت دارد ولی با این وجود شرعاً بر او لازم است که این مقدار را صبر کند مثلاً زنی که عقیم و از زایمان محروم است اگر چه مطالب یاد شده در او نیست یعنی گرفتن‌عدّه ولزوم آن در حقش به جهت حکم به برائت رحم از حمل نیست ولی تعبد شرعی مقتضی است که او نیز مثل سایر زنان‌عدّه نگاه دارد زیرا خداوند در سوره بقره آیه (۲۲۸)[2] المطلقات را بصورت عام بیان نموده و تمام مطلقه اعم از زنانی که استعداد حمل دارند و زنان عقیم را شامل می‌شود.

اقسام عدّه

۱- عدّه طلاق ، در زن مدخوله سه طهر است . سه ماه و ده روز (درمورد زنی که در سن حایض است ولی حیض نمی‌بیند.)

۲- عدّه وفات ، چهار ماه و ده روز است.

---

۱ - فیض - علیرضا - مبادی فقه و اصول - ص ۳۳۸ - انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۷۱ هش.

۲ - والمّطلقات یتربضن بانفسهن ثلثه قروء.

۳ـ عدّه آبستن ، وضع حمل است در غیر مورد وفات شوهر اگر چه پس از طلاق بلافاصله وضع حمل کند.(تحریر الوسیله).

۴ـ عدّه آبستن در مورد وفات شوهر « ابعدالاجلین » است از وضع حمل و چهار ماه و ده روز .

۵ـ عدّه متعه دو حیض است مگر آنکه به اقتضای سن عادت زنانگی را نبیند و در این صورت چهل و پنج روز است.

۶ـ عدّه وفات در متعه چهار ماه و ده روز است و در کنیز دو ماه و پنج روز است و اگر آبستن باشد « اَبْعَدُ الاجَلَیْن » است.[1]

عدّه گرفتن بر چند امر واجب می‌شود

۱ـ جدا شدن زن وشوهر بوسیله طلاق یا فسخ یا انفساخ در زن دائمی و انقضای مدت یا بخشیدن آن در متعه .

۲ـ مرگ شوهر.

۳ـ وطی به شبهه .[2]

اقسام عدّه طلاق

۱ـ عدّه زنان حرّه .

۲ـ عدّه کنیز.

---

۱ ـ فیض ـ علیرضا ـ مبادی فقه اصول ـ ص ۳۳۸ ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۷۱ هش.

۲ ـ همان منبع

استبراء[۱] عدّه کنیز

استبراء عدّه کنیز به سه طریق می‌باشد.[۲]

۱ـ اگر کنیز حامله باشد عدّه او تا وضع حمل است. و در عدّه وفات کنیز دو ماه و پنج روز عده نگه می‌دارد.

۲ـ کنیزی که در سن حیض بوده ولی به عللی (امراض) حیض او قطع باشد(یعنی مسترابه باشد)عدّه او چهل وپنج روز است.

۳ـ اگر کنیز دارای عادت وقتیه بوده و دخول هم انجام شده باشد و صغیره و یائسه نباشد عدّه او دوقرء[۳] است.

فسخ نکاح در زمان عدّه طلاق

ازآنجایی که مطلقه رجعیه در حکم زوجه می‌باشد لذا حق فسخ برای طرفین در زمان عده بائن است. و با توجه به تفاوت آثار حقوقی فسخ و طلاق ، چه بسا پس از طلاق و قبل از انقضاء تمامی عده در صورت ظهور موجبات فسخ از حق مزبور استفاده نمایند.

حال این سوال مطرح می‌گردد که چنانچه پس از طلاق رجعی و انقضاء قسمتی از زمان عده طلاق ، فسخ صورت گیرد، وضعیت عده چه خواهد شد؟

در خصوص این مساله توسط فقها، سه وجه احتمال داده شده است.

۱ـ برای فسخ در این مورد خاص عده جدیدی ملحوظ نمی‌گردد و همان عده طلاق کافی است. با این استدلال که ادله‌ای که بر لزوم عده در صورت وقوع فسخ دلالت

---

۱ ـ استبراء مصدر استفعال از ریشه برء بمعنی پاکی و استبراء به معنی پاکی خویشتن است و در اصطلاح فقه چندین معنا دارد ولی در اینجا به معنی امتناع کردن از وطی کنیز تا آنکه حیض شود وسپس پاک گردد.

۲ ـ علامه حلی ـ تبصره المتعلمین ـ ج ۲ ـ ص ۵۷۳ ـ انتشارات کتابفروشی اسلامی تهران ـ ۱۳۶۳ هش

۳ ـ قره: به معنی طهر و پاکی است.

دارند، از مواردی که در ضمن عده طلاق افتاد منصرف است.[۱]

۲ـ باید برای فسخ مستقلاً عده نگه دارد ولی در فرض وقوع فسخ پس از انقضاء قسمتی از مدت عده طلاق عده فسخ یا بخش باقی مانده از مدت عده طلاق تداخل خواهندنمود.[۲]

مثلاً چنانچه یک ماه قبل از پایان عده طلاق فسخ اتفاق افتد تاریخ عده فسخ از همان زمان آغاز و یک ماه باقی مانده از عده طلاق جزء هر دو محسوب می‌شود.

۳ـ باید عده طلاق را تمام کند و پس از آن عده فسخ را نگاه دارد. با این استدلال که تعدد اسباب مقتضی تعدد مسببات است و تداخل خلاف اصل است و درما نحن فیه دو سبب(طلاق ـ فسخ) موجب دو عده مستقل خواهد شد.[۳]

قول اول اقوی به نظر می‌رسد ولی قول سوم مطابق احتیاط است.[۴]

طولانی ترین عده

اگر زنی بالغ شد و اصلاً خون ندید به اجماع عده او سه ماه است اما اگر خون دید و بعد به سبب مرض قطع شد حنابله ومالیکه گفته اند: عده او یکسال کامل است. شافعی درگفتار جدید گفته است: در عده باقی می‌ماند تا حیض شود یا به سن یائسگی برسد و بعد از آن سه ماه عده نگه دارد.

حنفیه گفته‌اند:اگر پس ازیکبار حیض شدن به علت مرض یا رضاع خون حیض قطع شد و یا تا رسیدن به سن یائسگی اصلاً خونی ندید عده تمام نمی‌شود، بنابراین عده نزد حنفیه و شافعیه بیشتر از چهار سال است.

امامیه گفته‌اند: اگر پس از رؤیت حیض بخاطر عارضه‌ای از او قطع شد و بعدا ز آن

---

۱ ـ حاج سید محمد کاظم یزدی ـ العروه الوثقی ـ ج ۲ ـ ص ۱۱۲ ـ چاپ حروفی تهران .

۲ ـ همان منبع.

۳ ـ علامه حلی ـ قواعد الاحکام و شرح کشف الثام بر آن ـ ج ۱ ـ ص ۱۹۲ ـ چاپ تهران ـ ۱۳۱۵ ق افست قم.

۴ ـ محقق داماد ـ سید مصطفی ـ بررسی فقهی حقوق خانواده ـ ص ۴۵۴ ـ انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ـ ۱۳۷۲ هش.

طلاق واقع شد، مانند کسی که اصلاً حیض ندیده وباید سه ماه عده نگه دارد اگر پس از طلاق حیض شد باید سه ماه یا سه طهر (هر کدام جلوتر است) عده نگه دارد به این معنی که اگر قبل از پایان سه ماه و او سه طهر گذشت، عده با سه طهر تمام شده است. ونیز اگر قبل از آنکه سه طهر تمام شود سه ماه گذشت با تمام شدن سه ماه عده تمام می‌شود و اگر قبل از اتمام سه ماه حیض شد اگر چه یک لحظه باشد باید تا نه ماه صبر کند و اگر بعد از آن سه ماه بدون خون گذشت فایده‌ای ندارد و پس از اتمام نه ماه اگر پیش از پایان سال وضع حمل کرد از عده خارج می‌شود و همچنین اگر حیض شد و طهرها را تمام کرد ولی اگر طهرها تمام نشد و قبل از سال نزائید علاوه بر نه ماه سه ماه عده نگه دارد که مجموع آن یکسال کامل می‌شود و این طولانی‌ترین عده نزد امامیه است.[1]

طلاق زنی که عده ندارد[2]

در صورت فوت شوهر، زن در هر حال باید عده نگاه دارد، زیرا حکمت عمدهٔ آن احترام به نکاح سابق است ولی در طلاق ، که فلسفه اصلی نگهداری عده جلوگیری از اختلاط نسل است درمواردی که این احتمال وجود ندارد ، عده نیز ضروری نیست.

---

۱ ـ مغنیه ـ محمد جواد ـ الفقه علی المذاهب خمسه ـ ص ۴۳۳ ـ ناشر موسسه صادق ـ چاپ سوم ـ ۱۳۷۴ هـ‌ش.

۲ ـ ماده (۱۱۵۵ ق م):« زنی که بین او وشوهر خودنزدیکی واقع نشده و همچنین زن یائسه نه عده طلاق دارد و نه عده فسخ نکاح ولی عده وفات در هر دو مورد باید رعایت شود » و ماده (۱۱۴۵)ق م: نیز این مورد (طلاق پیش از نزدیکی و یائسه) که در ماده فوق (۱۱۵۵ ق م) آمده است را در زمرهٔ طلاق های بائن آمده است پس می‌توان نتیجه گرفت که دلیل بائن بودن هر دو نبودن عده طلاق درآنهاست.

اقسام این نوع طلاق [1] که عده ندارند

الف: طلاق قبل از نزدیکی:

چنانچه در این مورد روشن است اگر نکاح پیش از نزدیکی به طلاق منتهی شود زن عده ندارد و می‌تواند هرگاه بخواهد شوهر دیگر کند با این ترتیب ، شوهر نیز محلی برای رجوع ندارد و طلاق بائن است.

ب: طلاق زن یائسه [2]

مقصود از زن یائسه کسی است که در اثر زیادی سن عادت زنانگی ندارد و در نتیجه از بچه دار شدن نیزمایوس است. چنین زنی عده ندارد و بعداز طلاق می‌تواند شوهر کند.

طلاق زنی بائن است که در اثر زیادی سن عادت نمی‌بیند ولی هرگاه زنی در جوانی بعلت بیماری یا حوادث دیگر عادت نشود، تابع این حکم نیست یعنی بعد از طلاق باید عده نگهدارد و رجوع به او نیز امکان دارد.

سن یأس در زنان متفاوت است و پزشک باید تشخیص دهد که قطع عادت به دلیل کهولت است یا بیماری ولی به طور معمول سن یاس پنجاه سالگی است.

ج= طلاق زن صغیره:

صغیره آن زنی است که نه (۹) سالش تکمیل نشده باشد اگر چه به او دخول کرده باشد.

ادلهٔ اثبات طلاق سه‌گانه که عده ندارند

آیات و روایات فراوانی وجود دارد که در مورد طلاقهای یاد شده که عده ندارنـد

---

۱ ـ امام خمینی ـ تحریر الوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۵۹۶ ـ انتشارات حوزهٔ علمیه قم ـ ۱۳۷۴ هش.

۲ ـ یائسه: زنی که سن او از شصت سال گذشته باشد و بعضی پنجاه سالگی را ماخذ قرار داده‌اند مگـر زنـان قرشیه چنین زنی عادات زنانگی نمی‌بیند / جعفری لنگرودی ـ محمد جعفر ـ ترمینولوژی حقوق ـ ص ۷۶۶ ـ گنج دانش ۱۳۷۲ ش.

آمده است از جمله آنها عبارتنداز:

الف: خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

« یٰااَیُّها الَّذینَ آمَنوُا اِذٰانَکَحْتُم المُومِنٰاتِ ثُمَّ طَلَّقْتمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمٰا لَکُم عَلیهُنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها.»[1]

ترجمه: ای مومنین چون با زنان مومنه نکاح کردید و قبل ازمباشرت و نزدیکی طلاقشان دادید برای شما عده‌ای بر عهده آنها نیست که آن را برآرند.

ب: همچنین روایات فراوانی در این مورد آمده است از جمله آنها:

۱) قال الصادق (ع): «اِذٰا طَلَّقَ الَّرجُلُ اِمْرَاَتهُ قَبْلَ اَنْ یَدْخُلَ بِهٰا فَلَیْسَ عَلَیْهٰا عِدَّةٌ تَزَوَّجَ مِنْ سٰاعَتِهٰا اِنْ شٰاءَتْ [2]

ترجمه: امام صادق فرمود: اگر مردی زنش را قبل از اینکه دخول کند طلاق دهد پس بر آن زن عده ای نیست وپس از طلاق بلافاصله می‌تواند ازدواج کند اگر خود مایل باشد.

۲) قال الصادق (ع): « فی الرَّجل یطلق الصبیه التی لم تبلغ و لا یحمل مثلها لیس علیها عده و ان دخل بها»[3]

ترجمه: مردی کودکی را طلاق دهد قبل از اینکه او بالغ شود و در سنی باشد که هم سن و سالهای او حامله نمی‌شوند پس برآن کودک عده‌ای نیست اگر چه مرد دخول کرده باشد.

۳) « قال الباقر (ع): فی الصبیه التی لایحیض مثلها و التی قدیئست من المحیض لیس علیهما عده و ان دخل بها»[4].

ترجمه: امام باقر فرمودند: کودکی که هم سن وسالش حیض نمی‌بینند وکسانی که از حیض شدن مایوس هستند عده‌ای بر آنها نیست اگر چه دخول شده باشند.

---

۱ ـ سوره احزاب ـ آیه ۴۹.

۲ ـ شیخ حرعاملی ـ وسایل الشیه ـ ج ۱۵ ـ ص ۴۰۴ ـ انتشارات احیاء التراث غربی بیروت ـ ۱۳۹۱هق.

۳ ـ شیخ حر عاملی ـ وسایل الشیعه ـ ج ۱۵ ـ ص ۴۰۵ ـ انتشارات احیاء التراث العربی بیروت ـ ۱۳۹۱هق

۴ ـ شیخ حر عاملی ـ وسایل الشیعه ـ ج ۱۵ ـ ص۴۰۹ ـ انتشارات احیاء التراث العربی بیروت ـ ۱۳۹۱هق.

بنابراین با توجه به آیه و روایات فوق چنین استفاده می‌شود که زنی که به او دخول نشده و دختر صغیره و زن یائسه عده ندارند.

مبنای اشتراک و اختلاف در عده فسخ نکاح و عده طلاق

در فسخ نکاح مبنای مهم عده آن ، جلوگیری از اختلاط نسل وگاه حمایت از جنین است و از این حیث با عده طلاق شباهت تمام دارد. و درمورد زن حامل عده طلاق و فسخ نکاح تا وضع حمل است.

تنها تفاوتی که بین مدت عده فسخ نکاح و طلاق دیده می‌شود در موردی است که فسخ راجع به نکاح منقطع است. واین تفاوت از آنجا ناشی می‌شود که طلاق ویژه نکاح دائم است ولی فسخ در نکاح منقطع نیز امکان دارد و مدت آن دو طهر است مگر اینکه زن به اقتضای سن عادت زنانگی نبیند که در این صورت عده آن چهل و پنج روز است.

تفاوت احکام عده طلاق و عده فسخ

با توجه به این که مدت عده طلاق و فسخ درنکاح دائم یکسان است اما احکام این دو عده تفاوت کلی دارد.و این تفاوت عبارتند از:

۱ـ در طلاق رجعی زن وشوهر می‌توانند در صورتی تراضی رجوع نمایند و بدون اینکه به نکاح جدیدیٰ نیاز باشد زندگی زناشوئی را از سر گیرند. این روش در فسخ نکاح وجود ندارد ونکاح به طور قطعی منحل می‌شود و رجوع از فسخ امکان پـذیر نیست.

۲ـزن مطلقه تا زمانی که در عده طلاق رجعی است حکم زوجه را دارد و از شوهر خود نفقه می‌گیرد و احکام توارث بین او وشوهر باقی است و داشتن رابطه نامشروع با چنین زنی (که در عده رجعی می‌باشد و در حقیقت زوجه مطلق می‌باشد) حرمت ابدی ایجاد می‌کند ولی زنی که در عده فسخ نکاح به سر می‌برد با شوهر پیشین بیگانه است.

حرمت نکاح در عده

ازدواج با زنی که در عده دیگری است باطل است و فرقی نمی‌کند که نکاح دائم باشد یا منقطع ، و طلاق بائن باشد یا رجعی. و نیز عده وفات باشد یا عده شبهه . همچنین در بطلان عقد فرقی نمی‌کند که طرفین عالم به وجود عده و حرمت نکاح باشند یا جاهل . در این مورد بین فقها اختلاف نظری وجود ندارد به دلیل اینکه مستند حکم،آیه شریفه زیر است.

« ولاتعزمواعقده النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله »[1]

ترجمه: مادام که مدت عده سرنیاید ، عزم عقد نکاح ننمائید.

چنانکه زن ومرد نسبت به حکم (حرمت) یا موضوع (وجود زن درعده) جاهل باشند و نکاح نمایند، عقد باطل است ولی حرمت ابدی ایجاد نمی‌گردد بنابراین می‌توانند بعداز انقضای عده بایکدیگر ازدواج نمایند، مشروط بر اینکه نزدیکی صورت نگرفته باشد. ولی اگر نزدیکی واقع شود حرمت ابدی بوجود می‌آید. مستند حرمت ابدی در صورت وقوع نزدیکی علاوه بر آیه شریفه که نقل شد روایات متعددی از ائمه معصومین (ع) که ذیلاً به عنوان نمونه دو روایت نقل می‌شود:

۱ـ امام صادق فرمودند: هرگاه مردی با زنی ازدواج کند که آن زن در عده باشد و نزدیکی هم واقع شود آن زن بر مرد ابداً حلال نیست خواه عالم یا جاهل باشد ولی اگر مرد به آن زن دخول ننماید چنانچه جاهل باشد حلال است و برای عالم حلال نیست.[2]

۲ـ عبدالرحمن بن حجاج ازحضرت ابراهیم (ع) نقل می‌کند که: از اوسوال کردم درباره مردی که ازدواج می‌کند با زنی که در عده است در حالتی که جاهل است، آیا بر مرد حرام ابدی است؟ آن حضرت فرمودند:« خیر اگر جاهل بوده بعد از انقضای عده می‌تواند با همان زن ازدواج نماید.

---

۱ ـ سوره بقره ـ آیه ۲۳۵.

۲ ـ محمد بن حسن حر عاملی ـ وسائل الشیعه ـ ج ۱۴ ـ ص ۳۴۵ ـ چاپ تهران ـ ۱۳۷۶ هق.

راوی می‌گوید: « سوال کردم کدام یک از دو جهل موجب عذر است، جهل به حرام بودن ازدواج یا جهل به اینکه زن در عده می‌باشد ؟» « حضرت فرمودند: یکی از این دو جهل آسانتر از دیگری است . جهل به اینکه زن در عده است آسانتر است از اینکه جهل به حرمت داشته باشد و نداند که خداوند چنین ازدواجی را حرام نموده است .»[۱]

با استناد به آیه وروایات فوق فقهای امامیه فتوی داده‌اند در صورتی که این ازدواج با علم باشد و یا با جهل و لیکن نزدیکی صورت گرفته باشد موجب حرمت ابدی خواهد بود. اما در حالت جهل بدون نزدیکی موجب حرام ابدی نمی‌گردد ولی در تمامی این صور عقد باطل است.

حرمت نکاح با خواهر در زمان عده خواهرش

اگر مردی زنش را طلاق رجعی داد در زمان عده ، مرد حق ازدواج با خواهر زنش را ندارد. چون زنی که در عده رجعی بسر می‌برد هنوز علقه زوجیت بینشان قطع نشده و جمع بین اختین جایز نیست ولی در طلاق بائن چنین نیست. چنانچه شیخ طوسی در این مورد می‌فرماید: « هنگامی که مردی زنش را طلاق خلع یا مبارات دهد ویا فسخ نکاح کند جایز است بر مرد قبل از اینکه عده زنش تمام شود با خواهر، عمه ، خاله زنش ازدواج نماید.[۲]

علمای اهل تسنن در اینکه عقد خواهر مطلقه رجعی قبل از انقضای عده خواهرش حرام است ، اتفاق دارند ولی در بائن با امامیه اختلاف دارند.

حنفیه و مالکیه گفته‌اند: عقد خواهر زن جایز نیست و اگر چهار زن داشت یکی از آنها را طلاق رجعی یا طلاق بائن داد جایز نیست تا انقضای عده مطلقه ، زن دیگری بگیرد.

مالکی و شافعی گفته‌اند:عقد خواهر زن وزوجه پنجم قبل از انقضای عده طلاق

---

۱ ـ همان منبع .

۲ ـ شیخ طوسی ـ الخلاف ـ ج ۴ ـ ص ۲۹۶ ـ انتشارات حوزه علمیه قم ـ ۱۴۱۴ هق.

بائن جایز است.[۱]

مجموع موجبات عده

بطور کلی مجموع موجبات عده به شرح زیر است:

۱ـ وفات

۲ـ طلاق به جمیع اقسام

۳ـ فسخ

۴ـ انفساخ یا ارتداد و یا مسلمان شدن زوجه کافر و یا رضاع طاری (مثل آنکه مادر زن نوهٔ خود را شیر دهد که در نتیجه عقد دختری وی منفسح خواهد شد).

۵ـ وطی به شبهه

۶ـ انقضاء مدت درنکاح منقطع

۷ـ بذل مدت درنکاح منقطع

تذکر ۱: جز در مورد اول (عده وفات) در سایر موارد شرط وجوب عده آن است که زن مدخوله باشد.

تذکر ۲: عده انفساخ به ارتداد اگر فطری باشد عده وفات خواهد بود و اگر ملی باشد همانند عده طلاق است و در زمان عده چنانچه که زوج مسلمان شود حق رجوع دارد.[۲]

---

۱ ـ محمد جواد مغنیه ـ الفقه علی المذاهب الخمسه ـ ص ۴۴۲ ـ بیروت ـ ۱۹۸۲ م.

۲ ـ امام خمینی ـ تحریر الوسیله ـ ج ۲ کتاب الحواریث ـ مساله ۱۰ـ منهاج الصالحین ـ کتاب طلاق مساله ۱۴۷۰ به نقل از تحلیل فقهی ـ حقوق خانواده ـ محقق داماد ـ ص ۴۶۶ ـ ج چهارم ـ بهار ۷۲ ـ انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

PDF.tarikhema.org

بخش ششم: رجوع

تعریف رجوع

(مدنی ـ فقه) الف: برگشت به حالت قبل از عقد معین یا قبل از ایقاع معین در این صورت مرادف معنی فسخ است.

رجوع درهر حال از ایقاعات است و همیشه لازم است و لزوم آن لزوم فرعی است که مورد تایید قانونگذاران است.

ب: در خصوص طلاق استعمال می‌شود (مادهٔ ۱۱۴۸ ـ ۱۱۴۹ ق ـم) و آن هم در حقیقت فسخ طلاق رجعی است که از ایقاعات جائز است.[۱]

رجوع در حقیقت برگرداندن زن مطلقه در زمان عده‌اش به ازدواج سابقش است و در زن بائنه و در رجعیه که عده‌اش منقضی شده است رجوعی نیست.[۲]

در اصطلاح فقها رجوع ، برگرداندن مطلقه وادامه زناشوئی با اوست و به اجماع این عمل جایز است و محتاج به ولی و صداق و رضای زن نیست.

به استناد آیه « وبعولتهن احق بردهن » یعنی شوهرهایشان سزاوارتر بر آنهاست. و آیه « فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف اوفار قوهن بمعروف » یعنی هرگاه نزدیک به آخر مدت عده شدند پس به خوبی آنها را نگهدارید یا بخوبی جدا شوید و بتحقیق اتفاق دارند به مطلقه‌ای که رجوع می‌شود شرط است در عده طلاقی رجعی باشد پس

---

۱ ـ جعفری لنگرودی ـ محمد جعفر ـ ترمینولوژی حقوق ـ ص ۳۲۶ ـگنج دانش ـ ۱۳۷۲ هش.

۲ ـ امام خمینی ـ تحریرالوسیه ـج ۳ ـ ص ۶۱۹ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴هش.

برای طلاق بائن غیر مدخوله رجوع نیست زیرا عده ندارد.

وبه مطلقه‌ای که سه مرتبه طلاق داده شده نمی‌توان رجوع کرد زیرا محتاج به محلل است و به مطلقه در خلع با عوض رجوع ندارد زیرا علاقه بین آنها قطع شده است.[۱]

اقسام رجوع و نحوه آن

رجوع بر دو قسم است.

الف: یا به قول است و آن هر لفظی است که بر انشاء رجوع دلالت کند مانند «راجعتک الی نکاحی» و عربیت در آن معتبر نیست بلکه به هر لغتی که آن معنای مقصود را فایده دهد واقع می‌شود.

ب: و یا به فعل است. به اینکه کاری با او بکند که فقط برای شوهر با حلیله‌اش جایز است مانند وطی وبوسیدن ولمس با شهوت یا بدون آن. اگر مرد اصل طلاق را انکار کند و حال آنکه زن در عده است این انکار رجوع بوده اگر چه دروغش معلوم باشد. در رجوع شاهد گرفتن لازم نیست اگر چه جهت دفع وقوع در تخاصم و نزاع مستحب است.

و همچنین اطلاع بر رجوع معتبر نمی‌باشد پس اگر بدون اطلاع کسی رجوع کند واقعاً صحیح است لیکن اگر مرد بعد از انقضای عده، ادعای رجوع نمود و زوجه اورا تصدیق نکند، ادعای مرد مسموع نمی‌باشد نهایت آنکه اگر مرد ادعا کند که زن می‌دانسته است زن باید قسم بخورد که رجوع او را نمی‌دانسته است کما اینکه اگر مرد ادعا کند که بافعل، رجوع کرده مانند وطی و زن او را انکار نماید قول، قول زن است با قسمش اما قسمش باید بر قطع باشد نه بر اینکه نمی‌داند.[۲] در قسم اول (رجوع قولی یا لفظی) بی تردید نیت خاص لازم نیست.[۳] بلکه صرفاً توجه به معنانی الفاظ کافی است.

---

۱ ـ محمدجواد مغنیه ـ الفقه علی المذاهب الخمسه ـ ص ۴۴۳ ـ ناشر موسسه صادق ـ ۱۳۷۴هش.

۲ ـ امام خمینی ـ تحریرالوسیله ـ ج ۳ ـ ص ۶۱۹ ـ انتشارات اسلامی ـ ۱۳۷۴ ه ش

۳ ـ شهید ثانی ـ شرح لمعه ـ ج ۲ ـ ص ۱۳۳ ـ موسسه اسماعیلیان ـ قم ـ ۱۳۷۳ ه ش.

شاهد گرفتن برای رجوع

امامیه و حنفیه ومالکیه گفته‌اند: شاهد گرفتن برای رجوع واجب نیست بلکه مستحب است و در این باره از احمد بن حنبل روایتی است و قولی صحیح‌تر از شافعی که بنابراین ادعای اجماع مذاهب بر عدم وجوب شاهد گرفتن امکان دارد.[1]

رجوع به مطلقه بائن

رجوع به مطلقه بائن در ایام عده منحصر به طلاق خلع با عوض می‌شود مشروط به اینکه دخول صورت گرفته باشد و مطلقه سه طلاقه نباشد. مذاهب چهارگانه اتفاق دارند که مطلقه بائن در شروط عقد و صداق و داشتن ولی و رضائی طرفین حکم بیگانه را دارد ، جز اینکه در آن انقضای عده معتبر نیست.

امامیه گفته‌اند: مطلقه در ایام عده با انصراف بخششی که در مقابل طلاق خلع نسبت به زوج خود کرده می‌تواند رجوع کند به شرط اینکه زوج عدول از بخشش زن را بداند و با خواهر مطلقه یا با همسر چهار می‌ازدواج نکرده باشد. اگر زوج منظور زوجه را فهمید و مانعی نبود زوج حق رجوع دارد و در صورت رجوع بدون عقد و مهر زوجه شرعی او می‌شود و اگر زوج متوجه شد که زوجه از بخشیدن منصرف شده ولی رجوع نکرد، طلاق بائن ، رجعی می‌شود وتمام احکام وآثار رجعی برآن مترتب است و طلاق دهنده الزاماً باید آنچه را که زوجه درمقابل طلاق به او داده برگرداند.[2]

---

۱ ـ محمد جواد مغنیه ـ الفقه ـ علی المذاهب‌الخمسه ـ ص ۴۴۵ ـ موسسه الصادق ـ ۱۳۷۴ هش.

۲ ـ همان ماخذ.

استنتاج و نتیجه گیری

نتیجه گیری و جمع بندی (استنتاج)

با توجه به مباحثی که درمورد طلاق به عمل آمد به این نتیجه می‌رسیم که طلاق از نظر اسلام یک امر جائز ومشروعی است اما در عین حال مبغوض ترین و بدترین کارها است چنانکه امام صادق (ع) فرمودند:

«تزویج کنید ولی طلاق ندهید زیرا از وقوع طلاق عرش خدا می‌لرزد»[1]

معمولاً هر وقت یک بیماری مورد توجه قرار می‌گیرد تمام مساعی مادی و معنوی برای مبارزه و جلوگیری از آن بکار می‌رود تا از میزان تلفات آن کاسته شود و احیاناً ریشه کن گردد اما بیماری طلاق بر عکس همهٔ بیماری هاست زیرا طلاق طاعون قرن است. در عصر ما طلاق یک مشکل بزرگ جهانی است وتنها منحصر به یک کشور و یاکشورهای خاص نیست و هیچ عصری مانند عصر ما خطر انحلال کانون خانوادگی و عوارض سوء ناشی از آن رامورد توجه قرار نداده است و در هیچ عصری مانند عصر ما خطر انحلال کانون خانوادگی و عوارض سوء ناشی از آن مورد توجه قرار نداده است و هیچ عصری مانند این عصر عملاً بشر دچار این خطر وآ ثار سوء ناشی از آن نبوده است.

قانونگذاران و حقوقدانان و روانشناسان هرکدام با وسایلی که در اختیار دارند سعی می‌کنند بنیان ازدواجها را استوارتر و پایدارتر و خلل ناپذیرتر سازند.

---

۱ ـ حسن بن فضل طبرسی ـ مکارم الاخلاق ـ ص ۲۲۵ ـ چاپ بیروت.

امروزه با توجه به فرهنگ خودمان و رعایت جوانب شرعی باید مکانیزمهایی در جامعه ایجاد کنیم که زوجهای جوان قبل از ازدواج بتوانند همدیگر را بشناسند.

و یک ضرب المثل معروف انگلیسی در این مورد می‌گوید:

« قبل از ازدواج چشمهایتان را خوب باز کنید چرا که بعد از ازدواج باید آنها را ببندید». اصولاً طلاق ناخواسته برای زن یک ضربهٔ بزرگ و برای مرد عاقبت بدی خواهد داشت. نویسندگان دائره‌المعارف اسلامی معتقدند: محمد (ص) در مساله طلاق نظام نوینی آورده است که در عصر خود هرگز سابقه نداشته وکسی به آن سخن نگفته بود. این قواعد مترقی نشان می‌دهد که در عصر جاهلیت هیچ یک از زوج و ولی، برای زن ازلحاظ مال و امر طلاق حقی قائل نبودند.[1]

اسلام با تعیین قوانین و ضوابط در حفظ ارزشهای خانواده و حقوق زن و مرد کوشش فراوان نمود و تا جایی امکان از بروز طلاق جلوگیری می‌کند مگر در مواردی که طلاق به مصلحت طرفین یا یکطرف لازم باشد.

و خلاصه اینکه سبزینه های با طراوت زندگی زناشوئی با شته ها و آفتهای مختلف قطعاً به پژمردگی و در صورت ادامه این پلیدیها به نابودی ومیرندگی خواهند رفت.

در ارتباط با پیش‌گیری از طلاق دولت و جامعه نقش مهمی می‌توانند داشته باشند همچنین رسانه‌های گروهی و ارتباط جمعی مثل رادیو ـ تلویزیون ـ مجلات ـ و روزنامه‌ها ... می‌توانند نقش مهمی را ایفا کنند و صدا وسیما می‌تواند با پخش فیلمها و سریالها و میزگردهای خانوادگی جنبه‌های حسن و قبح طلاق را برای مردم روشن سازد و جامعه را از خطر ابتلاء به آن آگاه سازد و با این شیوه می‌توان جامعه را از این بیماری واکسن نمود.

به امید آن روزی که این بیماری در کشور عزیزمان از بین برود و سایه شوم آن گریبانگیر خانواده‌ها نگردد.«انشاءالله »

---

۱ ـ جمعی از مولفان ـ زیر نظر موسوی بجنوردی ـ دائره المعارف بزرگ اسلامی ـ ج ۱۵ ـ ص ۲۳۸ ـ نشر مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی ـ ۱۳۶۷ هش.

فهرست و منابع و مآخذ طبق حروف الفباء

۱ـ قرآن مجید

۲ـ آیا می‌دانید طلاق ومسائل آن کدامند؟ عزت الله عراقی ـ نشر راهنما ـ چ دوم ـ ۱۳۶۹ش.

۳ـ آیین دادرسی مدنی ـ دکتر نعمت احمدی ـ انتشارات اطلس ـ چ اول ـ ۱۳۷۵ هـ ش .

۴ـ الاحکام فی اصول الاحکام ـ سیف‌الدین ابی الحسن بن محمد بین محمد الامدی ـ دارالکتب اسلامیه ـ بیروت .

۵ـ الاصول العامه للفقه المقارن ـ محمد تقی حکیم ـ آل البیت ـ چ دوم.

۶ـ احوال شخصیه ـ سعید اسعدشیخ الاسلامی ـ مرکز نشر دانشگاهی ـ چ اول ۱۳۷۰هش.

۷ـ اخلاق خانواده ـ ابراهیم امینی ـ انتشارات اسلامی ـ چاپ هما.

۸ـ ازدواج در اسلام ـ سید مصطفی کاشفی خوانساری ـ انتشارات رسالت ـ چ ۳ ۱۳۷۶ ـ هـ ش.

۹ـ ادوار فقه ـ استاد محمود شهابی ـ انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ـ چ سوم ـ ۱۳۶۹هش.

۱۰ـ اسباب النزول ـ دکتر سید محمد باقر حجتی ـ دفتر نشر فرهنگ اسلامی ـ چاپ چهارم ـ ۱۳۷۴ هـ ش.

۱۱ـ بهار الانوار ـ محمد باقر مجلسی ـ منشورات مطبعه ـ وزارت ارشاد اسلامی ـ ۱۳۶۵ هـ ش.

۱۲ـ بچه های طلاق ـ توراندخت تمدن ـ تهران ـ روشنگران ـ ۱۳۶۹ هـ ش.

۱۳ـ بهشت خانواده ـ سید جواد مصطفوی ـ انتشارات دارالفکر ـ ۱۳۷۴ هـ ش.

۱۴ـ بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران ـ حسین مهرپور ـ انتشارات اطلاعات چ

دوم - ۱۳۷۰ ه ش.
۱۵- بررسی حقوق زنان در مسائل طلاق - زهرا گوهری - سازمان تبلیغات اسلامی - چ اول - ۱۳۷۳- ه ش.
۱۶- پرتوی از قرآن - سیدمحمودطالقانی - شرکت سهامی انتشار - اسفند ۱۳۴۵ هش.
۱۷- تفسیر علی بن ابراهیم امید (تفسیر قمی) قرن ۴ - چاپ قم .
۱۸- ترمینولوژی حقوق - دکتر محمد جعفر لنگرودی - گنج دانش - چ ششم - ۱۳۷۲- هش.
۱۹- ترجمه و شرح فارسی کتاب شرایع الاسلام - مترجم ابوالقاسم ابن احمد یزدی - انتشارات تهران - ۱۳۷۳ ه ش.
۲۰- تفسیر ابوالفتوح رازی (روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن) حسین بن علی ابوالفتوح رازی - آستان قدس رضوی.
۲۱- تاریخ تمدن - ویل دورانت - انتشارات اقبال - ۱۳۵۹ ه ش. ترجمه پرویز داریوش.
۲۲- تاریخ ملل آسیای غربی - دکتر احمد بهشتی - انتشارات تهران - ۱۳۳۳ ه ش.
۲۴- تفسیر القرآنی للقرآن - عبدالکریم خطیب - القاطره - دارالفکر العربی - ۱۳۸۶ ه ق - ۱۵ ج - در ۵ مجله .
۲۵- تحریر الاحکام الشرعیه علی المذاهب الامامیه - علامه حلی - ۲ جلد در ۱ مجلد - تهران ۱۳۱۴ ه ق.
۲۶- تبصره المتعلمین فی احکام الدین - علامه حلی حسن بن یوسف - تهران - وزاره الثقافیه والارشاد الاسلامی - ۱۴۱۱ ه ق.
۲۷- تاسیس النظر - دبوسی - چاپ اول - قرن چهارم .
۲۸- جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام - شیخ محمد حسن نجفی - انتشارات داراحیاء الترات العربی - بیروت ۱۹۸۱ م.
۲۹- جامع الشتات - میرزا ابوالقاسم بن‌محمد حسن (میرزای قمی) تهران ۱۲۷۷ ه ق.
۳۰- حاشیه بر مکاتب - محمد کاظم‌طباطبایی‌یزدی - چ تهران - ۱۳۷۸ ه ق. افست قم.
۳۱- الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره - شیخ یوسف بحرانی - چ قدیم - نجف دارالکتب الاسلامیه.
۳۲- حقوق مدنی - دکتر حسن امامی - انتشارات کتابفروشی اسلامیه - چ دهم ۱۳۷۴- هش.

۳۳ـ حقوق مدنی خانواده ـ دکتر ناصر کاتوزیان ـ انتشارات مدرس ـ ج ۳ ـ ۱۳۷۱ هـ ش.
۳۴ـ حقوق خانواده ـ سید مصطفی محقق داماد ـ نشر علوم اسلامی ـ چ ۴ ـ ۱۳۷۲ هـ ش.
۳۵ـ حقوق زن در اسلام و خانواده ـ مریم ساوجی ـ انتشارات مجرد ـ چ ۱ ـ ۱۳۷۱ هـ ش.
۳۶ـ حقوق کودک ـ شیرین عبادی ـ انتشارات روشنگران ـ چ ۳ ـ ۱۳۷۱ هـ ش.
۳۷ـ دورنمای حقوقی ازدواج موقت ـ اسماعیل هادی ـ دفتر نشر فرهنگ اسلامی چ ۲ ـ ۱۳۷۴ ش.
۳۸ـ دیدگاههای جدید در مسائل حقوقی ـ دکتر حسین مهرپور ـ انتشارات اطلاعات ـ چ ۱ ـ ۱۳۷۲ هـ ش.
۳۹ـ دیوان حافظ ـ به تصحیح سید علی محمد رفیعی ـ انتشارات ستارگان ـ چ ۱ ـ ۱۳۷۲ هـ ش.
۴۰ـ دائره المعارف بزرگ اسلامی ـ (جمعی از مولفان) زیر نظر موسوی بجنوردی ، ناشر مرکزی دائره المعارف بزرگ اسلامی ـ ۱۳۶۷ هـ ش.
۴۱ـ الروضه البهیه فی شرح اللمعة الدمشقیه ـ زین الدین جبل عاملی (شهید ثانی)ـ موسسه اسماعیلیان قم ـ ۱۳۷۳ هـ ش.
۴۲ـ ریاض المسائل ـ سید علی طباطبائی ـ ۱۲۹۲ هـ ق ـ افست قم.
۴۳ـ رباعیات خیام ـ به کوشش علی اکبر بیات ـ نشر طلوع ـ ۱۳۶۸ هـ ش.
۴۴ـ روزنامه کیهان
۴۵ـ السرائر ـ ابن ادریس محمد بن احمد ـ تهران ـ ۱۲۷۰ هـ ق.
۴۶ـ شرایع الاسلام فی مسائل حلال و الحرام ـ ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن (محقق حلی) ـ انتشارات استقلال ـ ۱۴۱۲ هـ ق.
۴۷ـ طلاق پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن ـ دکتر باقر ساروخانی انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۷۲ هـ ش.
۴۸ـ طلاق یا فاجعه انحلال خانواده ـ حسن حقانی زنجانی ـ نشر فرهنگ اسلامی ـ چ ۳ ـ ۱۳۷۱ هـ ق.
۴۹ـ عروه الوثقی (ملحقات)ـ حاج سید محمد کاظم یزدی ـ چ حروفی تهران ـ انتشارات کتابفروشی اسلامیه .

۵۰ـ القواعدالفقیه ـ آیت‌الله سید محمد موسوی بجنوردی ـ نشر میعاد ـ ۱۳۷۲ هـ ش.
۵۱ـ الفقه علی المذاهب الاربعه ـ عبدالرحمان جزایری ـ مطبعه دارالمامون ـ مصر ۱۳۵۷ هـ ش.
۵۲ـ الفقه علی المذاهب‌الخمسه ـ محمدجواد مغنیه ـ موسسه الصادق ـ ۱۳۷۴ـ هـ ش.
۵۳ـ فقه امام جعفر صادق ـ محمد جوادمغنیه ـ دارالعلم للملایین ـ بیروت ۱۹۶۵ م.
۵۴ـ فرهنگ بزرگ جامعه نوین ـ احمد سیاح ـ انتشارات اسلام ـ تهران ـ چ ۱۵ـ ۱۳۷۱ هش.
۵۵ـ فرهنگ دهخدا ـ علامه علی اکبر دهخدا ـ دانشگاه تهران ـ ۱۳۴۹ هـ ش.
۵۶ـ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول ـ عیسی ولایی ـ نشر نی ـ چ ۱ ـ ـ ۱۳۷۴ تهران.
۵۷ـ قواعد الاحکام فی مسائل الحلال و الحرام ـ علامه حلی ـ فرهانی ـ ۱۳۹۱ـ هـ ق.
۵۸ـ قانون مدنی ـ تدوین هوشنگ ناصر زاده ـ نشر دوران ـ چ ۵ ـ ۱۳۷۵ هـ ش.
۵۹ـ قانون نکاح و طلاق وقانون مدنی ـ حاج سید مهدی نعیمی ـ انتشارات منور ـ چ ۱ـ ۱۳۷۳ هـ ش.
۶۰ـ قواعد فقه ـ سید مصطفی محقق داماد ـ چ ۱ ـ انتشارات سمت ـ ۱۳۷۴ هـ ش.
۶۱ـ کتاب الخلاف ـ شیخ الطایفه ـ ابی جعفر محمد بن الحسن طوسی (شیخ طوسی)ـ انتشارات دارالمعارف اسلامی ـ قم.
۶۲ـ کشاف عن حقایق التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل ـ ابی القاسم جارلله محمد بن عمر الزمخشری الخوارزمی ـ قم.
۶۳ـ کشف الاثام الابهام فی شرح قواعد الاحکام ـ فاضل هندی ـ افست قم (فاضل شیخ بهاءالدین اصفهانی مشهور به فاضل هندی).
۶۴ـ کنزالعرفان فی فقه القرآن ـ فاضل مقداد جمال الدین سوری ـ انتشارات مکتب مرتضوی ـ طهران ۱۳۸۰ هـ ق.
۶۵ـ اللمعه الدمشقیه فی فقه الامامیه ـ شیخ ابی عبدالله شمس الدین محمد بن مکی (شهید اول) موسسه فقه شیعه ـ بیروت ـ ۱۴۱۰ هـ ق.
۶۶ـ لسان العرب ابن منظور محمد بن مکرم انتشارات داراحیاء التراث العربی ـ ۱۴۰۸هق.
۶۷ـ لذات فلسفه ـ ویل دورانت ـ انتشارات علمی و فرهنگی ـ چاپ هشتم (چاپ دانشجویی) ۱۳۷۳ هـ ش.

۶۸ـ من لایحضره الفقیه ـ شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی ـ دارالکتب الاسلامیه ـ تهران ۱۳۹۰ هـ ق.

۶۹ـ منهاج الصالحین ـ آیت الله خویی ـ انتشارات دارالزهراء ـ بیروت ـ چ بیستم ـ ۱۳۷۷ هق.

۷۰ـ مسائل ازدواج و حقوق خانواده ـ علی اکبر بابازاده ـ انتشارات بدر ـ چ ۳ ـ ۱۳۷۵ هش.

۷۱ـ مکارم الاخلاق ـ حسن بن فضل طبرسی ـ قرن ۶ ـ چ بیروت.

۷۲ـ ماهنامه دادرسی ـ شماره (۶ـ۵ـ۴) انتشارات سازمان قضائی ـ ۱۳۷۷ هـ ش.

۷۳ـ محاضرات فی عقد الزواج وآثاره ـ محمدابوزهره ـ القاهره ـ دارلفکر العربی ۱۳۹۱هـ ق.

۷۴ـ المهذب البارع فی شرح المختصر النافع ـ جمال الدین ابی العباس احمد بن محمد بن فهد حلی (ابن فهد حلی) ـ موسسه نشر اسلامی ـ ۱۴۰۷ هـ ق.

۷۵ـ منیه الطلاّب (تقریرات) میرزایی نائینی ـ چ نجف ـ ۱۳۵۷ هـ ق.

۷۶ـ موجبات طلاق درحقوق ایران و اقلیتهای غیر مسلمان ـ منیژه دانای علمی ـ انتشارات اطلس ـ چ اول ـ ۱۳۷۴ هـ ش.

۷۷ـ مجمع البیان ـ شیخ ابوعلی ابوالفضل طبرسی ـ انتشارات ناصر خسرو ـ چ ۳ ـ ۱۳۷۲ هـ ش.

۷۸ـ مبانی جرم شناسی ـ دکتر مهدی کی نیا ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۷۰ هـ ش

۷۹ـ المنجد فی اللغه ـ لویس معلوف ـ نشر پرتو ـ چ ۳ ـ ۱۳۷۱ هـ ش.

۸۰ـ منتخب اللغات شاهجهانی ـ عبدالرشید حسینی ـ لکهنو ـ منشی نولکشور ـ۱۳۰۸ هـ ق.

۸۱ـ مثنوی معنوی ـ جلال الدین محمد رومی مولوی ـ چاپخانه آینده ـ ۱۳۷۳ هـ ش.چ ۲.

۸۳ـ مبادی فقه و اصول ـ دکتر علیرضا فیض ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۶۶ هـ ش

۸۴ـ مختصر النافع ـ محقق اول ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلی ـ موسسه بعثت ـ طهران ـ ۱۳۱۴ هـ ق.

۸۵ـ مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام ـ شهید ثانی ـ چاپ تهران ـ ۱۲۷۳ هـ ق ـ افست قم.

۸۶ـ مناهج المتقین فی فقه ائمه الحق و الیقین ـ النجف ـ عبدالله مامقانی ـ ۱۳۴۴ هـ ق.

۸۷ـ مباحث الفقهیه فی شرح الروضه البهیه ـ سید محمد جواد ذهنی تهرانی ـ انتشارات وجدانی.

۸۸ـ مجمع البحرین ـ شیخ فخرالدین طریحی ـ تهران ـ دفتر نشر فرهنگ اسلامی ـ ۱۳۶۷ ه‌ش.

۸۹ـ منتهی الارب فی لغه العرب ـ میرزاعبدالرحیم صفی پور ـ تهران ـ کتابفروشی اسلامی ـ ۱۳۷۷ ه‌ق.

۹۰ـ المغنی ـ شمس الدین ابن قدامه ـ چاپ اداره المنار ـ چ ۳ ـ ۱۳۶۷ ه‌ش.

۹۱ـ المیزان فی تفسیر القرآن ـ علامه سید محمد حسین طباطبائی ـ منشورات موسسه الاعلمی للمطبوعات ـ بیروت لبنان.

۹۲ـ المبسوط فی فقه الامامیه ـ شیخ طوسی ـ انتشارات مکتبه المرتضویه ـ تهران ـ چ ۲ ـ ۱۳۸۸ ه‌ق.

۹۳ـ المختلف الشیعه فی احکام شرعیه ـ علامه حلی ـ تهران ـ ۱۳۲۳ ه‌ق.

۹۴ـ مجمع الزوائد و منبع الفوائد ـ نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی ـ مکتب اندلس ـ ۱۳۵۶ ـ ه‌ش.

۹۵ـ نظام حقوق زن در اسلام ـ استاد مرتضی مطهری ـ انتشارات صدرا ـ چ ۱۷ـ ۱۳۷۲ ه‌ش.

۹۶ـ نورالثقلین ـ عبدالعلی جمعه العروشی العزیزی ـ مطبعه العلمیه ـ قم.

۹۷ـ النهایه ـ شیخ طوسی ـ انتشارات دانشگاه تهران ـ ۱۳۴۲ ه‌ش.

۹۸ـ نهج الفقاهه ـ محسن طباطبائی حکیم ـ مطبعه العلمیه ـ نجف ـ ۱۳۷۱ ـ ه‌ق.

۹۹ـ وسائل الشیعه ـ شیخ محمد حسن بن الحسن الحر عاملی ـ طهران ـ اسلامیه ـ ۱۳۷۶ ه‌ق.

۱۰۰ـ وسایل النجاه ـ حاج سید ابوالحسن اصفهانی ـ چاپ نجف.

۱۰۱ـ هدایه بالخیر ـ شیخ صدوق.